

بسم الله تبارک و تعالی

چون مسئله اختیار و دفع شبهه جبر و تفویض انحرافات مسائل
و دعوات مطالب است و اثبات معنی امر بین الامرین بطریق
فرقه ناجیه امامیه از اہم مقاصد و آرب و تدقیق و تحقیق در این باب
برای تصحیح عقائد لازم و واجب بوده و در این باب کتابی که کاشف
این مطالب باشد بنظر این بنده نرسیده بود این اوقات رسالت
سمتی بحقیقۃ الامر از تألیفات جناب مستطاب ملاذ الانام اجل
العلماء الاعلام و افضل المتأملین الفخام مولانا آقای میرزا رفیع
نظام العلماء التبریزی مدظلہ استاحی بنظر رسید کہ در سال ہزار و
دویست و ہشتاد و یک تألیف فرمودہ و در این مسئلہ مطالب
آیات و اخبار و بیانات علماء اخبار را برابر داد معنی داد
و تحقیقات وافیہ و بیانات کافیہ فرمودہ اند کہ بمان رسالہ در دفع

شبهات این مسائل بهترین وسائل و برای اثبات حق مطلب
محکمترین دلایل است و در حقیقت بیان این بنده حقیر مدح

و منقبت آن رسا و دارا نیست بلکه زبان عالم در حالت غمخیزان
شعرناطوق و گویاست چون آهونداری در بند

ای زبان بسته در این صحرای کرد الحق بر صفه از آن گانی است

پراز جواهر لطافت و هرورش بحری مملو از لآلی معارف گیتی

که قلب ناقص را بصورت نوعیه کمال آرد و مجنون است که

طبیاع ضعیفه را بوجد حال آرد در این جزه زبان جمعی از ارباب

توفیق و طالبان تحقیق خواهش طبع و انتشار آن نمودند تا فیض آن

عام باشد و نفس تمام و باین وسیله ترویجی از اسلام کرد و

چه همواره شیطان را غوای بنی نوع انسان سعی و اتمام

و در تخریب بنیان دین و ایمان کوشش تمام دارد

و طبقه عوام جاهل و از فکر استحكام حقه غافل نه از اقوال علما

و بتائین خبر دارند و نه در اخبار و آثار ائمه دین بسین قوه فکر و

مطالب و عقاید

باندک شبهه ممکن است ایشان دست از عقیده حق بردارند
 و بفریب و افسون ملاحظه فحیره و مفوضه اقصاء فطرت سلیمه را
 بکنار بگذارند و عقاید خود را فاسد نمایند چه در این راه خا
 بهات بسیار است و قدم عسل از رکنه را کنار بگذارند و خلایق
 شدن از چنگ قاطعان طریق و شوار پس سرکار جلالت ار
 عمده الامراء اعظم ام آقای حاجی میرزا صادق خان وکیل خلف
 مرحوم مبرور حاجی میرزا یوسف وکیل از سلسله علیده طباطبائی
 ادام الله توفیقاته که از اجله نجباء آذربایجان و از جمله انبیا
 و ابرار این سامان و شخص با قوت و دیندار است و با جناب
 آقای مؤلف قرابت قریبه دارند نظر بحسن نیت و پاک
 بطبع و نشر آن همت گماشته و اسباب این امر خیر را بی مزاحمت
 غیر تجویبی فراهم آورده و این اثر را بنجام حسن ختام رسانیده
 که از ایشان همیشه در روزگاریاد کار بماند و الباقیات الصالحات
 خیر عند ربک و این عبد خاکی خاسر موسی بن جواد بن قاسم

جهان شاه جهان خرم است و آبادان

همیشه دولت او سرباد و نجات
باستغاث این نسخه بدیعه اقدام
و شروع نمود اُمید که عاقله مؤمنین ارا و نفع بوده و این نسخه
و الدین را بدعای خیر و مغفرت یاد نمایند چون تا بحال
با دلائل ثابت دارالطبایع تحریر کرده اگر سیاق خطوط و سبک
تحریرات آن موافق سلیقه استادان دیرپسند باشد معذورم



هو الغریز
هذا کتاب تطاب
تحقیقه الامر

بسم الله الرحمن الرحیم

الله نزل احسن الحديث كتابا تشابهنا في تقصير منه
جلود الذين نحيون بحسبهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله
ذلك هدي الله هدي به من يشاء ومن يضل الله فما
له من هاد ثمكروا سباسب خداوند راست که تلف وكرم را
بروي كافة اُمم باز فرموده و بمقاد والذين جاهدوا فينا
لندنيتم سبلنا ساكين و مجاهدين را بطلوبات خود هدایت
نموده و صلواته و سلام بحضرت خاتم آل و اولاد او باد
که ابواب كرمند و اولياء نعم و بعد راقم اوراق



بمرض طالبان حقیقت و سالکان طریقت میرساند که چون
 در باب تزکیه نفس و سلوک و عمل و تکمیل قوای حیوانی
 و انسانی و تحصیل رزق و کسب یا معیشت مردم را در این
 شدید دیدیم بعضی می گفت سعی و تلاش عباد را هیچ وجهی
 مترتب نیست برای اینکه آنچه خدا خواسته و مشیت بر او
 علاقه گرفته لا محاله بطور خود خواهد رسید و هر چه که خدا نخواسته
 و مقدر نفرموده هرگز بوجود نخواهد آمد در اینصورت سعی بنده
 بی حاصل و زحمت او بجاست کسی زچون و چرا دم
 نمیتواند زد که نقش بند حوادث و رای چون و چراست
 بدست ما چو از این حل و عتد خیر نیست بعین ناخوشی
 خوش کرد رضا و بیم رواست میگویند آشکارا
 می بینیم که شخصی در باب مطلبی هر قدر کوشش میکند و استقامت
 فراهم نماید و سالهای سال برای انجام آن خود را زحمت
 و مارت می اندازد بسیچ وجه از آن زحمات ثری نمی بیند

شخص دیگر بدون همه رحمت و تعجب بهمان مطلب میرسد
 پس پی اسباب و وسایل رفتن سودی ندارد بلکه بسا
 میشود که شخص پی جمیع نمودن مقدمات مقصودی استمرار
 میرود و ثمری نمی بیند و بعضی اوقات دیگر با اینکه در
 صد تحصیل مقدمات آن نبوده خود بخود اسباب غلبه
 فراهم آمده مطلوب او حاصل می آید که در نظر اهل ظاهر نظر
 فراهم آمدن اسباب خلاف عادت بلکه غیر ممکن می نمود
 کیمیا کر بنصه مرده و رنج ابد اندر غرابه یافتن کج
 و کروی بخلاف این طایفه خود بینانند که بطو اهر اسباب
 و وسایل اعتماد کلی و اعتنائی زیاد دارند و آثار را منوط
 بکسب و سعی خود میدانند و میگویند خدا را وزیر از روزگار
 خانه برای شخص نمیداند بلکه بی سعی و بی رحمت نمیداند
 هر چه شخص عاید شود از اسباب ظاهری خواهد بود و عرف
 اینها هم از یکجهت صحیح است لیکن عیب کارشان اینست که نظر

در کون وجود سببات ثقی بر اسباب است و با سباب
 با استقلال نظر دارند و امر سبب الاسباب غافل می باشد
 اگر بعض اوقات منطوق ایشان بخلاف این باشد محض قو
 در مقام دید و نظر از این حالت جدا نیستند زرد دارد
 و چشم اهل ظاهر که از ظاهربینند بر مظاهر و همچنین
 قول ظاهری اعتباری نیست پس اگر شخصی بگوید من
 از این طایفه نیستم و آثار را از موثر تحقیقی می بینم و امور را
 بسته به شیت او میدانم باید بفعل و عمل او نگاه کرد که فعل
 محکم و عیار قلب است اگر در واقع نظر به شر غیبی است
 و اعتماد به ظواهر ندارد پس این تلقی بی اندازه و تبذیر نفس
 در پیش این و آن و اینقدر با سعی و تلاش از چه راه است
 و این همه اضطراب و تشویش بی آرامی و پریشانی از حوادث
 و تعسیرات عالم برای چیست طایفه اول غیر علما
 مطابق قوشان نیست چه بلفظ میگویند امور بسته

بتقدیر و شیت ایزدی است و سعی مابی حاصل است
 با وجود این در مقام عمل از سعی و تلاش و ارتقای ذیل
 داشتن نفس و بکار بردن تدبیرات نفسانیة هرگز
 دست نمیکشند و طایفه دیگر را نیز با اقوال مختلفه
 دیدم که تفصیل آنها تطویل بلاطیل است و بعضی را
 در این میانه متحیر و غرق فسکت و مبتلای حیرت مشایده
 کردم که اعتقاد ثابتی در این باب نداشت و کلّ رایت
 منهم مقاماً شرح فی الکلام مما یطول ولی اگر سر
 امر بین الامرین بشخص ساک مشخص گردد هرگز در
 و سلوک خود متحیر و سرگردان نخواهد ماند و شبهاتی که در
 مقامات باذهان ضعیفه وارد میشود باعث بر آنها غفلت
 از این ستر و جهالت بر حقیقت امر است چون ندیدند
 حقیقت روفا نه زدند منقول است ابوعلی
 جبائی و ابو الحسن اشعری در مجلسی جمیع شدند جبائی

پس تعریف باد گفت سبحان من تنزه عن الفحشاء پس
 اشعری که قائل بجهنم بود جواب داد سبحان اللهی
 لا یجری فی ملکة الا یشاء پس جبائی گفت بکنه شما
 یعنی خدا خود خواسته است باو معصیت کرده شود پس
 اشعری گفت آیا معصیت خدا بکراهت میشود که خدا عاخر مقتو
 میماند پس جبائی در جواب مهوت ماند ولی بطریقه
 امامیه این اشکالات وارد نیست و ندیهی که خالی از این
 دو تقریض باشد نیست مگر طریقه امر بین الامرین
 که هر دو فقره بآن مذهب حق و صحیح است و طعنی بر او
 وارد نیست چه این مذهب نه جبر است و نه تفویض فلند
 میگوئیم سبحان من تنزه عن الفحشاء و لا یجری فی
 ملکة الا یشاء قال الامام علیه السلام لا جبر و
 لا تفویض بل امر بین الامرین جبر نیست چه اگر خدا بکراهت
 بطریق جبر بر او میرود و در صدور اعمال برایشان اختیاری

نمیداد و عقلاً و شرعاً احدی نسبت بصدور خیر و شر مورد
 مدح و ذم نمیشد و هیچکس در هیچکاری بحث و ایراد و منع
 و لوم روانبودی و هرگز کسی نزار تخمین یا تقبیح نیکشت
 و حال آنکه بسببیه عقل چنین نیت بلکه تمامی عقلاً بظرت و
 و صرافت طبع مدح و ذم را در افعال عباد بنحو دایشان
 وارد میکنند و شخص را در اراء عمل خیر و شر و ستایش و
 میذمبند و در مقابل شر قرائد بد و در اعمال خیر اشخاص او
 ممنون و خوشحال میشوند و او را مدح و ثناء نمایند و در
 اعمال بد نیز اشخاص او میرنجند و متضرر میشوند و او را مذمت
 و لعنت میکنند و اگر در صدور عمل بنده را اختیاری
 نبود مدح و ذم و جزا و ترتب داشتن بر او معقول نمیشد و
 شرعاً هم و ر و تکالیف و خطایات و ترتب ثواب و عقاب
 بعمل متعقل نمیشد بلکه آنوقت طاعت و معصیت هیچ معنی
 نداشتی چه طاعت عبارت از انقیاد بامر و معصیت عبارت

از عدم اتقیا در صورتیکه شخص مختار و قادر بر فعل و ترک باشد
اتقیا و عدم اتقیا دار و متصور نمیشود پس بدیهه عقل و
شرع جبر نیست و لا تفویض تفویض بهم نیست که امور و مبتدا
موکول و بقیه باب باشد چه اشکارا می بینیم با شخص سعی نماید
و تلاش بی تحویل مطلبی میکند و اسباب را و فراهم می آرد
از آنجی و از آن اسباب حاصلی نمی شود بلکه از همان اسبابی
که برای تحویل مطلوب چیده کا بهی عکس و منافی مطلب نتیجه
میبرد و از آنها بخلاف عادت اثر بروز میکند
کما قیل از قصاص سر که انگبین صفرافروود روغن
با دام خشکی می نمود هر کس در حالات خود و دیگران
اندکی تدبیر نماید نمیغنی را واضح و عیان خواهد دید
و احادیث و اخبار مشیت و اراده زیاد است و بعض
کتاب و تواتر معنوی شرعاً ثابت است که هیچ شیئی نخواهد
خداوندی صورت نمی بندد و هر کس بعین بصیرت اندک

نظری با مورات خود کار و واضح و آشکار می بیند که امور
 موقوف بظاہر نیست هست با جنبند جنبانده
 رشته کلیه بالبداهه در دست دیگر است تبارک الہی
 بیدہ الملک و ہو علی کل شیء قدیر و اگر چه شخص در
 رجوع بفطرت سلیمه ممکن است حق مطلب را دریابد ولی
 چون بفناد فی قلوبهم مرض اغلب اشخاص را
 بجهت علل و امراض شبہات مرض عارض شدہ رد و قبول
 آنها را پرمعشبر نمیتوان کرد چنانکہ طبع مریض غالباً از اغیث
 لطیفہ و از حلویات متنفر میشود نفرت او دلیل بدی
 و عیب غذایت پس اولاً باید از مزاج دفع مرض کرد و شہد
 قلع مادہ و رفع نمود پس از آن کہ طبع سلیم شد با کمال
 میل مطلب حق را التہ و قبول نمایند باری خون
 مردم را در این مقامات باختلاف شدید و شکوک و شبہات
 زیاد دیدیم و بعضی از ارباب سلوک از این فقرہ فی بضاعت

قد تکرر العین و الشیء
 و بیکر التمام لما یکن قلم

خواش کردند که آنچه از اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله
 و سلامه علیهم و از بیانات علمای اطیب در این باب فیه
 و در اعتقاد و بهت ام جرم و یقین رسیده ام در ضمن مختصر
 رساله عبارات مانوسه مناسب طبع عوام بشرح و بیان
 ارم لند درین موقع تحقیق این مسئله را بسیار اہم و الزم دانست
 بقدر فہم خود از بابت مالاید رک کلمہ لایترک کلمہ بخو
 اجمال در حالت استعجال بمقام بیان برآمد و بجز ایضاح
 مطلب حق خیزی دیگر در نظر نبوده و نیت و چون عہدہ جا
 عوام و ضعفاء ناس ملحوظ است لہذا بحثبات لفظیہ
 ابدان پر و ا ختم و عبارات رسالہ را خالی از تکلف و بسیار
 سادہ آوردم ہر گاہ این معنی خلاف سلیقہ اوبا و فصحا کرد
 معذورم دارند و از خداوند توفیق بسیار برای خود و
 مطالعہ کنندگان استدعا دارم کہ آنچه مقصود است بعبارت
 قریب ثبت شود و با بیان ملمح ادا کرد و در اہ تفہیم و تفہم او

بطور سهل و آسانی میسر شود از آنکه علی کل شیئی قدیر
 و بالا جابّه جدیر رب اشرح لی صدری و یسر لی
 امری و احل عتدّه من لسانی یفقهوا قولی
 مقدّمه بدانکه بعض علوم مانند صنعت و کتابت است
 که بتقریر و تحریر میتوان آنها را یاد گرفت و در آن علم تقریر معتمد
 ممکن است استاد شد مانند علم صرف و منطق و بیان و طب
 و فقه و اصول و سایر علوم رسمی و برخی علوم هست که
 تنها با تقریر و تحریر بدست نمیآید بلکه هدایت و توفیق
 مخصوص لازم دارد حتی الفاظ و عبارات هم اگر بی عیب
 و ترتیب صحیح نیرا الفا کرد و باز الفاظ روح معنی مطلوب
 بر آنها بسته بفضل خدا و همت او یا نفس استاد است
 ذلک فضل اللّٰه یؤتی من یشاء مثل علم توحید
 و علم معرفت و تفصیل و شئون آن قال تعالی
 انک لا تهدی من احببت ولیکن الله یدّی

وقال عز من قال ومن يؤتي الحكمة فقد آتاه
 خيراً كثيراً پس در فهم دقیق و نکات و مشکلات آنها
 توفیق خاص نفس استاد شرطست و موجب اندر
 پناه مقبلی تا که آزادت کند صاحب دلی و باید
 دانست که فهم اینگونه مطالب بهوش و فراست ایان
 لازم دارد اتقوا من فرأى المؤمن فاقه في غير نور الله
 صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید از جناب امیر علیه السلام
 روایت کرده که ترجمه نقل میشود آنحضرت فرمود
 نیست علم در آسمان تا نازل شود بر شما و نه در تخمهای زمین
 تا پروان آید برای شما لیکن علم مجبُول و مفطُور است در قلوب
 شما مؤدب باشید با داب رُوحانیتین تا ظاهر شود علم بر
 شما مُقدّمه اُخری بدانکه علم توحید و معرفه الله
 فطری و طبیعی است چنانکه در حدیث مسطور و احادیث
 صحیحہ معتبره دیگر ماثور است پس اگر مطلب حق و صحیح

باشد فطرت سلیمه و را قبول مینماید که فرموده اند کُلْ مِمَّا رَزَقَکَ
 یُؤَدِّعُ عَلَی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَ قَالَ تَعَالٰی فِطْرَةَ الْاِنْسَانِ
 الَّتِیْ فِطَرًا لَّا سَ عَلَیْهَا وَ بدانکه علم غذای رُوحانیه
 چنانکه در غذای جسمانی آنچه طبع صحیح از او نفرت کند و مزاج
 سالم او را قبول ننماید و رد کند غالباً تنقیدی بآن
 مزاج و خوردن آن منافی حفظ صحت است در علم توحید
 و معرفت نیز آنچه او را فطرت سلیمه قبول نکند و رد نماید
 مضّر و منافی صحت روحانیه خواهد بود ولی در این مقام
 نکته ایست که نباید سالک و طالب از او غفلت کند چون
 در این عالم مملی بجهت خلط و لطم نور و ظلمت و مرادده و محال
 مؤمن با کافر نوعی اشتغال در مقتضیات اصل فطرت ثانیاً
 و بالعرض حاصل آمده در تحصیل معرفت و تمیص و تخلیص
 مطلب حق از رجوع بآستاد چاره نیست و چنانکه
 در لباس و طعام بدون رجوع بمعلم و استاد و بی تصرف

مخصوصه از غزل و نوح و طعن و طنج و غیره هرگاه شخص بلباس
 و طعام طبیعی اشفا کند مضر بدن و منافی حفظ صحت بلکه غالباً
 مملک خواهد بود چنین است حال در غذای روحانی که از
 این عالم نفلی هر کس خواهد بدون رجوع بعالم استاد حجب
 عقل و فطرت با همان معرفت و توحید فطری راه برود
 غالباً مضر روح ایمانی و مملک خواهد بود اگر چه مواد و
 اصول آنها فطریست چنانکه مواد و اصول اغذیه جسمانی
 طبیعی است ولی در کم و کیف آنها از رجوع با استاد چا
 نیت پس در این مقام شخص باید رجوع بسبب معصوم
 نماید و مطلب حق را از عالم و مبسّتن استاد بشنود نقطه
 عشق نمودم تو همان سهو مکن ورنه چون سُکری از دیره
 پروان باشی مقدمه آخری تکلم در این مقامات
 باد و ملاحظه میشود یکی بلا حظه قدرت خداوند کفایت میشود
 و یکی بلا حظه حکمت اما بلا حظه قدرت بی محال نیست

خدا هر آنچه خواهد و او را پسندد از اشیاء قهر و جبر انبوه
 و لو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم ولو شاء لهلكم
 اجمعين و خدا قادر است بر اینکه ظاهر کند از آتش زود
 و از آب حرارت و همه اشیاء در قبضه اقدار و تحت قدرت
 اوست میتواند مطیع را برای بد دهد و عاصی را جزای بخشد
 که در مقابل قدرت و اختیار او همه اشیاء ارزشی ندارند
 مصلوب الاختیارند لا مئثر في الوجود الا الله
 برای ممکن در مقابل واجب قدرتی متعقل نیست لا ضد
 له ولان الله قال الله تعالى ما كان الله ليعجزه شيء في
 السموات ولا في الارض انه كان عليماً قديراً و خشعت
 الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همساً ولا حول ولا قوة
 الا بالله العلي العظيم خوف و خشیت مقتربین هم
 یکی از این راهست و این است که هر قدر علمشان بقدرت
 و توانایی خدا زیادتر شود بهمان درجه خوفشان بیشتر شود

انما یخشی الله من عباده العلماء اما بلا حظه ثانیه که ملا
 حکمت است پس مقصای حکمت کامله این است که عباد را
 در افعال خودشان محنت نرساند و قدرت بر فعل و ترک
 برایشان کرامت نماید که اگر اختیار خود را استدلال بخمار
 بودن صانع مطلق نمایند و هم از خدا با مجبور کردن عباد
 و سلب اختیار از ایشان ترجیح مرجوح بر راجع بعمل نیاید که
 منافی حکمت است بیان اولی خدا عالم را برای معرفت
 خود خلق کرده است خودش مختار است و تاراه معرفت
 در شخص بگذارند تکلیف معرفت بر او تکلیف بجال خواهد بود
 فان الفهم شرط التکلیف قال الله تعالی سُبْحَنَ
 آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي الْفُتُونِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ الْآيَةُ الْحَقِيقَةُ
 بَيَانِ دَقِيقِی اینکه بر حسب ضرورت و بداهت کمال
 در اختیار است نه در جبر و اعطای کمال بر نقض راجع است
 و از خداوند در حکمت ترک اولی و ترجیح مرجوح بر راجع نشود

و نیز او مقام الوهیت نیست و بیح است پس مقتضای حکمت
 محتردا داشتن عباد است در ظهور افعال و اعمال خودشان
 و در ایستادن حکمت و ادله دیگر دارم که ذکر آنها موجب تطویل است
 و در این رساله بنا بر اختصار است هدایه مفید دریافته
 مشیت بر دو قسمت غزیه و حتمیه در جمیع البحرین آورده
 فی الحدیث امر الله ولم یشاء و شاء ولم یأمر امر
 ابليس ان یسجد لآدم و شاء ان لا یسجد و لو شاء
 لیسجد و نهی آدم عن اكل الشجرة و شاء ان یأكل منها
 و لو لم یأكل لم یأكل و فیه ایضا ان یتدارا دین و
 مشیتین ارادة حتم و ارادة غزم نینی و نهی و یأمر و یهولای و نهی آدم و زوجته ان یأکلا من الشجرة
 و شاء ان یأکلا و لو لم یأكل ان یأکلا لما غلبت شهواتها
 مشیتة الله و آمر ابراهیم ان ینج اسحق و لم یشاء
 ان یدبحه و لو شاء لما غلبت مشیتة ابراهیم مشیتة انتی

و هر دو حدیث در کافی مرویست اول از ابو عبید الله علیه السلام
 ثانی از ابو الحسن علیه السلام ترجمه حدیث دوم اینست باینکه
 خداوند را دو اراده و شیت است اراده حتم و اراده عزم نمی
 میکند و حال آنکه او میخواهد و امر میکند و حال آنکه او نمیخواهد
 نمی کرد آدم و زوجه او را از این که بخورند از آن درخت میخواست
 و خواست که بخورند و هرگاه نمیخواست بخورند شهوت آدم و حوا
 هرگز بشتیت خدا غالب نمیشد و امر کرد با بر ابراهیم که فرج کند
 اسحق را و میخواست که فرج کند و هرگاه نمیخواست غلبه میکرد
 شیت ابراهیم بشتیت خدا بیان مراد و رفع ایراد
 آنکه چون عبد در همه حالات محتاج است بامداد و اعانت
 جناب اقدس سبحانی و تا از خدام دی نباشد هرگز مصدر فعلی
 نمیتواند بود خواه طاعت باشد و خواه معصیت تمام نشست
 و برخواست شخص منوط و موقوف بحول و قوه خداست
 بحول الله اقوم و اقل لا حول الا بالله خداوند عالم

باقتضای الوهیت و برای تکمیل خستیار در هر حال حول دقوه
 که بنده کان داده نگاه میدارد و او را قوه و استطاعت
 بر عمل میدهد و بعد از ارشاد و بیان و اتمام حجت شخص
 با استطاعت و اختیار که من جانب الله باو عطا شده از راه
 خیر و شر هر کدام را پیش گیرد و با سبب هر یک متمول شود
 خدا او را بهمان راه میبرد و بکفره و اجبار مانع از فضل او نمیشود
 و هدیناه التجیدین و انا هدیناه السبیل اما شا کرا و انا
 کفو را پس بقضای رحمت و ربوبیت مطلقه مدد خود می
 بختلف مطیع و عاصی میرسد و هیچیک بدون آن قوام و دوام
 ندارد و همانا خدا تعالی میفرماید کَلَّا تُدْعُوهُ لَآءُ و سَوَاءُ لِمَنْ
 عَطَاءُ رَبِّكَ اِیْ کَرِیْمٍ که از خزانه غیب کبر و ترسای و طفله
 خورداری و بیسج علی از اعمال و بیسج فعلی از افعال
 بخواست و بپشتیت الیه ممکن نیست از بنده صادر شود چنانکه
 شعر است براو قول خدا تعالی اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ یُعْلَمُونَ

استیات ان یسبقونا ساء ما یحکمون یعنی آیا کمان
 کردند که آنکه علمای بدینمایند سبقت کنند بر ما
 بد است آنچه ایشان حکم میکنند یعنی بدون قضا و قدر
 ایشان قادر و قوی بفعل و عمل نیستند و این کمان ایشان
 فاسد است چنانکه مابین اهل اسلام حدیث ماثله
 کان و ما لم یشاء لم یکن مسلم است و ضروری دین یعنی
 آنچه خدا خواسته و مشیت علاقه گرفته میشود و آنچه را که نخواسته
 و مشیت بر او علاقه نکرده نمیشود از این است که خداوند
 سیرماید و لا تقولن شیئی انی فاعل ذلک خدا الا
 ان یشاء الله یعنی مگو برای چیزی که بدرتیکه من فردا
 او را بفعل خواهد کرد مگر این که مشیت خدا بر او علاقه بگیرد
 و خدا او را نخواهد پس از اینجه ظاهر میشود از خدا در حق
 هر ممکن دو مشیت مشیت عزم و مشیت حتم و اینها که
 در یک مورد جمع میشوند و گاهی جدا اما مشیت غرضیه پس

او متعلق است بجهة موافقت ما مورب امر و صانع او و اما
 حتمیه پس او متعلق است بر آنچه و جهة مخالفت پس و تیکه خدا
 امر فرمود بر شخص مکلف در باب چیزی که کون او را اراده میکند خالی
 نیست از این که یا بعد متشکل است با امر او یا اختیار خود یا نه
 و تیکه متشکل شد و با آنچه که امر شده بود بعل آورد ظاهر شود
 از خدا شیت غزیه و حتمیه معا اولی و ورود امر ثانی بسبب
 وصول امر او بعد م منع مقضی از مقتضاد و تیکه العباد
 بانه عبد ما مورب را ترک کرد و با اختیار خود عصیان نمود
 بخالق خود تنهائیت حتمیه میباشد با امر او خدا یعنی با عطا
 حول و قوه و عدم منع مقضی از مقتضای خود پس مطیع
 هم همیشه حتمیه نه با غزیه بلیل قول خدا تعالی و اما الله
 یُرید ظملاً للعباد و با نیقعات منزل است مدلول بعضی
 آیات که تعلق اذن و امر و اراده و شیت از آنها بعضی ظاهر
 میشود از قبیل قول تعالی فمن یرد الله ان یمده یشرح

غزیه و هم حتمیه و عاصی
 عاصی است تنهائیت
 ص

صدره لاسلام ومن یردان یضله یجعل صدره حرجا
 ضیقا کاتما یصدق فی استواء واذا اردنا ان نملک
 قریة امرنا فیحرف ففسقوا فیها فحق علیها القول الایة
 ختم الله علی قلوبهم بل طمع الله علیها بکفرهم ومن
 یردی من ضل الله ومن یعش عن ذکر الرحمن انقص
 له شیطانا فوله قرین واما لک من الآیات
 الشریفه پس خداوند که ابلیس را سجده امر فرمود و خواست
 بآدم سجده کند این بامثیت غمیه بود یعنی سجده موافق امر
 و مطلوب و محبوب او بود و آنکه در حدیث فرموده اند هرگاه خدا
 میخواست ابلیس سجده میکرد و بلاخط مشیت ختمیه است بلی که
 بآن مشیت میخواست ابلیس قوه داشت سجده نکند و البته
 باکراه و اجبار سجده میکرد لیکن بآن مشیت میخواست زیرا
 که خداوند برای تیمم اختیار و تکمیل مختاریت عباد این مشیت را
 منوط و مترتب بفعل عباد کرده و جعل آنها موقوف داشت

چون ابیس بخواهد اختیار خود از سجده کردن امتناع کرد
 علاقه گرفتن این مشیت نیز سجده کردن او متنع شد از این
 که امام علیه السلام فرمودند ولو شاء السجدة بلفظ لو
 ابیس سجده را میخواست با اختیار خود و بقوة صاحبه و ماده
 مستقده که خدا با و داده الله خداوند هم مشیت حتمیه سجده را
 میخواست چنانکه مشیت غریبه خواسته و امر کرده بود
 و بالقطع ابیس در انصورت سجده میکرد چون ابیس بخواهد
 اختیار خود نخواست سجده کند خدا نیز بجهت و الزام سجده او
 نخواست اگر چه مطلوبش بود چه بای خدا بجز و قهر نیست
 لا اكره فی الدین در حکمت بر خود لازم کرده و متعظم داشته
 که عباد را با اختیار برادر و این تحقیق در حقیقت باین است
 از علم که مفتوح میشود از او هزار باب و باین تحقیق واضح میشود
 اکثر مشکلات کتاب و مفصلات کلمات ائمه اطهار صلوات الله
 و سلامه علیهم قال الله تعالی ولو شاء لمدکم این

ترجمه ظاهر آیه اینست هرگاه خدا میخواست هدایت میکرد همه
شما را و حال آنکه البته خدا هدایت همه را خواسته است و الا
جبر و ظلم لازم میآید پس معنی آیه اینست اگر مشیت تخمیه خدا
میںخواست هدایت میکرد همه شما را لیکن با مشیت تخمیه
زیرا که بخود بندگان را بهار را واضح کرد و جهت اتمام فرمود
و استعداد و قوه صالحة در فطره آنها گذاشت و اختیار
با آنها داد تا تحت بر آنها تمام شود و ملزم باشند به چندی
اختیار ایشان هم مانند وجود ایشان تحت اراده و اختیار
خداوند بوده چه اگر خدا میخواست سلب اختیار از آنها میکرد
چنانکه میتواند آنها را بالمره معدوم کند ولی عطیه اختیار
و نعمت استطاعت و حول و قوه که بایشان داده بود
باز پس نگرفت در کشف در تفسیر قول تعالی ولو شاء الله
ما اقتتل الذین من بعد هم مشیتهم ایضا و قس و لیکن الله
یفعل ما یرید من الخذلان و العصمة و فیہ ایضا فی تفسیر قول تعالی

الاكراه في الدين اى لم يجز ان يامروا على الاجبار ولقهر
 وليكن على التمكن والاختيار ولو شاء ربك لآمن من
 في الارض كلهم جميعا افانت تكبره الناس حتى يكونوا
 مؤمنين اى لو شاء لقهرهم على الايمان ولكنه لم يفعل
 وبني الامر على الاختيار انتهى پس بعض آنها بودند اختياراً
 خود راه ضلالت را اختيار كرد و خداوند هم با مقتضای حکمت بالغه
 هدایت آنها را نخواست نخواستند فسيهم و ظلمناهم
 ولكن كانوا انفسهم يظلمون يعنى آنها خدا را ترك و فراموش
 کردند پس خدا نيز آنها را ترك كرد يعنى بجال خودشان در حكم
 بنيان گذاشت و اين است كه مي فرمايد ما بایشان ظلم نكرديم
 و لكن خودشان بخودشان ظلم کردند و از اين قبيل است
 قوله تعالى ولو شاء الله ما اختلفوا ولو شاء ربك لآمن
 من في الارض كلهم جميعا افانت تكبره الناس حتى
 يكونوا مؤمنين يعنى خدا بختم و الزام و اجبار مي خواست كه اهل

ارض ایمان پاورند هر آینه همه آنها ایمان میاورند با کراه
 و اسباب و اضطراب ولی چون ایمان آنها را با اختیار خودشان
 میخواست تا مستحق برح و ذم و ثواب و عقاب باشند و خود
 بنوء اختیار ایمان نیاورند از آنچه خدا اسم ایمان آوردن
 آنها را بشیت حمیه خواست اگر چه بشیت غمیه خواسته بود
 و قال ایضا جل ذکره خطاباً لابلیس و استغفر
 من استطعت منهم تقولک و اجلب علیهم تجلیک و جملک
 و شارکم فی الاموال و الاولاد و عهدهم و ما یعدهم الشیطان
 الا غروراً و امری که در ضمن آیه مذکور است برای اجرای
 حکم اختیار مخاطب است که بخواستن غمیه نیت بلکه این خواستن
 محض برای اینست که قدرت و استطاعت عبد از دستش
 نرود در مجله سیم بجا از عقاید صدوق علیه الرحمه نقل کرد
 اعتقاد ما فی الاستطاعه ما قال موسی بن جعفر علیه السلام
 حین قیل لیکون العبد مستطیعاً قال نعم بعد ارجح خیال

ان يكون مخلى الترب صحیح الجسم سليم الجوارح له سبب
 وارد من الله عز وجل فاذا تمت هذه فهو يستطيع فقیل له
 مثل ای شیئی فقال يكون الرجل مخلى الترب صحیح الجسم
 سليم الجوارح لا یقدر ان یزنی الا ان یرى امرأة فاذا وجد
 المرأة فاما ان یعصم ویستنع كما استنع یوسف واما ان
 ینخلی منه ویبغض فیزنی وهو زان ولم یطع الله بأكراه
 ولم یعص بغیبة بیان مخلى الترب سرب لغة یعنی
 نفس وطریق است یعنی نفس او یاراه او مخلى وباختیار خود
 بی مانع خارجی باشد که او را بحالت خود گذارند
 و نیز در بجا راست که از صادق علیه السلام آرایه شریفه
 یدعون الی التجدد و هم سالمون یرسیدند قال
 مستطیعون للاخذ بامرؤا و التکرک لما نهوا عنه و بذلك تبلوا
 استشهاد و در حدیث از جناب سید الشهداء علیه السلام
 وارد است شاء الله ان یرانی قتیلاً یعنی

خواست اینکه مرگشته‌بند و در باب اصل و عیال خود مختار
 بجهنم حقیقه فرمود شاء الله ان را این سبایا یعنی
 خدا خواسته است اینکه ایشان را اسیر بیند این خواست
 حتمیه بود نه باغمیه و الا چگونه متعقل می‌شود که العیب ذی‌الله
 خدا مقتول بودن آنحضرت را و اسیری عیال و اهل بیت
 او را بخواهد و حال اینکه اینکایت مبغوض خدا بود و در دنیا
 کیل وارد است الی و مولای اجرت علی حکما تبع
 فیه هوی نفسی و لم اتحرس فیه من ترثین عدوی فخرنی با
 الهوی و اسعدده علی ذلک القضاء و جزا و زت باجر
 الدعاء اسعاد قضا بلا خطه مشیت حتمیه است نه غمیه و از آنست
 که در همان بعد از این فقره وارد است و لا تحب لی فیما جری
 علی فیه قضا نمک و الرمنی حکمک و بلا نمک و همچنین معلوم
 شد معنی اخبار قضا که دلالت میکند بر اینکه هیچ شیئی بدون
 مشیت و قضای الهی موجود نمی‌شود و تو هم خبر و شبه منافات

بانسیر اخبار بالمره مرتفع شد وفي مجمع البحرین عن الصادق
 علیه السلام لا یكون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بحسب
 سبع بشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و کتاب
 و اجل یعنی صادق علیه السلام فرمود بگویند و وجود منی آید
 چیزی نه در زمین و نه در آسمان مگر با هفت خصال باشد
 و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل و قیه
 فی الحدیث ان الله خلق الخلق فعلم ما بهم صارت و ان الیه
 و امرهم و نهیم فلا یكونون آخذین و لا تارکین الا باذن
 و قیه فی کثیر من الاحادیث ان تاثیر السحر موقوف علی
 اذنه تعالی و کان السر فی ذلک انه تعالی قال لا یكون شیء
 من طاعة او معصیة او غیرهما کافعال لطبیعة الا باذن
 جدید منی قال صاحب المجمع فلیتوقف فی کل حادث
 توقف المعلول علی شرط لا توقفه علی سببه انتی
 و فی الکافی عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام

شاء و اراد و قدر و قضی و لم یحب قال بهذا خرج الیسا
 و فیه عن فضل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول شاء و اراد و لم یحب و لم یرض شاء ان لا یکن
 شیئ الا بعلمه و اراد مثل ذلک و لم یحب ان یقال ثا
 ثا شاء و لم یرض لعباده الکفر و فیه عن ابی الحسن رضا
 علیه السلام قال الله ابن آدم مبشیتی کنت انت الذی
 شاء کیف اتشاء و بقوتی اذیت فرایضی و نهمتی قویت
 علی معصیتی جعلتک سمیعاً بصیراً قویاً ما اصابک من حسنة
 فمن الله و ما اصابک من سئمة فمن نفسك و ذلک ان
 اولی بحسناتک منك و انت اولی بسیئاتک منی و ذلک
 انی لا اسئل عما فعل و بهم یسئلون فی مجمع البحرین
 فی الحدیث لم یجد احداً الا و الله علیه السجدة و الله فیه لیسنة
 و لا اقول انفسهم ما شاء و هم یقولون ثم قال ان الله یرید
 و یضل قال بعض الافاضل فی هذا الكلام اعنی قوله لا اقول

ما شاء واصلوا نفعی لما اعتقده المقرنه من ان العباد ما
 شاء واصلوا یعنی انهم مستقلون بشیئهم و قدرتهم لا یقصر
 لما علی مشیة الله و ارادته و قضاء و هذا یمخرج الله عن سلطان
 انتهی عن الجمع دفع توهم اگر کسی بگوید در حمل آیت
 و اخبار بعض محامل چنانکه اشاره شد شاید تفسیر برای باشد گوئیم
 اولاً این محامل و معانی تماماً مؤید با حدیث و اخبار است
 چنانکه خواهد آن ذکر شده و میشود ثانی قرآن و حدیث را
 خداوند برای فهم مطالب عالیة اسباب قرار داده هرگاه
 لغز و معما بودی بلسان عربی بسین نفرمود پس آنچه از قرآن
 و حدیث و از کتاب الله و عمرت رسول صلی الله علیه و آله
 بیانی وارد شده بن باب لغز و معانیست بلکه بلسان قوم
 و متفاهم عرف و بقدر فهم و عقل مخاطبین بیان فرموده اند
 و بیان ایشان حجت است سید سندیه نعمت الله خبری
 علیه الرحمه در انوار نعمانیة از شیخنا شیخ الطایفه اعلی الله مقامه

سابق

نقل کرده که در تفسیر تبیان گفته علم ان الزوایة ظاهرة
 فی اخبار اصحابنا فی ان تفسیر القرآن لایجوز الا بالاثرائی
 عن النبی صلی الله علیه وآله وعن الائمة علیهم السلام
 الی ان قال وروت العامة عن النبی صلی الله علیه وآله
 ان قال من فسر القرآن برایه فاصاب الحق فقد اخطا ورووا
 عن عایشة انها قالت لم یکن النبی یفسر القرآن الا ان یاتی
 به جبرئیل والذي نقوله فی ذالک انه لایجوز ان یكون فی
 کلام الله تعالی وکلام نبیه تأقض وتضاد وقد قال تعالی
 انا جعلنا قرأنا عربیاً وقال بلسان عربی مبین
 وقال تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
 وقال فی تبیان کل شیء وقال ما فرطنا فی الكتاب
 من شیء فلیف یجوز ان یصفه بانه عربی مبین وانه بلسان
 قومه وانه بیان للناس ولایفهم من ظاهره شیء وبل
 الا وصف له بالقرآن المعنی الذی لایفهم المراد منه الا بتفسیر

و ذلک منزله عن القرآن و قد مرّح الله تعالی اقوال علی
 استخراج معانی القرآن فقال لعلمه الذین یستنبطونه منهم ان
 وقال فی قوم یدحضهم حیث لم یتدبروا القرآن افلا یتدبرون
 القرآن ام علی قلوب اقفا لها و قال انبی صلی الله
 علیه و آله انی تارک فیکم لثقلین کتاب الله و عمرتی اهل بی
 فبین ان القرآن حجة و کیف یكون حجة مالا یفهم منه شیء
 و روی عنه علیه السلام اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه
 علی کتاب الله فوافقی کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فانصروه
 بعرض الحائط و روی مثل ذالک عن امتنا علیهم السلام
 و کیف یكون العرض علی کتاب الله و هو لا یفهم منه شیء و کل
 ذلک یدل ان ظاهر هذه الاخبار متروک انتهى
 حقیقه پس از این تحقیقات واضح میشود که ظاهر قرآن و حدیث خجسته
 و از قرآن مجید و اخبار متواتره ظاهر و روشن است که هیچ چیز
 از جوهر و عرض بكون و وجود نیاید مگر باشیئت و اراده و قصد

خداوند فافهم و تبصره
 و فی هیچ ابلاغه عن علی
 علیه السلام لما سئل سائل و قال اكان سيرا الى
 الشام بقضاء من الله و قدر قال عليه السلام بعد
 كلام طويل و يكلمك ظننت قضاء الا زنا و قدرا
 حاتما و لو كان ذلك لبطل الثواب و العقاب و سقط العمل
 و الوعيد ان الله سبحانه امر عباده تخيرا و نهيمهم
 تحذيرا و كلف سيرا و لم يكلف عميرا و اعطى على تقيل كثيرا
 و لم يثقلوا و لم يطع كرها و لم يرسل الانبياء تعباً و لم ير
 الكتاب للعباد عبثاً و لا خلق السموات و الارض و ما بينهما
 باطلاً ذ لك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار
 و از این احادیث شریفه ظاهر است که هیچ شیئی بکون و وجود
 نیاید مگر بهیئت الهیه خواه آن شیئی مطلوب خدا باشد و خواه
 مبغوض خواه طاعت باشد و خواه معصیت و با وجود این هرگز
 احدی بر خدا حجت ندارد و در صد و ربع معصیت کسی معذور نیست

ولایسل عما یفعل مغنیث انیت خدا کاری نمیکند که جای
ایراد و بحث و محل سوال باشد و شان فصل خدا نیست که از او
سوال نشود زیرا که هر فعلی از او صادر شود همه از روی حکمت است
پس بای لم و کیف و چون و چرا در افعال او نیست نه اینکه سوال
از فعل خدا ابدًا واقع نشود اگر چه از راه جهالت سائل بهم باشد
نی پنی بفا دایه شریفه کور از خدا وجه کوری خود را میبرد که خدایا
چرا مرا کور محسور فرمودی قال تعالی رب لم حشرتني اعمی
وقد كنت بصیر الایه بتیین فاضل زاتی علیه
الرحمه در معراج التعاده گوید انسان هم مختار است و هم مجبور
اختیار او در امور تکلیفیه و خیرات و شرورات و جبار او در غیر اینها
از موت و حیات و عزت و ذلت و بیماری و صحت و فقر و غنا
و امثال اینهاست ممکن است که مراد از حدیث مشهور
لا یخیر ولا تفویض بل امر بین الامرین همین باشد که از برای
انسان نه جبر مطلق است و نه تفویض و اختیار مطلق بلکه امریست

متوسط میان این دو امر مؤلف گوید عجب است از این فاضل
 محقق باینکه امام علیه السلام جنس حیر و جنس تفویض را بجمعه
 نفی و سلب کرده ولی او در این پان هر دو را ثابت میکند که
 منافی مرام امام علیه السلام است و نیز در کتاب
 مزبور گوید میتواند شد مراد از امر بین الامرین اختیار است
 بوده باشد زیرا که انسان اگر چه مختار و قادر باشد
 لیکن اختیار و قدرتش نیز مانند وجودش بسته بغير خواهد بود
 متاع البیت شبه لصاحب البیت و میتواند شد
 که مراد از امر بین الامرین قدرت و اختیاری باشد
 که بسته بقدرت و اختیار غیر است زیرا که انسان هر چند
 مختار باشد اما اختیار او از دیگری است و آن دیگری قادر
 بر سلب اختیارش هست و شکی نیست که چنین اختیار
 از بی اختیار با لایزال است لیکن از اختیار مطلق فرو تر است
 و مرجع این وجه نیز بوجه دویم است انتهى

و برای مطالعه کنندگان این کتاب بعون الله نفی جبر و تفویض
مطلقا و منعی امرین الامین که جبر باشد و نه تفویض بخوبی
معلوم خواهد بود مجلسی علیه الرحمه در مجله
سیتم بجا گوید که ترجمه نقل میکنم معنی جبر که اشاعره برآورده اند
این است که خداوند عالم اعمال و افعال را بدست بندگان
جاری کرده بدون اینکه ایشان را قدرت مؤثره باشد
در اعمال و بندگان عذاب هم میکند در مقابل اعمال
و اما تفویض که معتزله بر او قائلند مقصود از او این است که
خداوند بندگان را ایجاد کرد و ایشان را قادر نمود بافعالشان
پس اختیار را بایشان وا گذاشت و تفویض کرد پس ایشان
مستقلند بایجاد افعال خود بروفق مشیت و قدرت خودشان
و خدا را در افعال ایشان صنعی نیست انتی
و مخفی نماند که بنا بر این دو طریقہ بدار عالم موردی و موقعی
نیست و اینست که اشاعره و معتزله هیچیک بر بید افعال نیستند

و خداوند میفرماید یحیٰ الله مایشاء و یثبت الایه
 و ایمان بر بند که در اخبار بر او تاکید شده از خواص امامیه است
 و در بحار از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده ما عظم الله
 عز وجل بمثل البدا و تیر در بحار از ابو عبدالله
 علیه السلام ما بئس الله فیما قط حتی یاخذ علیه ثلث الاقرا
 لله بالعبودیه و خلع الازداد و ان الله یحی مایشاء
 و یثبت مایشاء حقیقه چنانکه در مشیت خدا
 دانستی که مشیت بر دو نوعست همچنین مشیت انبیا و اولیائز
 بر دو قسم است در اینکه میل و اراده قلبی ایشان اثر خارجی
 دارد و در فی نیست و در استجابت دُعای ایشان ریبی و شک
 نه پس چگونه بوده است که در مقام نزول بلا و حدوث
 بچ و غما باراده قلبی و خوشنودی خاطرشان غالباً اثر
 خارجی مترتب نشده و حکم قضا مبراکشته این نیست مگر اینکه
 خودشان آنهمه محنت و بلا را با مشیت قویه خواسته

و تسلیم قضاء الله و تکلیف ما قدره راضی بقضا و تحمل
 بلا شده میشوند بلا کشیم و ملامت بریم و خوش باشیم
 که در طریقت ما کافریت رنجیدن اگر چه اولاً بالذات
 آن بلا یا زرد طبع مبعوض بوده ولی ثانیاً و بالعرض در راه
 خدا مطلوب و محبوب ایشان گشته است در واقعه کربلا و
 حادثه دشت پر بلا خود شهدا و عیال و اطفال آنها بالبدن
 اولاً و بالذات هیچیک مایل بآنمه رنج و عن نبودند
 کیست که بهلاکت و اسیری و مذلت و دستگیری طبعاً مایل
 شود لیکن بلا خطه اتمام حجت و ایضاح محبت و اقتضای حکمت
 و مصلحت در مقام تسلیم قضاء رب غرت آنمه محنت و مصیبت
 ثانیاً و بالعرض خواستند و نوش جان خود دانستند چنانکه
 اصحاب آنحضرت ^{از مقتولین} شهادت همه فر خاک بودند و وجدها و
 سرورها داشتند و بزبان حال یک بیک میگفتند
 کجاست تیر بلا کویا که من سپرم این خواستن مشیتیه

بودند غزیه چه بر خودشان تحمل این رزیا ترا بجهت اقتضای حکمت
 حتم کرده بودند و قبول این را از جمله لازمات دانسته بودند
 چنانکه جناب سید الشهداء و سرور ائمه علیهم السلام بعد از آنکه
 شمشیر بغلاف گذاشته و دست از قتال برداشته این
 کلمات را بر لبین مناجات و در زبان میکردند الهی
 صبر القضا نک و تسلماً لامرک بعد از آنکه جناب
 علی اکبر علیه السلام میدان کارزار تشریف برد اهل حرم باقی
 هم آنحضرت را دعا کردند که از شر آغایین محفوظ ماند و بعض
 شهداء دعاها کردند و در حق بنده شهید اتها یک دفعه دعای جناب
 سکنه علیها سلام کافی بود ولی چون جناب سکنه ذریه
 قبول عذرا و تربیت یافته جناب زینب کبری در اوقات
 بجهت معصومه واقف بتمه مظلومه عالمه غیر معتمده خود قدمی
 ثابت و غمی راسخ داشت اگر چه شهادت پدر بزرگوار و قتل
 برادر عالیقدر و فوت اعمام و اقوام بر آنحضرت بسی تلخ و ناگوار

بود که ابد ابدیت اصلیه نمیخواست که یکتا رموی از سریشان
 کم شود و لیکن چون قضای خدا متعلق بر آن اوضاع بود
 ثانیاً و بالعرض در طبق مشیت حقیمه خداوندی همه آن اوضاع
 در مقام تسلیم بجان و دل قبول کرده و خواسته بود پس
 با اینکه آفتاب با قضای میل طبیعی اصلی اولی بعضی کلمات
 در خلاص از آنهمه بیات متکلم میشد ولی ثانیاً برای رضا
 بقضای خدا با آنهمه بلا تسلیم و تکیین داشت چنانکه پدر
 بزرگوار خود عرض میکرد یا ابا تاهر دنا الی حرم جدنا
 یعنی ای پدر ما را بر گردان بوی حرم جد خود ما

با وجود این با سیری و بر قن بشام با کمال تسلیم راضی شده
 بود تا هر چه در مکنون آنلا عین است بی مانعی بطور بیاید از آنجا
 شد آنچه شدنی بود بلکه شد آنچه نشدنی بود
 چون شب با ط آل نبی در زمانه طی آمد بهار گلشن دین را زنا
 دی یثرب بباد رفت تبسم ملک شام بطی خراب شد

بتائی ملک ری و جناب سید الشهدا علیه السلام
 بعمر سعد علیه اللغه خطاب فرمود در میان سه کار ترا اختیار میکردم
 یکی را اختیار کنی تترکنی حتی ارجع الی المدینه الی محرم جدی
 آنمعاون گفت مالی الی ذلک سبیل یعنی براجعت دادن
 مدینه مرا راهی نیست پس آنحضرت فرمود اتقنی
 شرب من الماء یعنی شربت آبی بمن بده آنمعاون نیز
 نیز قبول کرده و حال آنکه آنحضرت اگر اینها را تھا از او میخواست
 عمر سعد را هرگز قوه تخلف نبود مگر نشیده بهر ای اسروا
 که سر مبارک آنحضرت را بالای نیسره می بردند جناب سید
 علیها السلام یا یکی دیگر از اطفال آنحضرت آه وزاری میکرد
 و شتر بان او را از شتر بر زمین انداخت و گذشت آن طفل
 مظلوم با حالت پشیمان و پریشان در صحرا و بیابان نالان و حیران
 ماند سربانان قطار شتران اهل میت را میکشیدند و میرفتند
 ناگاه آنحضرت نیسره را بر زمین تکان داد و نگذاشت نیزه حرکت

دادن

بکند سر کردگان جمع شدند قادر بر حرکت نیزه نکشتند آواز با شاره
 جناب سید السجاد علیه السلام رفته از عقب قافله جناب سینه را
 آوردند پس سر آنحضرت حرکت نمود همچنین اگر جناب سید السجاد را
 تنگین و رضا نبود کی قادر میشدند کردن او را زنجیر بزنند و دست
 و پای او را ببندند و ^{ولی} با قضاء مصداق کلمه و حکمت خداوندی
 مشیت الله بر این اوضاع متعلق بود او در طبق مشیت خدا
 بقضاء داد ما نداریم از قضای حق که عار ناید شیر را
 از سلسله رشته بر گردنم افکنده دوست میکشد آنجا
 که خاطر خواه او است حقیقه اینکه جناب امیر
 علیه السلام فرموده مالی و آل ابی سفیان چنان
 تصور کن که آنحضرت از کفر و طغیان آنها انماض داشت و از ضمه
 خود بایشان ملول بود بلکه نسبت با قضای اصل و اولی
 قطع نظر از کفر و طغیان ایشان میفرماید من با آل ابی سفیان
 چه کار داشتم بلی قطع نظر از پاره مصالح و منکم و تکالیف

ثانویه آنحضرت را با ایشان اولاً و بالذات کاری نبود
ولی بعد از آنکه تکلیف اقتضا کرد حکم خدا بمعارضه ایشان جاری
شد البته در این حالت معارضه آنها لازم و مطلوب بود پس اول
نظر بمطلوب غرضی است که غرض آنحضرت مخالفت و بدی با
ایشان نبود و ثانی بملاحظه مطلوب حتی بود که در مقابل خلافت
تکلیف علیحدّه وارود شد و از این قبیل است آنچه از ابن عباس
روایت شده که چون شدید شد ناخوشی رسول الله صلی الله علیه
علیه و آله در وقت ارتحال از دنیا چسبید امام حسین علیه السلام
بینه خود الی ان قال قال علیه السلام مالی و لیرید
لا بارک الله فیہ اللهم العن یرید یعنی چه کار است مرا بایر
هرگز نازل نفرماید خداوند برکت خود را بر او پروردگار العنیت
بریزید کشف غطاء اگر کوئی در شهادت جناب سید
الشهدا علیه السلام و اسیری اهل و عیال او و گردانیدن ایشان
دیار بدیار و حاضر شدنشان در مجلس یرید پلید و آنهمه وقیع

جانور کربلا آیا چه حکمت و مصلحت عمده بود که خداوند باین قدرت
 تامة و رافت و رحمت کامله آن قضایا و بلایا را منع و دفع نفرمود
 پس بدانکه وضع شهادت آنحضرت و وقوع این قضایا در آنجزو
 زمان حقیقه برای اظهار بطلان و عاوی مخالفین و اثبات حقیقت
 مدعای ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین در نظر ^{مبطل} نامس بزرگترین دلایل
 بود و بهترین وسایل بلکه در آن موقع حفظ برضه اسلام بسته بقبول
 شهادت آن امام همام بود در غنود سابقه این قسمها اسباب
 کشف حق از باطل منبت نبوده و ایگونه مجاهدات موقتی نباشد
 و نظرایشان همیشه بحفظ دین بوده تا بهر وسیله دین محفوظ گردد
 و اسلام پایدار بماند و نصرت و معاونت را بهم برای فحاش
 دین طلب مینمودند نه برای حفظ مال و جان و تن خود وقتی
 حفظ اسلام بسته بشمشیر کشیدن و جهاد نمودن بوده پس در آن موقع
 جناب امیر علیه السلام شمشیر کشید و مجاهداتی نمود که معلوم است
 و یک مصلحت حفظ اسلام در سکوت و تحمل و بردباری از معاندان

بود آنحضرت و جناب امام حسن علیهما السلام بنظرها با ما بسیار و محسوس
 رفتار فرمودند تا در این بین اصول دین و آئین محفوظ ماند و صدمه
 بمیثقه اسلام و جزه مسلمین نرسید چنانچه پس از وفات جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه جناب امیر علیه السلام آنوقت در
 مطالبه حقوق خود آشکار بنای معارضه و مدافعه میکرد اشت
 چون اوایل اسلام بود و رسوم اسلام و اصول ایمان هنوز
 در قلوب و نفوس اغلبی جاگیر و محکم نشده بود پس با تیزه و
 کشیدن و طلب حق نمودن در آنوقت با آن کینه و عداوتی که جمعی قلیبا
 با آنحضرت داشتند ارکان اسلام تزلزل میشد و بعض منافقین
 با لژه انکار اصل دین میکردند و کفر و اسحاد قدیم خود میکشیدند
 قال تعالی افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 فلماذا در بدو امر آنحضرت که بر حسب ظاهر اسباب خبر مائش
 چاره نبوده سکوت و صبر نموده فرمود صبرت و فی العین
 قدی و فی اکلتی شجی فی الکافی عن زرارہ

عن ابی جعفر علیه السلام ان الناس صنعوا ما صنعوا
 اذ بايعوا ابا بكر لم يمنع امير المؤمنين عليه السلام من ان
 يدعوا الى نفسه الا نظر الناس وتخوفوا عليهم من ان يرتدوا
 عن الاسلام فيعيدوا الاوثان ولا يشهدوا ان لا اله الا الله
 وان محمداً رسول الله وكان الاحب اليه ان يقر بهم على
 ما صنعوا من ان يرتدوا عن جميع الاسلام وانما تلك
 الذين ركبوا ما ركبوا فاما من لم يصنع ذلك ودخل فيما
 دخل فيه الناس من غير علم ولا عداوة لا امير المؤمنين
 من غير علم ولا عداوة لا امير المؤمنين عليه السلام فان
 ذلك لا يكفره ولا يخرج به عن الاسلام فذلك كتم
 على عليه السلام امره بايع كرها حيث لم يجدا عوانا
 وبهمجن حضرت امام حسن عليه السلام نيز صلاح وقت رادر مصالحه
 بامعويه ديد که در ازنان اسباب مجاهدتي که باو حق از باطل جدا
 شود و لتباس و اشتباه واقع نکرد و فراجم نبود

در جلاء الیون در جمله حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام
 مروی است که آنحضرت فرمود بعد از شهادت جناب امیر علیه السلام
 پسرش امام حسن علیه السلام بیعت کردند و بعد از بیعت با او
 غدر و مکر نمودند و خواستند او را بدشمن دهند و اهل عراق
 بر روی او ایستادند و خنجر پهلوش زدند و خیمه اش را غارت
 کردند حتی خنجر پای کنیز از پای ایشان بیرون کردند
 و او را مضطرب گردانیدند تا اینکه با منوی صبح کرد و خون
 خود و ابلت خود را حفظ نمود و اهل بیت او بسیار اندک بودند
 پس بیت هزار کس از اهل عراق بحضرت امام حسن علیه السلام پیوست
 کردند و آنها که با او بیعت کرده بودند شمشیر بر روی او کشیدند
 هنوز بیعتی آنحضرت در کردن ایشان بود که او را شهید کردند
 تا اینکه فرموده بعد از وفات امام حسن علیه السلام شیعیان را
 در هر شهری که بودند و مکان داشتند کشتند و دست و پا ریختند
 و هر که محبت ما را یاد میکرد یا اظهار میل بسوی ما مینمود او را

بزنند آن میسبوند و مالش را غارت میکردند و خانه اش را حرا
 بنمودند پیوسته بلای ما و شیعیان باشدید میشد تا زمان عبید الله
 زیاد که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند
 و نیز در کتاب بسند معتبر از زید صیرفی روایت کرده که مدیر
 بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت چگونه امام حسن امام
 باشد و حال آنکه خلافت را بمعویه گذاشت حضرت فرمود که
 بس کن آن دانا تر بود با آنچه کرد اگر میکرد شیعیان متصل میشد
 و امر عظیمی روی میداد انتی ^{حقیقه در اینها}
 آوازه اسلام و شوکت مسلمین با قطار عبیده زمین رسید و عدد
 مسلمین افزوده گردید و در ضمن آن مصاحبه و مسامحه که در عهود قبل شد
 بود تا عهد جناب امام حسین علیه السلام جمعی فدائی از خلص عباد
 در اطراف بلاد اسلام بر و پرورش یافتند و تربیت شدند
 که از دنیا و مافیها همه صرف نظر کردند و با جان و دل در پیشروی
 امام علیه السلام با دشمنان دین از روی اعتقاد و یقین آشکار

با شوق و میل مستعد جهاد بودند که هر کس در وضع جان نثاری و مجاهدت
 ایشان غزئی تا مل میگرد و یقین مینمود و میدانست که باعث برآوردن
 قوت ایمانست نه حفظ مال و جان و غرض آنها تحصیل رضای خداست
 نه رونق امور دنیا و چنین جمعی که اینگونه نصرت دین از ایشان
 بهمل آید و در جانبازی با امام علیه السلام آشکار همراهی کند و
 مانند ایشان از عهده این نصرت برآیند و در راه دین از همه عیالات
 بگذرند در عهد های پیش هرگز میمانده بود جناب سید الشهدا
 علیه السلام در باب ایشان میفرماید بدرستی که من نمیدانم اضحالی
 وفادار تر و نیکوتر از اصحاب خود و اهل بیته پاکیزه تر و شایسته
 و حق شناس تر از اهل بیت خود خوشا وقت شوریدگان غمش
 اگر زخم بینند و کرم همیش که ایانی از پادشاهی نفوذ
 با تمیذش اندر که اثی صبور و دما دم شراب الم در کشند
 و کرمی نبینند دم در کشند نه تلخ است صبری که برآورد
 که تلخی شکر باشد از دست دوست اسیرش نخواهد رفتی زبند

شکارش بخوید خلاص از کسند دلارام در دلارام جوی
 لب از تشنگی خشک در طرف بوی بتلیم سر در کربان برند
 چو طاقت نماند کربان درند قوم اذانو و دفع ملت
 و انجیل من عیس و مکر دین لبسوا القلوب علی الدروع
 کاتیم یتها فتون الی ذباب النفس پس جانا
 سید الشهدا علیه السلام با چنان اصحاب با وفا در آن بلا داد
 محبت و مودت را دادند و در راه محبت و رضای خدا از همه سوا
 گذشتند چنان ایستادگی فرمودند که تمام ملائکه سموات از
 انگوته صبر و ثبات تعجب نمودند ولقد عجبت من صبره
 ملئکه سموات خوشا عشق خوش آغاز و خوش انجام
 همه ناکامی اما اصل هر کام خوشا عشق و خوشا عهد خوش
 عشق خوشا آغاز نور آتش عشق اگرچه آتش است آتش فرو
 مبادا کم که خوش بوزی است این نوز چه خوش عیدیت
 عهد عشق بازی خصوصاً اول آن جانکداری هر آن شادی

که بود اندر زمانه نهادند از میانه بر کرانه سر پای
و جود از عشق در جوش هین لب از پان عشق خاموش
بیارش گفت کای جان جایی عشقت وجودم عرصه عوفا
عشقت اگر بر سر زنی تیغ ستیزم مباد اوقت پای
کریم مرا آزار کن نهیستوانی وفاداری بین وخت
جانی دل و جان کردم از فولاد آروز که برق این امید
شد درون سوز در آن وادی که میل دل زندگام چه
باشد جان که کس او را برد نام ابن ابی اسحید در شرح
نهیج البلاغه گوید ان سید اهل الالباء الذی علم الناس
الحیة والموت تحت ظلال السیوف اختیار علی الدلّة
والدنیة ابو عبد الله علیه السلام حیث عرض علیه الامان لو
یتسلم فانفس من الذل واختار اسلة علی الدلّة ۲
حقیقتش پس آنحضرت در آن عرصه بلا با همه رنج و غم و
مشاهده اضطراب اطفال و انقلاب احوال اهل و عیال هرگز

و فی التوفیق عن عبد السلام الامان الذی علم الناس الحیة والموت تحت ظلال السیوف اختیار علی الدلّة
و الذلّة ابو عبد الله علیه السلام حیث عرض علیه الامان لو یتسلم فانفس من الذل واختار اسلة علی الدلّة ۲
حقیقتش پس آنحضرت در آن عرصه بلا با همه رنج و غم و
مشاهده اضطراب اطفال و انقلاب احوال اهل و عیال هرگز

بدعوت ضلال تن نداده بیعت یزید پسید نتاؤ نکر دید و از
 اموال و اسیری اهل و عیال و اطفال ابدًا پاک و اندیشه نمود
 و با کمال رضا و تسلیم و سکون نفس در دریای بلا غوطه ور گردید
 هر چه نیامد دوست بود بریدم و آنچه نیامد یار بود گفتم
 پس در این گیر و دار معلوم و آشکار شد که او مقصد آخر و مقصود
 دیگر دارد و راهی امر دنیا و مرام و مطلبی دارد غیر این مرامها
 و مقصود کردید که منظورش تحصیل رضای دیگریت و مرادش محض
 خدا پرستی است و هرگز در قیستی خود نیست عشق آن بود که از تو
 تو را بدر کند ویرانه وجود تو زیر و زبر کند عاشق چو تیر
 الشب اکیت در جهان کاین قسما زخمیه عالم گذر کند هم خواهد
 و دختر کارا دهد اسیر هم کودکان خوردنشان قدر کند
 از نینوا بگوفد و از کوفه تابش بالای نیزه با حرم خود نگرند
 پس حقیقت آنحضرت و اسلاف او در این هنگامها بر جانیا و وضع
 و ظاهر کردید و این معانی را در عالم هیچ چیز مثل و قایق که بلا آگاه

و بر ملا نکرد و واضح ننمود بلکه در آن عز و زمان انکشاف حق و باطل
و ظهور رسوائی و فضیحت آن بی دینان که دشمن خاندان حق بودند
بسته بوقوع این قضایا و در زایا بود چنانچه کس آن اوضاع را
دید یا شنید از یزید پلید نمسخر کردید بلکه از قاطبه بنی امیه تنفر
حقیقه برای این مصلحتها و حکمتها بود که خداوند آن وقایع را منع
و دفع نفرمود و آنحضرت نیز منع و دفع آنها را از خداوند درخواست
نمود و در همه آنها در مقام تکلیف تسلیم ایستاده و گفت **الهی**
صبراً لبلاک و تسلماً لامرک لا معبود غیرک تا آنچه آن
طاعین در کمون دارند بروز دهند و امر معظم نامس معلوم کرد
و مردم از اشتباه و التباس بالمره پروان بیایند و بدانند آن
طاعین خلیفه و جانشین برحق نبوده اند بلکه سودای ریاست و سلطنت
و خود سری داشتند زیرا که باندک تدین و خردی دوستداری
حضرت رسالت اینگونه اعمال و افعال و ظلمات و ستمها هرگز بهم
جمع نمیشد و از آنطرف یزید پلید آشکارا متکبر فوق و مجرور بود

و مشهور و مجرب باشند

و بی پروا با اعمال ناشروع از شرب و قمار و لواط و ساز سوا
 اعمال اقدام می نمود هر چند سلفا و از معاویه و غیره چون خود را
 با انتخاب و اتفاق بروم خلیفه رسول شناسانیده بودند ظاهر
 شرع را در انظار مردم نوعی حفظ می کردند ولی زید علاؤ
 بر نجاست فطرتی که داشت چون معاویه او را در حیات خود و بعد
 معین کرد و از مردم بیعت بخلاف او گرفت و هر گونه اسباب
 و نیوی برای او موجود کرد و جرأت و جسارت دیگر بهم رساند
 و طغیان نمود و آشکارا و بی پرده مخالفت شرع کرد و امر
 بجائی رسید که جناب سید الشهدا علیه السلام سکوت و مدارای
 خود را با او موجب خرابی امر دین و باعث اضمحلال شریعت
 سید المرسلین دانسته لایه بمقام معارضه و مجاهده برآمد و تا آنوقت
 اغلب مسلمین در امر زید و معاویه و امثال آنها مشتبه بودند که ایشانرا
 مسلم و خلیفه رسول صلی الله علیه و آله می دانستند منافقین و کفار
 نیز دعاوی ائمه دین را حلال طلب ریاست و رواج امر دنیا می نمود

پس آنحضرت در این خروج و مجاهده اسبابی فراهم آورد که هر کس
 در آن اسباب و آن وقایع بدقت امعان نظر کند متحقق خواهد
 کرد که هم قصد آنحضرت امر دنیا نبوده بلکه مقصد و مقصود دیگر
 داشته و همچنین میداند که قصد زید و اتباع او محض ریاست دنیا
 بوده که خود را مصلحت بحضرت رسالت نسبت داده و در معنی دشمن
 خاندان آنحضرت بودند و این معنی در اطراف و اکناف بدون قطعیت
 و وقوع آنوقایع جا نکند از این درجه با واضح و معلوم نمیشد چنانکه
 پس از شهادت آنحضرت و اسیری اهل و عیال او و رسیدن
 این شهرت باطراف و اکناف مردم در هر طرف از بنی امیه منفرجه
 و متفرق شدند و آن التباس و اشتباه که در حق اینها سالها داشتند
 و اینها را دوست پیغمبر و مسلم و خلیفه او میدانستند کم کم رفع شد
 و یقین کردند که اینها دشمن آنحضرت و دشمن اهل بیت او بودند
 و محض برای رونق امر دنیای خود بسکی با آنحضرت نشان میدادند
 و بکذا معلوم شد که دعوی جناب سید الشهدا علیه السلام نیز بری

امر دنیا نبوده زیرا که عاده محال است کسی بجهت امر دنیا بآن درجه
 ایستادگی کند و با نظورها از همه چیز صرف نظر کند و با وجود
 مصایب بسیار و بیسیان ذن اهل و عیال در مقابل شکر بیمار و گشته
 شدن اعوان و انصار باز تا نفس آخر در ردیعت ضلالت
 انظوها ایستادگی فرماید و مدعی حقیقت خود باشد و هیچ وجه
 بیعت را نپذیرد و برای خود از دشمن هرگز امان نطلبد
 و بگوید رَبِّ وَدَّعْتُ اَنْ اُقْتَلَ وَاُخِي سَبْعِينَ
 مَرَّةً فِي طَاعَتِكَ وَ مَحَبَّتِكَ يَتَا اِذَا كَانَ فِي قَتْلِ نَفْسَةٍ
 دِيْنِكَ وَاِحْيَاءِ اَمْرِكَ وَحَفْظِ نَفْسِ شَرِّكَ

حقیقت دین اسلام و شریعت حضرت خیر الانام صلوات الله علیه
 در زمان خلافت یزید نزدیک بود بالمره از دست برود و بدست
 اینگونه خلفای ناخلف بکلی ضایع و مضحک گردد پس آنحضرت لابد
 بقام مضارعه آمد و باقتضا اظهار کلمه حق و احیای دین و نصرت
 شریعت نمود و حق و باطل را با این صبر و بردباری از هم جدا نمود

خود و بطلان آنها را بابل عالم واضح و هویدا فرمود و این است
 که خداوند بزرگواران و گریه کنندگان و عجبان آنحضرت ^{علیه السلام}
 و کرامات و مقامات عطا نموده و در حدیث وارد است
 طوبی لنا صر آل محمد بالبکاء والتبکی خوشا بنهر
 آل محمد بگریه کردن که گریه کردن را نصرت و یاری محبوب
 فرموده اند زیرا که گریه و تغریه داری بر آنحضرت آن وقایع را
 بخاطر می آورد که در آنها نصرت دین مبسب بوده و میباشد و لا
 نیز اگر کسی با اخبار متواترات نکات و دقائق همان واقعات را
 تصور کند برای بطلان و دعوی مخالفین و حقیقت آن امام پن
 دلیل مستین از آنها بدست آمده در این ضمن البته نصرت دین بعلم خواهد
 آمد پس تذکار آن وقایع بهر وسیله باشد در هر زمانی از ازمنه نصرت
 اسلام و اعانت بمقصود و مرام آن امام بام محبوب است و اینست
 که در تغریه داری آنحضرت آنمه ثوابهاست و چندان قیود و حدود
 در آن نیست بلکه تا کی را نیز قبول فرموده اند تا بهر وسیله تذکره آن

قضایا بعل آید و بانواسطه نصرت دین و قوت ایمان حاصل گردد
 فافهم و تبصر ای تشنه که از اثر اشک ماتمت تا زو جسته
 کشتن دین سبز و خرم است هر دل که در غم تو بود خرم است
 شاد خرم دلی مباد که فارغ از این غم است
 و اینست تاویل قول آنحضرت که فرمود شیعی ما این ستم
 ماء عذب فا ذکر و فی که مراد از ماء در باطن علم است
 چنانکه در تفسیر آیه افرایتم ان اصبح ما نکم غورا فمن
 بقاء معین وارد شده که مراد از ماء معین علم است و آیه تفسیر
 اشاره است بنسبت امام علیه السلام و کلمات ائمه علیهم السلام
 موافق فرموده خودشان ظاهر است و باطن است پس
 علم که ماء حیات روحانی اهل ایمانست از جناب سید الشهدا
 علیه السلام بوده و هر کس بعد از او از این آب کو را بخورد
 باید او را یاد کند که از برکت او این آب شیرین و کو را باقی
 مانده و اگر شهادت او نبود کفر و ضلالت عالم را میگرفت

و تشنگان باده حیرت از زلال ماء هدایت آقیامت محروم میمانند
 و ماء معین در عالم ابد آید اینشد ^{حقیقه} بلکه هر فردی
 از افراد ناس و همه مردم را در نوع مشیت است یکی بیل
 و صرافت طمع قطع نظر از ملاحظات و اعتبارات خارجه
 و یکی بلا خطه جهات مخصوصه چنانکه مولا برای امتحان غلام خود
 جواهری یا وجه نفیدی در جای بیانی پیش روی غلام می اندازد
 و خود پنهان و غایب میشود و در کین مراقب عمل او میباشد که آنست
 و خیانت غلام در تصرف مال آقا و ضبط آن بطور و فعلیت
 بیاید و مدلل شود پس در این حال آقا بغرم خود بالذات هرگز
 راضی بر خیانت کاری و دزدی غلام خود نیست و اولاً و بالذات
 نخواهد که غلام مال فروز خیانت کند و مال را بردارد لیکن
 بجهت اینکه باطن او بطور پایید و خوبی و بدی او مدلل شود
 و زبان غلام بمولی کوتاه شود و در ترجیح سایر غلامان بر او حجت
 تمام شود آقا انیعل خلاف او را ثانیاً و بالعرض میخواهد آنست که

از غلام در ضبط آن مال رفع موانع میکند و خود یا هر کس را که بخواهد
 او مستحق قرار داده است از ادعیت اختیار کرده و خود را در نظر
 غلام غافل و زایل نموده تا او هر چه درش بخواهد بکند و بتمام فعل آورد
 و آنچه در کون دارد بتواند ظاهر کند و راه عرفی و حجتی بر تو لا ش
 باقی نماند و از این قبیل است اراده بایل در آیه شریفه در قصه قایل
 و بایل که از بایل حکایت میفرماید **لئن بسطت الی یک**
تقتلنی ما انا بسطیدی الیک لا تکلک اتی اخاف الله
رب العالمین اتی ازیدان تبوء باشی و اثمک فکلون من
اصحاب النار و ذالک جزاء الظالمین پس این را در
 با جلالت شان و تقوای بایل منافات ندارد چنانکه مخفی نیست
 مثال دیگر شخص مریض که قطع عضو یا قطع دندان خود را میخواهد
 و برای مداوا و استشفای فلوس یا نان بخشد هرگز اینها را
 بهشیت غری و رضای طبیعی نمیخواهد ولی برای شفا ثانیاً و با
 این معاجلات و مداوا را میخواهد چه خوش گفت آمد و دارو

فروش ثفا بایت داروی تنخ نوش

از آله اشکال آیدیم باز بر مطلب اولی تا جری بنیت صحیح
 مایه بعال خود دهد که این مایه صالح باشد بمصرف راه خیر و بهم مصرف
 راه شر و طریق تجارت و عمل را بر او پان کند و مطلوب خود را
 از طرق تجارت معین کند و بملاحظه صرفه و صلاح واقعی با و امر
 کند که مایه او را در مال التجاره مخصوصی صرف کند آنغال بخلاف
 امر و رضای تاجر همان مایه را که در دست او از ارباب است درجا
 عیتمه صرف نماید که خلاف مطلوب صاحب مایه است و با آن مایه قهنا
 و فساد یار پاكند آیا در نظر عقلا فساد و شرارت و بد عملی او در این
 صورت پای تاجر صاحب مایه را هم میگیرد یا نه البته نمیکرد سخی
 و قبا حتی در کار او بتاجر صاحب مایه وارد نمیشود پس باید دانست
 قدرت و استطاعتی که خداوند بعبده داده مایه ایت برای فعل
 و عمل عبده اگر آن مایه را ببندگان عطا نمیرمود جای تکلیف آنها
 نبود و عقاب آنها در عمل معصیت ظلم میشد چنانکه در مجلد سیم مجار

ورضن حدیثی کہ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
 فرموده و مثل ذلک مثل رجل یملک عبداً مملو کمالاً
 نفسه ولا یملک عرضاً من عرض الدنیا و یعلم ذلک مولاه منه
 فامرہ علی علم منه بالمصیر الی التوق لحاجتہ یتیه بہا ولم یملک
 ثمن ما یتیه بہ من حاجتہ و علم المالك ان علی اس حاجتہ رقیباً
 لا یطمع احد فی اخذها منه الا براضی بہ من الثمن و قد وصف
 مالک ہذا العبد نفسه بالعدل والنصفه و اظہار حکمتہ
 و نفی الجور و اوعده عبده ان لم یتاہ بحاجتہ ان یعاقبہ
 علی علم منه بالرقیب الذی علی حاجتہ انہ سیمنعہ و علم ان
 المملوک لا یملک ثمنہا ولم یملک ذلک فلما صار العبد الی التوق
 وجاء لیاخذ حاجتہ التي بعثه المولی لہا وجد علیہا بانعا من
 ثمنہا الا بشرء و لیس یملک العبد ثمنہا فانصرف الی مولاه
 خائباً بغير قضاء حاجتہ فانما ط مولاہ و عاقبہ علیہ الیس
 یجب فی عدلہ و حکمتہ ان لا یعاقبہ و یعیم ان عبده لا یمکن

کان

عرضاً من عُرِضَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَكُنْ لَهَا حَاجَةٌ فَانْ عَاقِبَهُ ظَالِمًا مُتَعَدِّيًا
 عَلَيْهِ مُبْطِلًا لَمَّا وَصَفَ مِنْ عَدْلِهِ وَحُكْمَتِهِ وَنُصْفَتِهِ وَإِنْ لَمْ يَإْتِ بِعَاقِبِهِ
 كَذَبَ نَفْسَهُ فِي وَعِيدِهِ آيَاهُ الْحَدِيثُ
 حَقِيقَةً خُداوند عالم حول و قوه بشخص داده تا در راه خیر و محصل صواب
 او صرف نماید و آنرا قائم مدار عالم لاریب بشخص عامل میرسد و
 شخص مدد و حول و قوه خداوند را که مایه و ماده علمت بنا بر قوه
 اختیار یکبار با و داده اگر در خلاف رضای حق صرف نماید و خدا
 هم قدرت و حالت اختیار را از او سلب نکند و با مقتضای
 و یابیت و جودیت خود آنچه حول و قوه بعبد داده باز پس
 نکیرد چون راه خیر و شر را خداوند بدلات رسل و ایضاً جُبل
 و هدایت حجج واضح و مبین فرموده پس با شرمصیت تجتی بر خدا
 نه ارد و حجت خدا با و واردست قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنْ
 عَمَلٍ صَاحِبًا فَلَيْسَ لَهُ مَنْ إِسَاءَ فَعَلِكُنَّهَا و از اینجا جواب شبهه
 انشخص نیز معلوم شد که بتلویج اشاره بکیر نموده و در شعر خود گفته

جبر و تفویض من نسید انم ای بدست تو اختیار نیست
 پس هر چند اختیار بعد تحت اختیار مولا است ولی در صورتیکه
 او خود بعد این قوه را داده باشد بدون تفویض و بی سلب قدرت
 خود پس این معنی منافات با قدرت و اختیار او ندارد که اختیار
 عبادت و ضد اختیار او نیست بلکه فضل و عطیه است از او
 هر وقت بخواهد قادر است این قوه را از بند سلب کند و بنابر
 سلوب اختیار نماید *یوالمالک لما ملککم و القادر لما أقدرکم*
 علیه در جمله سیم بکار از جابر از رسول الله صلی الله علیه
 و آله که آنحضرت فرمود *یکون فی آخر الزمان قوم یعلمون المعاصی*
و یقولون ان الله قد قدرها علیهم الزاد علیهم کما هر سینه
فی سبیل الله یعنی در آخر زمان قومی مرتکب معاصی میشوند
 و میگویند که خدا معاصی را مقدر کرده بر آنها رد کند
 بر این قوم مانند کسی است که شمشیر خود را گشوده باشد در راه خدا
 انتی و متقی مانند که بر خنی مدعیان عرفان در این زمان

پاره کلمات مُشعر بر این معانی صادر می شود و بعضی چارکان
 غافل آنها را از مطالب عالیّه و معارف حقّه دانسته خوش می آید
 و فریب آنها را می خورد اعادّه نمائند من شرور الفسنا
 لطیفه مؤلف را با کینفر جبری و قی مکالمه افتاد روزی
 از کاظمین علیهما السلام بنیاد میرقم توی کا سکه راه آهن
 میان جمعی یکی از مدعیان عرفان گفت مخلوق و عباد کار می
 نیست و می اورا حاصلی نه و من ساکت بودم تا اینکه او استدلال
 کرد بآیه لیس للانسان الا ما سی و آیه این قسم تفسیر
 کرد که برای انسان چیزی نیست مگر سی او یعنی بانشاء
 میماند که عبت است زیرا که تمام افعال از خداست بی خلقت
 عباد گفتیم معنی آیه برعکس این است که میفرماید برای انسان
 نیست مگر سی یعنی اگر سی و عمل خود او نباشد حاصلی برای او نخواهد
 گفت از متن آیه هر دو معنی محتمل است گفتیم ذیل آیه قرینه معنی دوم
 که میفرماید و ان سیعه سوفیری گفت این آیه را هم میتوان این قسم

معنی کرد که زود سعی او دیده شود یعنی انسان می بیند که سعی او
 بی ثمر است گفتیم خداوند همه این شبهات را در آخرین آیه باز رفع
 کرده که فرموده *ثُمَّ يُخْرِجُ الْبَحْرَاءَ الْأَوْفَى* پس همه حاضرین
 مرا تصدیق کردند و او ساکت شد و از جواب عاجز ماند
 میر سید شریف که از علمای عامه است در شرح مواقف تفصیلی
 نوشته که حاصلش این است افعال اختیاریه عباد
 واقع است بقدرت خداوند برای بندگان قدرتی و تأثیری در
 افعالان نیست و خداوند قدرت خود را جاری کرده بر اینکه بخواهد
 قدرتی و اختیاری ایجاد کند پس وقتی که مانعی نشد خداوند
 مقان بقدرت و اختیار او فعل را ایجاد کند پس فعل عبد
 ابداعاً و احداثاً مخلوق خداست و مکتوب عبد و گفته است
 مراد از کتب فعل محض مقارنت اوست بقدرت و اراده خدا
 بدون اینکه عبد را تأثیری و خلقتی در ایجاد فعل باشد و این
 مذهب ابو الحسن اشعریست و اگر معتزله گویند افعال تنها

بقدرت عباد واقع است برسیل استقلال بدون ایجاب بلکه اختیار
و طایفه گویند هر دو قدرت واقع میشود معا و اجتماع مؤثر
بر اثر واحد جمعی از ایشان جایز دانسته مؤلف گوید

فساد همه این اقوال واضح است حاجت تفصیل نیست
و چون پس از اطلاع بر اینگونه مقالات شیخه سایرین شخص قد
صحت و استقامت نذهب و دین خود را بهتر میداند با نجه
این تفصیل را ثبت کردم قُرْفُ الاشياء با ضدادها
مستوکل از عباده پرسید که اگر بخانه روی کسی باز ن خود بینی
از آن سخن کوئی یا خاموش باشی گفت این مسئله را جوابیت
چه اگر گویم راضی شوم دیوث باشم و اگر گویم نه قدری میوم
مشنوی گفت روزی شیخه را پادشاه آنچه کردم
بود آن حکم را گفت شیخه آنچه منم میکنم حکم حقت
ای دو چشم روشنم از دکانی که کسی تربی برد کاین حکم
ایزد است ای باخرد بر سرش کوئی دوزخ است که

حکم حقست اینک اینجا بازند حکم حق کردارشاید ترا پس
 بیاموز و بده قنوی مرا که مرا صد آرزو شهوت دست
 من بسته ز بیم نیست است پس کرم کن حذر را تعلیم ده برکش
 از دست و پای من کیره حکایت انرشنوی
 آن یکی بر رفت بالای درخت می فشا و میوه را زد و بخت
 صاحب باغ آمد و گفت ای دهنی از خدا شرمیت کو چه میکنی
 گفت از باغ خدا بنده خدا کو خور و خرم که حق کردش عطا
 همانند چه علامت میکنی نه بخل بر خوان خدا و ندغنی
 گفت ای اینک بیا و ران ^{چشم} تا بگویم من جواب تو احسن
 پس ببتش سخت آدم بر درخت میزدش بر پشت و پهلو چوب
 گفت آخر از خدا شرمی بدآ میکشی این بکنه را از ارزار
 گفت که خوب خدا این بنده اش میزند بر پشت دیگر بنده خوش
 خوب حق و پشت و پهلو آن او من غلام آست و فرمان او
 گفت توبه کردم از جبرای عیار اختیار است اختیار است

مراد از سخن شهر است
 نه از سخن بزرگ بوده

اختیارش اختیار است کرد اختیارش چون سواری کرد
 اختیارش اختیار ما کند امر شد بر اختیار می نشستند
 حکایت جبری بخانه رفت کسی را دید که با کنسیر او
 بعل بد مشغول است خواست که او را نزد والی برد افتد
 گفت از خدا ترس که این از قضا و قدر بود و رفع آن نتوانم
 کرد جبری زدی او بپوسید و گفت ترا عفو کردم از هر گناه
 سنت دانی و موافق مذهب من حرف زدی
 یکی از مجرّمه بانصرانی مناظره می کرد که چرا مسلمان نمی شوی نصرانی
 گفت که این کفر خدا در من آفریده و مرا قدرت ایمان نداده مجرّمه
 قبول کرد نصرانی گفت پس مناظره تو بعل است جبری قطع شد
 حقیقه برای مسلک حق و امر بین الامرین پاره اشال تیر
 نوشتم تا مطالعه کننده بصیرت پیدا کند و الحق یعرف
 بالمثل و لایعرف بالجبال تشیل جمال
 یوسف علی نبینا و علیه السلام که باینه های متعدده تحتی کند از آینه

بعضی که صفا و جلا دارد و خمره و ذاتش بی عیب است با کمال ^{بخت} استقامت
 و استقامت در او ظهور میکند و بعضی که ذاتش عقی دارد
 یا اینکه بالعرض زنگار و کله دار است جمال مزبور بطور کج و معوج
 و بیاتی بخلاف هیأت یوسف واقعی خارجی در او نمایان ^{نک} بر
 آئینه متون میشود آن اعوجاج و اختلاف لون و خلل یوسف
 واقعی ندارد بلکه همه از استعداد و قابلیت خود آئینه است
 و باعث بر آن نفس و ذات خود آئینه است هر چند اگر
 صاحب جمال نبودی اعوجاج و کجی هم نمی بود پس فیض خدا
 بدون تفاوت با کمال استقامت هم بعید و هم شقی میرسد و لیکن
 بجهت اختلاف قوایل فیض در مواد مستفیضه مختلف میشود
 فالت اودیة بقدرها و همین که فیض شقی وارد شد ماده
 شقی او را معوج خواهد نمود فلیغیرن خلق الله چنانکه جمال
 و آثار صاحب جمال بی تفاوت با آئینه کج و راست وارد میشود
 همین که با آئینه کج وارد شد جمال را آئینه کج خواهد نمود

تمثال آخر باران زمین شور و شیرین با تویه می بارد و آفتاب
 و ماه هر دو برابر می تابند و هوا بی تفاوت بهر دو تربیت می نماید
 و لی زمین شور غار می آورد و زمین شیرین لاله و نسیرین باران
 که در لطافت طبعش غلاف نیست در باغ لاله روید و در شور و
 زار خس پس فیض من جانب الله بهمه مخلوقات برابر میرسد
 و از جانب خدا تفاوتی ملحوظ نیست ما تری فی خلق الرحمن
 من تفاوت فان رجع البصر فاحسنا و هو خیر صنع الله
 انذی اتقن کل شیء تمثال آخر

مل تری من فطوره ثم رجع
 البصر کترین نقیب الیک
 البصر مع

هرگاه در یک کارخانه پارچه های سفید مختلف الطباع را بنحوا
 رنگی بزنند و همه را بنحویک رنگ بگذارند و عمل استامد کارخانه
 بهمه آنها یک قرار باشد باز رنگ پارچه ابریشم باز رنگ پارچه
 پشم و رنگ پارچه علف و پنبه با آن دیگرها البته فرقی پیدا کند
 و این اختلافات و تفاوتها هرگز راجع بر رنگ کارخانه و عمل صنایع
 نمیشود بلکه بقاییت خود پارچه مستند است پس اینکه طبايع

مختلف شده و آثار تفاوت پیدا کرده بعضی مصدر خیر می شود و برخی
 نشانگر همه اینها را اختلاف قوایل آنهاست که نشان آن اختیار است
 پس چون قوایل و استعدادات مختلف است هر فیضی وارد شود و
 مستفیضه مختلف خواهد بود کقطر الماء فی الاصداف در
 و فی قیم الافاعی صارت حقیقه اگر کوئی قابلیت را
 نیز خدا داده است صحیح است ولی میگوئیم هیچ چیز بلا خطه عطای
 خدا اولاً و بالذات مفلور بید و نقصان نبوده و خداوند و
 العطا یا در خلق اول و فطرت اولی باقصای الوهیت کامله و ربوبیت
 مطلقه و رحمت عامه قوایل را صاحب بنیوض و خیرات خلق فرمود
 و بر حسب فضل و عمل کم کم در مواوئع اشیا و در قوایل آنها اختلاف
 عمده پیدا شد مثلاً قایل که بایل را گشت جناب آدم علیه السلام
 در مرتبه او گفته تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلِيْفٌ و خداوند در آیه
 شریفه میفرماید ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ
 و اگر کوئی با وجود صلاحیت بخیر و شر چهره شخص راه خیر را ترک کرده

اللّٰهُ اَحْسَنُ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقًا

براه‌تر میرود گوئیم اولاً این مواخذہ و سؤال را از خود عامل باید
 کرد مثلاً بقایل باید اعتراض کرد که با وجود اختیار و علم او بیک
 قتل برادر و خیریت مهربانی و مواسات با برادر چرا با سبیل را کشت
 اثنی اگر شخص تا قی کند معاینه می‌بیند که بسا اشخاص با وجود علم
 و اطلاع بخیریت و شریعت و میل طبعی بطرف خیر با رجحانات نفسانی
 با ظرف شرزا اختیار میکند در حالتیکه خود را مختار و قادر بفعل خیر
 میدانند و نفس توأمه او را در ترک خیر غلامت مینماید پس بدون
 مجبوری تنطیع نفس آماره میشود و حال آنکه اگر بفطرت خود رجوع
 نماید فطرت خود را بایل بطرف خیر می‌بیند قال تعالی
 فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا پس مختار بودن بنده در فعل
 خود بدیهی است و خداوند احدی را در طرفی مجبور نفرموده و همه را
 مختار خلق نموده چه کمال و حکمت در اختیار است پیرا گفت خطا
 بر قلم صنم زلفت ولی بعد از ورود تکالیف هر کس با اختیار
 خود هر طور عمل نموده با مقتضای همان عمل در عوالم مختلفه قابلیت و

تغییر یافته و بادیران تفاوت بهرسانده قال تسالی
 قل یا ایها الناس قد جاءکم النجی من ربکم فمن ابتهدی فانما
 یبتهدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما أنا علیکم بکلی
 مثل اینکه حکیم کامل بچند نفری که قریب المراجده در تدبیر صحت مزاج
 ایشان تکالیفی کرد و استعمال دوائی معین و غذای معلوم را بر آنها
 مستحکم نمود و اجتناب از اشیاء مضییة را لازم داشت اینچنین
 که اولاً مزاجشان با هم متقارب بود در عمل بتکالیف طبیب از هم تخلف
 ننمودند بعضی جمیع تکالیف او عمل نمود و طبیب در خوردن و واپاشی
 اجباری نکرد و ایشان را بحال اختیار خود گذاشت لهذا
 بعد از ظهور عمل مزاجشان با اختلاف عملشان تغیر و تفاوت پیدا کرد
 و با هم مختلف شدند پس ایضاً آنانیاً آن مزاجه و طبایع متکلفین و قایلین
 آنها در طبق افعال و اعمال خودشان و اعمال پدر و مادر و
 مربیان ایشان اختلاف بهم میرساند و ترقی یا تنزل پیدا میکند و همه
 اینها راجع بنفس متکلفین است در اوایل جلد سیم بحار

بعضی برخی از تکالیف او
 عمل کرد و بعضی همه را ترک
 نمود و دوائی او را نخورد
 صح

از بشام بن حکم مرویت که زندقی از ابو عبد الله علیه السلام شوال
 کرد و گفت خبر ده بمن از اینکه خداوند چر تمام خلق را میطیع^{تبت} خلق نکرد
 و حال آنکه خدا قادر بر این بود آنحضرت فرمود هرگاه آنها را میطیع^{خلق}
 میکرد برای آنها ثوابی نبودی زیرا که طاعت و تسبیح فعل آنها نبود
 بهشت و جهنم نیست و لیکن خداوند مخلوق خود را خلق کرد پس امر فرمود
 آنها را بطاعت خود و نهی نمود آنها را از معصیت خود و احتیاج فرمود
 بار نولان خود و غذا آنها را قطع نمود بکسب خود تا اینکه آنها چنین باشند
 که اطاعت کنند و معصیت نکنند و مستوجب باشند بطاعتشان خدا
 ثواب و معصیتشان بر خدا بعتاب فرمود پس علی صاحب بنده را
 بجهنم فرستاد و خدا او را امر کرده بآن و عمل شتر بنده را ست بجهت
 فعل او و خدا او را نهی کرده از آن زندقی گفت آیا بنده فعل را
 نمکرده است با آنکه که خدا او را ترکیب نموده فرمود باین و لیکن با آن
 که با او عمل خیر کرده قادر شده است بشری که خدا او را نهی کرده
 گفت پس بنده را از امر چیزی هست فرمود خداوند او را نهی نکرده است

از پیری مکر اینکه دانسته است که او طاقت ترک او ندارد و اگر کرده
 بخیری مکر اینکه دانسته است که او بفضل آن استطاعت دارد
 زیرا که نیست از صفت او جور و عیث و ظلم و تحکیم بندگان بر آنچه
 که طاقت ندارند بر او گفت پس هر کس او را خدا کافر خلق کرده
 قادر است بر ایمان و خدا را بر او در ترک ایمان تحت است فرمود
 خداوند جمیع خلق خود را مسلم خلق کرده بآنها امر نموده و نسی نموده
 و کفر اسی است که لاحق میشود و قتی که بنده او را بفضل پاورد
 و خدا بنده را و قتی که خلق کرده کافر خلق نموده بنده کافر شده
 بعد از آنکه وقتی رسیده که تحت بر او لازم شده از جانب خدا
 پس حق را بر او عرض کرده پس بنده انکار نموده پس با نکاری کافر
 شده گفت پس جایز است که مقدر کند بر بنده شر را و او را امر کند
 بخیر و حال آنکه او قادر نیست بعل خیر و عذاب کند بر او فرمود
 این لایق نیست بعدل و رافت خدا مقدر کند بر بنده شر را و او را
 و امر او کند شر را از او بعد امر نماید او را بخیری که میداند او

مستطیع نیست با خدا و برپرون آمدن از آنچه قادر نیست ترک او
 بعد عذاب کند بر او برای ترک او چیزی را که دانسته است اینکه
 قادر نیست با خدا و آن خبر بر حجه نقل شد و من حدیث نیز در آیه
 عیناً نقل خواهد شد **حقیقت نفس انسانی** صحیح است
 بر اینکه نفس قدسیه آئینه باشد که از او در طبق محبت و رضای خدا
 و افعال خیر صادر شود پس نفس معتدل باشد بصورت انسان حقیقی
 که در احسن تقویم خلق شده **فیمشی سویاً علی صراط**
مستقیم و صحیح است بر اینکه در بهوت او نفس نکته شیطانیته
 القا شود پس افعال شیطان از او بروز کند بخلاف صورت
 انسانی و در طبق صور حیوانات باقتضای اعمال پس اگر نفس
 بعین توجیه کند مثال و افاضه علیستین در او ماند روح میو
 در جسد حرکت میدهد و او را در طبق آنها **من الدین قالوا ربنا انهم**
ثم استقاموا **ثم تنزل الملائكة** و هرگاه نفس متوجه بهین گردد
 و ببادی شتر مائل شود مثال ابل سحین در او ماند روح میشود در جسد

که حرکت میدهد بر او بر حسب میل و طبع ایشان
 فی تفسیر البیان عن الصادق علیه السلام ما من قلب
 الا ولاد ان علی احدیها ملک مرشد و علی الآخر شیطان
 منقش بر آیامره و بر ایزجره الحدیث بعبارة اخرى
 نفس اماره بسوی شیطان میکشد و نفس نوازه بسوی ملک تا انسان
 که فاعل مختار است بکدام یک مائل شود یکسر بسوی بدست من
 و یکسر بادوست سالما در سر این موی کشاکش داریم
 حقیقه باید دانست درود تکلیف و تسبیل و تحمل آن و اختلاف
 قایمات بسبب اختلاف اعمال اختصاص باین عالم ملک تنها
 ندارد بلکه از بدو ایجاد و اول فطرت در عالم ملکوت نیز بر همه
 اشخاص تکلیف وارد شده و میشود ^{کما قال تعالی}
 وَاِذْ اخَذَ رَبُّكَ مِنْ نَبِيِّ اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ
 عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ
 الْقِيَمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ از عبارت مرحوم فضل

در بندی اعلی الله مقامه که در جواهر الایقان گفته ظاهر میشود که وجود
 عالم ارواح و ذرات اول و عالم طینت اگر چه در ازمنه قبل از
 نبوده ولی در اواخر باین شیعه امامیه مجمع علیه شده خلافی
 در این باب ندارند فی المجلد الثالث من البحار
 عن ابن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله
 تعالی وَاِذَا خَذَرْتُكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْآیَةُ قُلْتُ
 معاینه بکان هذا قال نعم فثبتت المعركة ونحو الموقف
 وسید کر و نه و لولا ذلك لم یدر احد من خالقه و رازقه
 فمنهم من اقر بلسانه فی الذر و لم یؤمن بقلبه فقال الله
 فما کانوا لیؤمنوا باکذبوا من قبل و فیهِ ایضاً
 عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول فی هذه الآیة
 وان لو استقاموا علی الطریقة لا نقینا بهم ماءً عذراً
 یعنی من جری فیهِ شیئی من شرک الشیطان علی الطریقه یعنی
 علی الولاية فی الاصل عند الاطلاقه حین اخذ الله میثاق

بنى آدم اقيسناهم ماءً غدقاً يعني كلباً وضعنا ظمئهم
 فى الماء الفرات العذب بيان حاصل الخبر ان
 المراد بالآية انهم لو كانوا اقروا فى عالم الظلال والارواح
 بالولاية سبحنا ارواحهم فى اجسادهم مخلوقة من الماء
 العذب فمثلاً اختلاف الطينة هو التكليف الاول فى عالم
 الارواح عند الميثاق انتهى وفيه ايضا
 عن حبيب عمن رواه عن ابي عبد الله عليه السلام قال
 ما تقول فى الارواح انها جنود محبته فما تعارف منها
 ائتلف وما تناكر منها اختلف قال فقلت انا نقول لك
 قال فانه كذلك ان الله عز وجل اخذ من العباد ميثاقهم
 وهم اظلة قبل الميلاد وهو قوله عز وجل واذا اخذناك
 من نبي آدم الآية قال فمن اقر له يومئذ جاءت الفتنة بهما
 ومن انكره يومئذ جاء خلافة بهما واحاديث عالم فر
 وطينة واجبار تكليف عالم اول وثالث قبل در كتب معتبره اجبا

بسیار است و متواتر بالمعنی است و در حدیث نبوی است
 مَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْزَنْهُ وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يُؤْمِنْ إِلَّا
 نَفْسَهُ و این است که خداوند از قول شیطان نیز نکایت میکند
 که شیطان بنده کان گوید فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ
 و این است معنی حدیث لَوْ عَلِمَ الْإِنْسُ كَيْفَ خُلِقُوا لَمْ يَلْمُوا
 أَحَدًا یعنی هرگاه مردم میدانستند که چگونه خلق شده اند
 احدی احدی را ملامت نمیکرد یعنی اگر شخص تفصیل نشاء
 اولی و عوالم طینت اطلاع داشت در نیک و بد اطوار خلقت
 دیگر را ملامت نمیکرد و همه ملامتها را بخود وارد مینمود زیرا
 که هر چه بدی بیند از خود اوست وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ
 فَمِنْ نَفْسِكَ هر نیک و بدی که در قوی خواهد بود نیک از تو
 بد بفضل ما خواهد بود ذکر مثال و تبیین حال
 نوری که در دیوار آفتاب ساطع میشود آن نور از آفتابست ولی
 باد دیوار چه اگر دیوار جسم کثیف در پیش آفتاب نباشد نور او

هرگز ظهور نمکیند چنانکه اگر فسیل روشن کرده جای بنی نگذارد
 که بجز کم کشیف شرف نباشد ابد انور چراغ ظاهر نمیشود پس نور
 از آفتاب است ولی با جدار قائم است که ظهور نور موقوف است
 بوجود جدار آتاسایه پس او از جدار است ولی با آفتاب قائم است
 چه اگر آفتاب نباشد نه نور پیدا میشود و نه سایه بر دو بسته بود
 آفتاب است و سایه از نفس جدار ناشی است چنانکه اگر دیوار
 تصفیه نموده بمقام بطور صاف رسانند هرگز سایه نخواهد انداخت
 و آثار و احکام و اشراق و احراق شمس را آنوقت حاجب مانع
 نخواهد بود پس از این مثل میتوان نقل کرد که خیر از خداست و
 با عیب قائم و ظاهراست و شر از عیب است و بجهت و اقبالی
 خدا باقی و موجود است و اگر بنده نفس خود را بمقام تصفیه نرساند
 برآرد و زنگ معاصی را از آئینه قلب خود بزداید همیشه مصد خیر
 خواهد بود و شر از او ظهور نخواهد کرد و سراپا منظر نور خدا خواهد بود
 مصداق ما زال الغیب شیقریب الی بالنوافل حتی کننت سمعاً

الذی یسمع به و یبصره الذی یصبر به و یدره الذی یطیش بها
 بمانا اولیاء الله که وجود خود را از زنگ عوارض معری و
 از کدورت علایق مبری فرموده متخلی با خلاق الله بوده مظهر
 تجلیات قدسیه و فیوضات الهیه میباشند و اطوار و آثار
 ربوبیت از ایشان ظاهر میشود مصداق این حدیث شریف
 میتوانستند بود تو خود حجاب ربی حافظ از میان بر نیز
 تتمه پس از این تحقیق واضح شد معنی حدیث مروی در کافی
 که فرموده اَنَا اَوَّلُ مَنْ سَأَلَكَ مِنْكَ وَاَنْتَ اَوَّلُ مَنْ سَأَلَكَ
 منی یعنی خداوند خطاب بمعبود میفرماید من بحسنات تو اولم
 از خودت و نسبت حسنات باید بمن داده شود اگر چه از تو برتر
 کرده و تو اولیستری ببتئات خود از من یعنی نسبت و علاقه
 بتئات تو باید داده شود زیرا که سبتئات از توانمندی است
 و بر تو مستحسب است چنانکه در مثل مذکور در نسبت نور و ظلمت
 در مقام نسبت آفتاب بنور اولیت از چهار لکن بیا به در نسبت

و تعلق جدار از آفتاب اولی و اقرب است و الله اعلم
 پس در افعال عباد جمیع خیرات و حسنات از خداست و جمیع سیئات
 از بنده هر چند بیچیک بدون فعل عیب و بدون قضا و بی مشیت
 خدا نمیتواند بود و باین معنی قریب است آنچه خداوند در آیه شریفه
 میفرماید مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ لَدُنَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
 فَمِنْ نَفْسِكَ و قال تعالى بعد ذکر الحسنة و السیئة
 قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَآ لَكُمْ أَلَّا تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ لَا يَكَاذِبُونَ
 حدیثاً اگر حکیم ترا گفت نیک و بد از قضا است صواب دان
 گوی این سخن که گفت خطاست ولی خرد را نشان پیش و باز
 اندیش که این قضا که بدین جا که رسد ز کجاست
 در مجلده ثالث بحار از حضرت صادق علیه السلام مروی است
 که آنحضرت فرمود ان السُّسْ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ اَوْجٍ رَّجُلٌ
 يَزْعُمُ انَّ الامرَ مُنْقَضٌ اِلَيْهِ فَتَدْوِي مِنْهُ الْقُدْرَةُ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ
 هَالِكٌ و رجُلٌ يَزْعُمُ انَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اجْبَرُ الْعِبَادَ عَلَى الْعَمَلِ

وکلّفهم بالیطیعون فقد علم الله فی حکمه فو بالک ورجل یزعم ان الله
 کلّف العباد ما یطیعون ولم یکلّفهم الا ما یطیعون فاذا احسن حمد الله استغفر الله
 فبذلک یستغفر الله فبذلک یستغفر الله فی شرح الصیحة للیدرہ
 عن الصادق علیه السلام اذا نظرت فی جمیع الاشیاء لم تجد
 احدا فی ضیق ولم تجد احدا الا ولله علیه السجدة واما امرؤ الا
 بدون سخطهم وکل شیئی امر الناس بفهم یعون له وکل شیئی
 لا یعون له فهو موضوع عنهم ولكن الناس لا یرفهم
 حقیقة پس باین طریقہ مستقیمه معنی تسبیحات اربعه صادق
 و با واقع مطابق میاید که بگوئیم الحمد لله یعنی جنس و حقیقت
 حمد مراد اوست و سبحان الله یعنی خداوند از جمیع قبایح
 منزّه است چه هر چه شر و قبیح باشد راجع بنفس عباد است
 والله اکبر و لا اله الا الله که بی حول و قوّه اواحدی قادر
 بمعنی نمیباشد و در مقابل قدرت و کبریا بی او قوّه و متعلّی نیست
 و لا حول و لا قوّه الا بالله العلیّ العظیم

حقیقه در اخبار چند که لفظ قدریه وارد است چنانکه مجلسی
 علیه الرحمه در اوایل جلد ثالث بحار بیان کرده و گفته این لفظ هم
 بجهت اطلاق شده که آنها قائلند بقدر یعنی معتقدند بر اینکه افعال
 عباد و خلقت بخود ایشان افتاد تا ما از خداست بدون قدرت
 و استطاعت عبد و در بعض اخبار مرفوضه اطلاق شده که آنها
 افعال را رابع بقدرت عباد مینمایند و نافی قدرت و برود
 مذنب خلاف حق و خطاست پس نفی قدر و اثبات قدرت عبد
 بدون حاجت بقدر خطا و توپین قدرت و کبرای خداست
 القدریه مجوس به الالهه یعنی قدریه مجوس این امت است
 چنانکه آن کبریزدان ابرم گفت مرا این نادان و احمق او گفت
 در توحید صدوق ره در جمله حدیثی از ابی عبد الله علیه السلام
 فمن عزم الله يقوى على عمل لم يره الله عز وجل فقد عزم
 ارادة يغلب على ارادة الله تبارك وتعالى واثبات
 قدر با نفی قدرت و استطاعت عبد در فعل عبد اینهم خطا و مستلزم

علم بر خداست و حق مثل اثبات قدرت و اثبات قدرت عبد
 تحت قدرت مطلقه خدا و هذا في الدعاء لا اله الا الله
 استغنى عن عونك و رحمتك ولا اله الا الله و اجترى عليك
 خرج عن قدرتك و این است که در افعال کاهی فعل را خود
 نسبت بخود داده برای اینکه حول و قوه و توفیق و تقدیر از اوست
 و عبد بدون آن قادر بفعل نیست و کاهی بعبد نسبت داده
 زیرا که او مصدر و فاعل و مباشر است با اختیار و حول و قوه
 که خدا با و داده قال تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها
 و در آیه دیگر میفرماید قل يتوفى لكم الموت الذي وكل بكم
 و قال في مريم عليه السلام فنفختا فيه من روحنا
 و در آیه دیگر میفرماید فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها مبشرا
 سويا و في الحديث ان النافخ جبرئيل
 و قال في القتل قاتلوهم تعذبهم الله يا أيكم قتل
 بعباد نسبت داد تعذیب را بخود و مراد از تعذیب عین قتل است

وَقَالَ تَعَالَى فَمَنْ تَقْلُوبُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَسِيمٌ وَقَالَ أَيْضاً
 فِي الرَّحْمَى وَمَا رَمَيْتَ أَذْرَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى
 میسبیدی در شرح دیوان گوید بعضی میگویند مؤثر در وجود
 غیر خدا نیست لکن سسته الله بان جاریست که سیری در عقب
 نان خوردن خلق میکند و قاصران پذیرند که نان خوردن سب
 سیریت و کل الذی شاه تہ فصل واحد بمفرده لکن
 بحسب الاکتیه اذا ما زال استر لم تر غیره و لم یبق بالکمال
 اشکال ریتة برنیک و بدی که میشود چون ز قضاست
 دانستن آن ز غیری عین خطاست در چشم کسی که نظر صدق و صفات
 حق فاعل مطلق است اگر پرسی راست و این طایفه اگر گویند عباد را هیچ
 قدرت نیست جبریه اند و در باب سید و شصت و نهم از قوتهاست
 اما العارفون من اهل الله فلا یرون ان ثمة قدرة عاویضها
 کیون عن غرض فعل فی شیئی رضا داده بدو و خبیین که بگوید
 که بر من و تو در اختیار نکشاد و اگر گویند قدرت دارد اما قدرت

این صفت تبه تجارت
میبدی است که از علم
عانه است *

او تاثیر در افعال او ندارد اما عهده اند و ایشان گویند فعل عبد مخلوق
حقت و مکتوب او یعنی مقارن قدرت اوست و این معنی سبب است
بآنکه شخصی باری بر وارد و کسی دست در زیر بار او نهد بی آنکه تاثیر در بار
برداشتن داشته باشد و سبب ظهور قدرت در آنست که او آئینه
ذات متصف بقدرت است و فایده این قدرت آنست که وقایع
حق باشد از نسبت فعل شتر با و چه مناسب این مذهب است حق
علی الصلوٰۃ از مؤذن و لا حول و لا قوة الا بالله
از سامع بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من کم شده این ره بنحو
می پویم در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استادان
گفت میگویم من اگر خاتم اگر کل چمن آرائی هست که از آن دست
که می پروردم میرویم و معتقد گویند عبد را قدرت هست و افعال
او مخلوق اوست و این طایفه اند قدیری که بود او و از این عسرت
روایت میکند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در ایشان
فرموده الْقَدَرِیَّةُ مَجْنُونٌ بِهِنَّ الْأَمَّةُ چه مجوس بعدد فاعل تانند

تتمه عبارت شرح
دیوان است

و میگویند زیدان فاعل خیر است و ابر من فاعل شر و هم آنحضرت
فرموده لَعْنَتُ الْقَدَرِيَّةِ عَلَى سَائِلِيهَا وَ اِيْشَانِ مِثْلِهِ
قدریه جمعی اند که میگویند خیر و شر بقدر است و قرآن بخلاف این
ناطق است اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْلَمُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ
شَيْءٍ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ
قُلْ اَللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اَنَّا كُلُّ شَيْءٍ
خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ اَسِرُّوا قَوْلَكُمْ اَوْتَجَرُّوْا بِهِ اِنَّهٗ عَلِيْمٌ ذٰلِكَ الَّذِي
اَلَّا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللّٰهِ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ
كَرِجْ شَيْتَ اَيِدْ وَ كَرِجْ اَيِكْمِ نَبْتَ مَن بَعِيْرَهٗ اَيِنَا خَدَّ كَنَدِ
وَ كَارِغَايَهٗ كَرِجْ ضَلَّ وَ عَقْلَ نَبْتَ وَ هَمَّ ضَعِيفَ رَايَ فَضْلِيْ جَرِجْ
مُطْرَبَ بَارِعُوْدَ كَسْبِ بِيْ اَجَلْ نَدِ وَ اَنكُوْنَهٗ اَيْنَ تَرَانَهٗ سَرَايَهٗ خَطَا كَنَدِ
حَضْرَتِ مَعْطَفِيْ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَ سَلَّمَ فَرَمُوْدَ وَ اَن تُوْمِنُ بِالْقَدْرِ
خَيْرَهٗ وَ شَرَّهٗ وَ حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرِيْدَ كُوْنُوْكَ كَفْتُ
لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرَهٗ وَ شَرَّهٗ وَ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ

علیه السلام با قدری گفت که فاتحه بخوان چون بایاک فُتِبَ
 وایاک نستعین رسید فرمود چون تو در افعال خود مستقل و متکبر
 چه استغانت از خدا میکنی و نیز در شرح دیوان
 از افلاطون نقل میکند العالم کرّة والارض مرکز و الان
 هرف والافلاک قسّی و الحوادث سهام والله ارامی و کان
 المَقَرّ و شیخ مقول در هیاکل کوید ان التور الاقوی
 لا یکن التور الاضعف من الاستقلال لو فور فیضه و کمال
 بالانارة فالقوة القاهرة الواجبیة لا یکن الوساطة من
 الاستقلال لو فور فیضه و کمال قوته و هم در هیاکل کوید
 یس ان حرکات الافلاک توجد الاشیاء و لکنها علی قسمین
 منها ما مکانه الا لازم لما یمتد کاف فی صدورہ عن الباری
 تعالی من غیر شرط و منها ما لا یمکن امکانه بل لابد من حدوث
 امور قبل حدوثها لتکون الامور السابقة متفرقة للعلیة فیما
 الی الامور اللاحقة و ذالک انما یمتد بحرکة دوریة سریة

آیات عجا رب شرح
 دیوان بود

تحصیل استعدادات و عطی
 الحق الاول کل شیء یلحق
 باستعداد و اما فخر الدین
 کوید الحق عذی انه لا یف
 من استناد کل الکلمات
 الی الله تعالی لکنها صح

ثم ان تلك الكائنات متى استعدت للوجود استعداداً تاماً
 صدرت عن الیاری تعالی ووجدت عنه دلائل اثیر لولویا
 اصلاً فی الایجاد بل فی الاعداد انتهى ما فی شرح الیدیوان
 مؤلف کوید این تفصیلات را با نجه نقل کرد
 که قدر و نزت مطالب حقّه نیک معلوم گردد تعرف الاشیا
 با ضدادها و مطلب حق این تفصیل همان است که از امام حنفی
 صادق علیه السلام روایت کرده که فعل از بنده است بعون
 و اعانت خدا اینکه از قول جبریه گفته که عبد را هیچ
 قدرت نیست بلکه مخلوق را تا ثیری نباشد حق ارسیری از
 نان نیست عقیده ایشان در جمیع مؤثرات کون و مکان همین است
 اثر احراق را نیز از آتش میدانند و گویند خداوند معارف من
 ما را احراق را خلق میکند بدون اینکه احراق ذاتاً و وجوداً آتش
 مترتب باشد حتی در تاثیرات شمس و قمر و سایر کواکب و نفوس فکلیه
 و آباء علوی و اطفال سفلی نیز در مولدات بعضی همین قسماً متعقده

و خود آنرا با توره بی اثر میدانند فلذا در ضمن فائده برات
 (و) قُلْ تَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَوْتِ (و) قُلْ تَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَلِكِ و قوله تعالى
 أَلَمْ نَكُنْ مِنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ نَخِيفَ بَكُمْ الْأَرْضَ فِي لَهْفَانِي بِنِي
 الْمَلَكَةِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَى تَبِيرِ الْعَالَمِ كَمَا هَلْ تَعَارُونَ وَ دَرَابِ مَلَكَةِ خَلْقِ
 و امثال اینها با شکل افتاده اند و بعضی فرق گذاشته باین خلق اجسام
 و خلق اعراض و حال آنکه با سببیت و عرضیت رفع اشکال نمیشود
 و تمام این شبهات از عدم اطلاع بپیر امر بین الامریست ولی
 هرگاه کسی موافق اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم بجکات و اسرار این شبه
 گاه بی واقف و عارف شود میداند که تاثیرات ظاهره از حکمت با حق
 حقیقی بودن خدا منافات ندارد هُوَ الْمَالِكُ لِمَا تَكَلَّمُوا وَالْقَادِرُ لِمَا أَتَوَكَّلُوا
 علیه بعبارة اخرى و اشیاء فی نفسها خداوند قوت و تاثیر و قدرت عطا
 کرده هر چند قدرت و تاثیر آنها در مقابل قدرت و تاثیر خدا قدرتی و قوتی متعین
 نیست و تاثیر و قوت ایشان تحت قدرت خداست چه در صورتیکه ذات
 و حقیقت خود شیئی قائم بغیر باشد فعل و اثر او نیز بطریق اولی قائم

بنیر میباشد من کانت حقایقه دعاویه کلیف لایکون دعاویه
 دعاویه بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست پس تاثیرات
 آسمانی را مثلاً نباید منکر شد چه ساز تاثیرات بر کنار علیانه
 می بینی که درخت میوه و انکورهیمکه از تابش آفتاب قدری درو
 شتر کمتر میدهد بلکه ضایع میشود و نباید که اکبر را چنان مورد است
 که تخلف آثار از آنها غیر ممکن فرض شود و تاثیر و قوت آنها منقوض
 گردد بلکه تمام تاثیرات آنها را باید منوط به شیت الهیه و مربوط
 به قدرت خداوندی دانست و در هر حکم میخواند مایشاء و ثبت
 ثابت قدم شد ^{حقیقه} و بعضی احادیث را
 عبد اثبات استطاعت شده و در برخی استطاعت محل کلام
 بوده و طریق جمع اینست که معروف باین مقوضه از استطاعت
 استقلال تمام است که منع او ممکن نشود و اینگونه استطاعت
 عبد که حاجت بمعادنت جدید خدا نباشد و منع از آن ممکن نگردد
 تو این مطلقه خداوند و غیر معقول است ما کان الله لیخبره شی

فی السموات والارض انت در بعض احادیث که ثوال از
 استطاعت شده چون مراد سائل معلوم بود آن قسم جواب
 داده اند و در بعض احادیث دیگر که در مقابل خبریه خویش
 استطاعت عباد ثابت کنند مراد از او استطاعتی است
 که بجزول و قوه خداوند باشد نه استطاعت مطلقه که منافی عالم بود
 در جلد سیم بکار از ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال سئلت عن شیئی من الاستطاعة فقال لیست الا استطاعة
 من کلامی و لا من کلام آباءی و معلوم است مراد از این
 استطاعتی بوده که مفوضه بر او معتقد بودند چنانچه در حدیث
 در حدیث هشتم مروی در کافی در این کتاب این معنی ظاهر است
 و عجب است از بعضی اجد علماء که در این حدیث استطاعت را
 با استطاعت خدا حمل کرده و با شکال افتاده اند و حال آنکه
 مراد استطاعت عباد است چنانکه در بکار در حدیث دیگر
 وارد است ان رجلاً مثل العالم علیه السلام عن الاستطاعة

جل

فقال تستطيع ان تعمل ما لم يكن قال لا قال تستطيع ان
 تمنى عما يكون قال لا قال فقيامت تستطيع قال الرجل
 لا ادرى فقال العالم عليه السلام ان الله عز خلق خلقاً
 فجعل فيهم آية الفعل ثم لم يقوض اليهم فهم يستطيعون للفعل
 في وقت الفعل قال له الرجل فالعباد مجبورون فقال
 لو كانوا مجبورين كانوا معذورين قال الرجل فمفوض
 اليهم قال لا قال فما هو قال العالم عليه السلام علم منهم
 فعلاً فجعل فيهم آية الفعل فاذا فعلوا كانوا يستطيعين
 وفيه ايضاً روى ان رجلاً سأل العالم فقال يا ابن رسول الله
 اليس انما يستطيع لما كلفت فقال له عليه السلام ما الا استطاعت
 عندك قال القوة على العمل قال له عليه السلام قد اعطيت
 القوة اذا اعطيت المعونة قال له الرجل فما المعونة قال
 التوفيق قال فلم اعطى التوفيق قال لو كنت موفقاً كنت
 عالماً وقد يكون الكافر اقوى منك ولا يعطى التوفيق فلا يكون

عالم ثم قال عليه السلام واخبرني عنك من خلق فيك القوة
 قال ارجل الله تبارك وتعالى قال العالم هل تستطيع تنك
 القوة دفع الضر عن نفسك واخذ الفع اليها بغير المعون
 من الله تبارك وتعالى قال لا قال فلم تتعل ما لا تقدر عليه
 ثم قال اين كنت عن قول ابي بصير الصالح ما توفيقي الا بالله
 وفيه ايضا عن رجل سئل ابا عبد الله عليه السلام فقال له
 ان لي اهل بيت قدرية يقولون تستطيع ان لا نعل قال
 فقال ابو عبد الله عليه السلام هل تستطيع ان لا تذكر ما ذكره
 وان لا تنسى ما تحب فان قال لا فقد ترك قوله وان قال نعم
 فلا تكلمه ابدا فقد ادعى الربوبية مؤلف كويده
 ظاهر است که مقصود قدرية يعني مفتوضه اين بوده که عباد خود بخود
 بدون معونه خدا استطاعت فعل و ترک دارند آنست که آنحضرت
 در جواب سائل الزم کرد و عدم استطاعت عباد بدون توفيق
 خدا ثابت فرمود وفيه عن ابي بصير عليه السلام قال م

ان نعل كذا وكذا تستطيع
 صح

امیر المؤمنین علیه السلام بجایه با کوفه و بهم مخیمون فی القصر
 فقال لکلمهم بالله تستطيع ام مع الله ام من دون الله
 تستطيع فلم یدر یا تر د علیه فقال امیر المؤمنین علیه السلام
 ان زعمت انک شریک معه فی ملک وان زعمت انک من
 من دون الله تستطيع فقد ادعیت الربوبیة من دون الله
 تعالی فقال یا امیر المؤمنین لابل بالله استطيع فقال
 انک اما لو قلت غیر هذا لضربت عنقک انتی ثوی

مع الله تستطيع فقد
 زعمت انک مع

حق را سکر تا می شد عیان
 د از کلوخی کس کجا جوید و
 یا بیا ای کور و در من دزگر
 یا که چو با تو چرا بر من زدی
 نیست جز محنت را ای پاکه
 چون بیند گوشت گریه کرد و
 عرضه می کردم نکردم زور من

اختیاری هست تا در جهان
 سکر اهر کز نگوید کس بیا
 آدمی را کس کجا گوید پیر
 کس نگوید سگ را دیر آمد
 ا مرونی چشم و شریف و
 اسب هم جو گوشت چون دید
 دیو گوید ای اسب طبع و تن

وان فرشته کویدت گفت	که از این شادی فرون گردد
اختیاری هست درنا پدید	چون دو مطلب دید آید و فرید
اوستادان کو دکا زانیزند	آن ادب سنگ سیه را کی کنند
یچ کوئی سنگ را فردا بیا	در نیائی من دهم بدر اسرا
یچ عاقل مرگوفی رازند	یچ با سنگی عتابی کس کند
در خرد جبر از تدر و سوا ترا	زانکه جبری حس خود را منکرا
منکر حس نیست آن مرد قدر	فعل حق حتی نباشد ای پر
آن بگوید نور است و ناری	نور شمع بی رشمع روشنی
وین بسی بنید معین نارا	نیت میگوید پی انکار را
اینکه فردا این کنم یا آن کنم	این دلیل اختیار است صمیم
وان پشیمانی که خوردی از بیا	ز اختیار خویش کشتی متهی
جمله قرآن امروز نهی است و عهد	امر کردن سنگ مرمر که بد
یچ دانا یچ عاقل این کند	با کلوخ و سنگ خشم و یک کند
که بنگفتم که چنین کن یا چنان	چون نکردید ای موات عابران

عقل کی حکمی کند بر چوب	مرد جسکی چون زند بر نقش چک
کای غلام بسته داشت پیا	نیزه بر گیرد بیاسوی دغا
خالقی کو اختر و کردون کند	امرونی جا بلانہ چون کند
غیر حق را کرنا باشد اختیار	خشم چون می آیدت بر جرم دأ
کر زشف خانه چوئی بشکند	بر توافست سخت مجروحیت کند
بیج خشی آیدت بر چوب	بیج اندر کین او باشی تو وقف
کہ چار بر من زرد و شمشک	یا چار بر من فت دو کرد پست
وانکہ قصد عورت تو میکند	صد ہزار ان خشم از تو سرزند
در بیاید سیل و رخت تو برد	بیج با سیل آورد کیننی خود
کر بیاید باد و دستارت بر	کی ترا باد دل خشی نمود
خشم با تو شد بیان اقیان	تا نکونی جبریانہ اعتذار

کو کب در می یوقد من شجرۃ مبارکہ چون سئلہ
 امرین الامرین از غوامض مسائل و مقامات مطالب است
 و من باب کلام نور و امر کم رشد در کلمات مبارکہ

ائمة اطياب عليهم السلام تاثير خاصي است در اين رساله بعد
دوازده تيمنا برخي از احاديث را عيناً ثبت و ضبط نمود و هر
از شبهات جبريه و مفوضه با خبر باشد و باين بيانات رجوع نما
خوايد و يد که اين قسم تحقيق و اين نوع کشف اين مطلب دقيق
در قوه بشر نيست و هيمن طرزيان معجزه نمايان است

حديث اول

حديث اول في كشف النعمة عن ابي الحسن عليه السلام
وقد ذكر عنده ابي جبر و الثقوفين فقال الا اعطيكم في هذه اصلاً
لا تختلفون فيه ولا ينجا حكم عليه احد الا كسر توه قلنا ان ريت
ذلك فقال ان الله عز وجل لم يطع باكره ولم يعص بغلبة و
لم يهل العباد في ملكه و هو المالك لما ملكهم و القادر على ما اقدر
عليه فان ايتى العباد بالطاعة لم يكن الله عنها صادراً
ولا منها مانعاً وان ايتىوا بالمعصية فشاء ان يحول منهم و
مين ذلك فقل فان لم يكل و فعلوه فليس هو الذي اذله
فيها ثم قال عليه السلام من يضبط حدود الكلام فقد خضم

من خالفه آنحضرت در این حدیث قضا بطه و اصل بیان فرمود
 که خداوند اطاعت نشده است با کراه و معصیت نشده است بطلب
 زیرا که در فرض جبر علی طاعت یا اختیار عید نمیشود بلکه راجع بقدرت
 خداست بدون اختیار عید و بدون عطای قدرت بر او و در فرض
 تفویض یا قدرت مستقلة عید است بدون اینکه خدا را در فعل آن
 و قدرتی باشد میفرماید خداوند بندگان را در ملک خود مهمل و سرخود
 نگذاشته و اوست مالک بر آنچه برایشان تملیک کرده و اوست
 قادر بر آنچه بندگان را قادر بر او نموده پس اگر بندگان طاعت بعمل
 آورند خدا از او صا و مانع نمیشود و اگر معصیت نمایند اگر نخواهد
 مانع و حائل شود میان ایشان و عمل معصیت میتواند که حائل مانع
 گردد و اگر مانع نشود بندگان معصیت را بفعل آورند پس خدا
 نیست آنکس که آنها را داخل نموده است بمعصیت

حدیث دوم

حدیث دوم فی الجارسل امیر المؤمنین علیه السلام عن
 القضاء والقدر فقال لا تقولوا وکلّم الله الى انفسهم فتؤمنوه

ولا تقولوا

وَلَا تَقُولُوا أَجْزَبُ لَنَا عَلَى الْمَعَاصِي قَطْمُوهُ وَلَكِنْ قُولُوا الْخَيْرُ تَوْفِيقُ اللَّهِ
وَالشَّرُّ نَجْدَانِ اللَّهُ وَكُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ يَعْنِي تَكْوِيدُ
خدا بندگان را بخودشان موعود داشته و امر ایشان را بخودشان
و اكد داشته تا خدا را تو بهین نماند و سلطنت او را ضعیف نشاید
و تکیه ایشان را بر معاصی اجبار کرده تا او را بظلم نسبت و مید
و لکن بگوئید خیر توفیق خداست و شر بخدایان اوست و همه
اینها سابق است در علم خدا
حدیث سیم
در مجلد سیم بحار ان رجلاً مثل جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
السَّلام عَنْ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ قَالَ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ
عَلَيْهِ فَمُومَنُهُ وَمَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَمُومِنُ فِعْلِهِ اللَّهُ
يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ لَمْ يَعْصِيَتْ لَمْ فَسَقَتْ لَمْ تُشْرِبَتْ الْخَمْرُ
لَمْ تُزْنَيْتَ هَذَا فَعَلَ الْعَبْدُ وَلَا يَقُولُ لَمْ مَرَضَتْ لَمْ قَصُرَتْ لَمْ
تَبْغَضَتْ لَمْ تُؤَدِّدَتْ لَا تَبْغَضُ اللَّهُ تَعَالَى يَعْنِي شَيْءٌ
از امام جعفر صادق علیه السلام از قضا و قدر پرسید پس آنحضرت

حدیث سیم

فرمود آنچه که توانی لامت کنی بده را در مقابل او پس او از بنده است
و آنچه که توانی عباد را در مقابل آن لامت کنی او از فضل خداست
خداوند بنده میگوید چرا عصیان کردی چرا فتن نمودی چرا
شراب خوردی چرا زنا کردی پس این از فعل بنده است
و نمیگوید چرا مریض شدی چرا کوتاه شدی چرا سفید شدی
چرا سیاه شدی زیرا که اینها از فضل خداست و آفرین
حدیث شریف معلوم میشود معنی حدیث دیگر که صدوق علیه السلام
در توحید از ابی عبد الله علیه السلام از زراره روایت نموده
و ترجمه اش این است زراره خدمت آنحضرت عرض کرد قدس
شوم چه میگوئی در قضا و قدر آنحضرت فرمود میگویم دقیق که خدا
جمع کرد بنده کار را در قیامت سؤال میکند از ایشان از آنچه
عهد گرفته بایشان و سؤال نمیکند از آنچه مهتر کرده بایشان
چون سؤال زراره راجع بر این بود که با وجود قضا و قدر در اعمال
عباد برای ایشان روز قیامت چه بحث و ایراد و عقاب خداست

خواهد بود و حاصل جواب آنحضرت ظاهر این است که اینجا دو جنبه است یکی فصل و عمل عبد که از جانب خدا بر او عهد گرفته شده بطبع و منقاد باشد و خلاف نکند پس روز قیامت از این سؤال میشود و یکی جنبه تقدیر خداست که آنچه بنده اختیار کرد خدا حول و قوه را از او نگرفت و مانع نشد و تقدیر را بر وفق او جاری فرمود پس سؤال این تقدیر از بنده نمیشود زیرا که این

فصل خداست و مدخلیت بعبد ندارد و این است معنی

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ بَعَارَةُ أُخْرَى در هر شیئی دو

جنبه است یکی فاعلی و یکی قابلی سؤالات بلا حیطه قابلیت

که منشاء آن اختیار خود عبد و راجع بنفس عبد است مثلاً ^{طبيب}

حاذق بلا حیطه مزاج شخصی با و گفته بود از غذای معین پرهیز کند

او بخلاف آنچه بطیب معهود بود از غذای مضّر تناول نمود

ناخوش شد و دوائی طبیب ثمر داد بلکه مقوی مرض شد

پس در اینجا از او سؤال نمیشود که چرا مریض شدی و از فعل طبیب

و دواى او نیز سوال نمی شود ولی سوال میشود که چرا آن غذا خورد
 و خلاف عهد و قول طبیب کردی و علامت هم باینجه با و دارد است
 نه از بجهت مریض بودن که از قدرت و استطاعت او خارج نبوده ^{بیطبیب}
 هم بخشی دارد نیست و هر جا هم کچلین شکوه ارقضا و قدر نموده باشند
 همه آنها راجع بقول عباد است که بنوع اختیار باعث اینگونه سوء
 القضا شده اند و این شکوه در حقیقت از سبب قضا است نه ارقضا
 خدا و رضای اهل ایمان و ایقان نیز بقضای خداست نه بر سبب او
 که ناشی از فعل عباد است بلکه رضا بسبب قضا که ناشی از فعل
 عباد است مصیبت میباشد مثلاً جناب سید مجاهد علیه السلام که فرمود
 أَقَادُ ذُلَّيْكَ فِي دُشْقِ كَاتِبِي مِنْ الزَّخْرِ عَجَبُ غَابِ عَنْهُ نَصِيرُ
 فَيَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ أَكُنْ يَرَانِي يَزِيدُ فِي الْبَلَاءِ وَاسِيرُ
 این شکوه ارقضا و قدر خدا نبود بلکه شکوه از اعمال بد و کسائی
 بوده که باعث اینگونه قضا یا شده اند بعبارة آخری شکوه از
 مقتضی است نه قضا و رضای شخص مؤمن ببلایا و در زایما رضا بقضا

نه بر مقتضی و از اینجا رفع میشود شبهه اینکه وجوب رضا بقضائات
 با حرمت رضا بکفر و رضا بر معصیت چه میگوئیم که کفر و معصیت
 مقتضی است نه قضا پس کفر و معصیت بلکه بر علیه فی نفسها
 مبنی است ولی قدر و قضا فصل خدا بر چه است مرضی
 و محبوب میباشد و این دو قضیه با هم منافاتی ندارند
 و این مطلب دقیق بر چند از مشکلات مسائل محسوب است ولی
 بعون الله تعالی برای متالی با این مختصر حل اشکال سهل خواهد بود
 والله الموفق لفهمه مشنوی دی سوائی کرد سائل مرما

ز آنکه عاشق بود او و برابرا	گفت نکست رضا با کفر کفر
این پیر گفت و گفت دست مهر	باز فرمود او که اندر هر قصه
مسلم از رضا باید رضا	فی قضای حق بود کفر و تقا
که بدین راضی شوم باشد شقاق	گفتش این کفر مقتضی فی قضات
هست آثار قضا این کفر است	کفر جمل است و قضای کفر علم
هر دو یک کی باشد آخر علم و علم	رشتی خط رشتی نقاشیت

نظم بمعبر حسن و

بلکہ از وی زشت را بنمودنست قوت نقاش باشد آنکہ او
 ہم تواند زشت کردن ہم نگو و در حال باعث نشستی سوئے اختیار
 و فی البجار قال انسب صلی اللہ علیہ وآلہ من لم یرض
 بقضائی ولم یشکر لنعمانی ولم یصبر علی بآئی فلیتخذ رباً
 سوای یعنی ہر کس راضی نباشد بقضای من و شاکر نباشد برب
 من و صبر نکند بآئی من پس باید برای خود پروردکاری آخذ

حدیث چارم

کند سوای من

حدیث چارم

در مجلہ سیم بجار روایت کردہ کہ ترجمہ فصل میشود مزدی ارقیۃ
 یعنی از مفتوحہ بسبب الملک بن مروان وارد شد پس کاینکہ شام
 بودند نزد او حاضر شدند پس او ہمہ آنها را عاجز کرد و بسبب الملک
 گفت از برای عاجز کردن این کشتی مگر محمد بن علی پس نوشت
 بحاکم مدینہ کہ محمد بن علی علیہ السلام را نزد او روانہ نماید
 پس حاکم مدینہ مکتوب او را بنجد مت حضرت آورد ابو جعفر علیہ السلام
 با و فرمود اتی شیخ کبیر لا قوی علی الخروج و ہذا جعفر

یقوم مقامی فوجته الیه پس و تشیکه آنحضرت نزد آن اموی
 آمد بجهت صغرا و براو عیب گرفت و بواجبه اینکه قدری براو غلبه
 خوش نداشت که میان او و قدریرا جمع کند و مردم تشریف
 آوردن آنحضرت را بشام برای مخصوصه قدری شنیدند پس در آن
 آنروز مردم برای مخصوصه آنها جمع شدند پس اموی
 با آنحضرت گفت که ما را عاجز کرده ام این قدری و من نوشتم بفرست
 باقر علیه السلام که مابین او و قدریرا جمع کنم که او نزد ما کسی از ترک
 نکرد و باقی نگذاشت مگر اینکه براو غاب شد پس حضرت فرمود
 بدستیکه خداوند کفایت می کند ما را از او راوی گوید پس تشیکه
 جمع شدند قدری با ابو عبد الله علیه السلام گفت پرس از پنجم
 بخوابی پس آنحضرت باو فرمود سوره حمد را بخوان
 راوی گوید پس او بنا کرد بخواندن سوره حمد پس در تلاطم
 من با اموی بودم اموی گفت در سوره حمد آیا برای نفع
 با صیت انا لله و انا الیه راجعون راوی گوید پس

قدری سورہ حمد را خواند تا رسید بقول خداوند تبارک و تعالیٰ
 اَیَاکَ نَعْبُدُ وَاَیَاکَ نَسْتَعِینُ پس ابو جعفر علیہ السلام گفت
 قِفْ مَنْ تَعِیْنُ مَا حَاجُکَ اِلَى الْمَعُوْنَةِ اِنَّ اَمْرَ اَیْکَ
 قَبِیْتُ الَّذِی کَفَرُوا لَیْسَ لَیْهِ الْقَوْمُ الظَّالِمِینَ
 پس آنحضرت فرمود بایست و توقف کن آیا از که ام کس نیست
 میجویی و حاجت تو بمعونه و کمک کردن او چیست بدینیکه
 بنا بر عقیده تو امر محول و مفوض است بر تو پس مبنوت شد
 آننیکه کافر بود و خدا هدایت نمیکند قومی را که ظالمانند
 حدیث پنجم باز در مجلد سیم بحار از امیر المؤمنین علیہ السلام
 سؤال شد از قضا و قدر پس فرمود لَا تَقُولُوا وَکَلَّمَ اللّٰهُ
 اِلٰی اَنْفُسِهِمْ فَوَیْھُوْہُ یعنی نگوئید خدا امر بندگانش بخود
 مگوئل نموده پس تو همین نائید بر او وَلَا تَقُولُوا اَجَبْتُمْ
 عَلٰی الْمَعٰصِی قَطْلًا وَاَنْتُمْ تَعْتَدُوْنَ و نگوئید بندگانش بر معاصی مجبور کرد
 پس او را بظلم نسبت دهید وَلٰکِنْ قُولُوا اَخِیْرُ تَوْفِیْقِ اللّٰهِ

حدیث پنجم

وَالشَّيْخُ بَخْدَلَانَ اللَّهِ وَكُلَّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ دَلَّكَ بَكْوَيْدِ خَيْرِ
 بِتَوْفِيقِ خدَاست و شَرِّ بَخْدَلَانَ خدَاست و همه آنها در علم
 خدَا سابق است یعنی خدَا عالم است بهر کوزه عمل قبل از وقوع آن
 عمل انتهی و باید دانست که معنی اختیار این است بنده
 قوه فاعلیه باشد صاحب فضل و ترک که آزا قدرت گویند و قوه
 دیگر باشد علیّه که درک شود نفع و ضرر و آفت و شر از دو طرف
 آنچه که با و قدرت دارد و قوه دیگر باشد ارادیه باعث فعل که قوه
 مستمی بقدرت مطیع او شود چنانچه هر وقت اراده فعل یا ترک
 شود بر حسب ادراک نفس آن قوه اطاعت نماید بر او پس فعل کند یا
 کند و این منافات ندارد با علم خدا بر آنچه واقع شود یا واقع نشود
 از طرفین که علم خدا علت عمل نیست فافهم حدیث ششم
 در بحار از عالم علیه اسلام که فرمود **اَلْقَدَرُ وَالْعِلْمُ نَزْلَةٌ**
الرُّوحُ وَالْجَدُّ فَالرُّوحُ بَغَيْرِ الْجَدِّ لَا يَتَحَرَّكُ وَلَا يَرِي
وَالْجَدُّ بَغَيْرِ الرُّوحِ صُورَةٌ لَا حَرَكَهَ لَهُ فَادَا اجْتَمَعَا قَوِيََا وَصَلَّيَا

والله في العون لعباده الصالحين ثم تلا هذه الآية ولكن
 حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمُ الآية ثم قال عليه السلام
 وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ
 تَنَزَّتَ أَسْمَاءُ خَلَصَتْ وَاسْتَمْلَصَتْ وَالْأَخْلَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَذْوَةِ
 مُؤَلَّفٍ كُوَيْدٍ وجه تقرب مثل روح و جسد همان است که روح
 روح بی جسد متحرک نمیشود و دیده نمیشود و جسد بدون روح حرکت
 نمیکند و وقتی که روح با جسد جمع شدند هر دو قوت بهم میرسانند
 هر چند عمل و قدر از بهات دیگر مثل روح و جسد نیست و مثل
 از یک جهت مقرب میشوند از هر جهت مثلاً زید کالاسد
 که میگویند از یک جهت زید بشیر شباهت دارد که شجاعت باشد
 و الا از بهات دیگر که شباهت بشیر ندارد قطعاً فافهم
 مؤلف گوید احادیث مسطوره صریح است بر اینکه عبد باید پیش
 در هر کار از خدا استمداد نماید و استعانت بخوید و خود را در
 آن محتاج بتوفیق و اعانت حق داند و این است که بر بنده واجب است

پنجگانه نماز، زکوة و تکلف بذكر ایاک نسبند و ایاک نستعین
 میباشد و سیکوید بحول الله و قوته اقوم و اقمه
 قال تعالی کَلَّا تُؤْمِنُ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عِطَاءِ رَبِّکَ
 حقیقه ممکن خواه عرض باشد یا جوهر چنانچه علت موجد لازم
 دارد بقلت مبتقیه نیز محتاج است و اگر علت مبتقیه نباشد
 باقی نیسماند و باین ملاحظه میتوان گفت هر شیئی ممکن در این
 مصداق آیه شریفه است کُلُّ مَنْ عِندَی فَاِنِ یَسْئَلِ وَجْهَ
 رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ و این فایا بقا منافات ندارد
 که شیئی فی نفسه در معرض فناست ولی با فاضله و ابقای خدا
 باقی است بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ و نظام که گفته
 جوهر نیز مثل عرض در دو زمان باقی نیسماند از اینجا مشتبه
 و بکنه مسئله برخوردده است و تحقیق این است که این فایا بقا
 منافات ندارد که فرموده اند بقاء فی فنا
 مُحَقِّقٌ کَاشِی رَه در علم الیقین گوید قال بعض الحكماء محصده

ان وجود العالم عن البارئ تعالى ليس كوجود الدار عن لبثائها
 ولا كوجود الكتابة عن الكاتب الثابتة العين المستقلة بذاتها
 مستغنية عن الكاتب بعد فراغه ولكن كوجود الكلام عن المتكلم
 ان سكت الكلام بل كوجود ضوء الشمس في السج لم يظلم الذات
 ما دامت الشمس طالعة وان غابت الشمس بطل الضوء من سج
 لكن الشمس الوجود يمنع عليه العدم لذاته وكما ان الكلام ليس
 المتكلم بل فعله وعمله اظهره بعد ما لم يكن وكذا النور الذي يرى
 في السج ليس بخيزه الشمس بل هو فيض منها فكذلك الحكم في وجود العالم
 عن البارئ جل شأنه ليس بخبره من ذاته بل فضل وفيض
 يتفضل به وفيض الا ان الشمس لم تقدر ان تمنع نورها وفيضها
 لانتها مطبوعة على ذلك بخلاف الله عز وجل فانه مختار في
 افعاله بخبره من الاختيار اجل وارفع مما يتصوره الجهال واشد
 واقوى من اختيار مثل المتكلم القادر على الكلام ان شاء تكلم
 وان شاء سكت فهو عز وجل ان شاء افاض وجوده وفضلها

حکمت و ان شاء امسک ولو امسک طرقه عین عن الافاضة
 و التوجه لهاقت استموات و بادت الافلاک و تساقطت
 الکواکب و عدمت الارکان و هکلت الخلائق و دثر العالم فضاء
 واحدة بلا زمان کما قال الله تعالی اِنَّ اللهَ یُسِکُ السَّمَوَاتِ
 وَ الْاَرْضَ اِنْ تَزُولَا وَلَکِنْ زَالَتَا اِنْ اُسِکَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ عِبْدِهِ
 یعنی وجود عالم از خدا ماند و وجود بنا از بنا و مثل وجود کتابت
 از کتاب نیست بلکه مانند وجود کلام است از متکلم که هرگاه متکلم است
 شود کلام باطل میشود بلکه مانند وجود نور و روشنائی است در
 هوای مظلم و تاریک مادام که آفتاب طالع است و هرگاه آفتاب
 غایب شود روشنائی از هوا زایل و باطل میشود و لکن عدم برآ
 شمس وجود ممتنع است و چنانکه کلام از متکلم و ضوء از شمس جزو نیست
 بلکه فعل و اثر فیض است همچنین در وجود عالم از خداوند که عالم جزو است
 از نیست بلکه فیض و فعلی است از او و شمس قیاس نیست از نور و فیض خود
 مانع شود بجهت اینکه او مطبوع است بر این و چنین نیست خداوند عالم

که خداوند مختار است در افعال خود بنوختیاری که اجل و ارتقا
 از آنچه جمال تصور کرده باشد و اقوی است از اختیار
 مثل مستحکم قارر بر کلام که هرگاه بنخواهد تکلم کند و اگر بنخواهد سکت
 شود پس خداوند اگر بنخواهد افاضه میکند جود و فضل خود را و
 حکمتش را ظاهر نماید و اگر بنخواهد نگاه میدارد و هرگاه بقدر
 یک چشم زدن از افاضه و توجیه امساک نماید هر آینه آسمانها
 ساقط و افلاک خراب میشود و کواکب ساقط میشود و ارکان عالم
 خراب میشود و خلایق میمیرد و دفعه واحده عالم خراب میشود بدو
 تراخی زمان چنانکه خداوند میفرماید ان الله میک استموات
 الایة مؤلف گوید وجود عالم از خدا در واقع مثل کلام
 از مستحکم هم نیست چه هر چند بحسب ظاهر و بر حسب متعارف کلام با سکت
 مستحکم باطل میشود ولی چنانکه عکس شخص با علاجی ثابت میشود کلام
 او نیز ممکن است بلا تغییر با اسبابی ثابت و محفوظ بماند پس کلام
 با مستحکم نیز در این باب مثل نمیتواند بود و الله اعلم

تکمیل از خصوص و احادیث بسیار ظاهرات که آنرا فائز
 و مدد خداوندی بخلوقات میرسد و اگر یک طریقه العین فیض و افاضه
 از مبدأ افاض منقطع شود اشیاء تماماً معدوم می باشد
 قال تعالی کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ فی الصلوة
 فی تفسیر قوله تعالی وَقَالَتِ الْیَهُودُ لِلَّهِ مَعْلُومٌ الآیة
 فی التوحید عن الصادق علیه السلام لم یعرفوا الله بهذا
 و لکنهم قاموا بفرغ من الامر فلا یزید ولا ینقص
 قال الله جل جلاله تکذبا لقولهم غُلَّتْ اَیْهِمْ وَلَعَنُوا بِمَا
 قالوا بَلْ یَرَاهُ مَبْهُوْطَانِ ضَلُّوا کَیْفَ شَاءَ الم تسمع الله
 یقولون یخو الله بایشاء و ثبت وعنده اُم الكتاب
 در کافی اصفوان که گفت شنیدم ابو الحسن علیه السلام فرمود
 که جعفر بن محمد علیها السلام میفرمود لَوَاقِعُ زُرْدٍ اَدْلَقْنَاهَا
 یعنی هرگاه ما افزوده نباشیم بر آینه فانی می شویم پس ممکن و محال
 در هر آن محتاج با فاضله جدید است چنانکه صاحب جمال در این

از آئینه صرف نظر کند و تجلی خود را قطع کند همان آن شیخ بحال
 محو شود قال تعالی وَكُوشْنَا لَكَ هَبْنِ بِأَذَى أَوْصِنَا
 اَلَيْكَ اِكر نازی کنند از هم فرو ریزند قابها و در تفسیر خود
 قَدْ وَايَةُ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا مِنْ كُلِّ امْرٍ بَعْضُ احَادِثِ
 هست مثنی بر این معنی که اَنَا قَانَا افاضة خداوند به عالم میرسد
 آیه شریفه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و همچنین بعض احادیث دیگر
 متعلق بعلم امام علیه السلام راجع باین معنی است چنانکه در حدیث
 مروی از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام در شرح اصناف
 علم که ابو بصیر عرض کرد قَائِلُ شَيْءٍ اَلْعِلْمُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مَا يَحْدُثُ بِالْقَلِيلِ وَالنَّارُ اَلْاَمْرُ بَعْدَ الْاَمْرِ وَاشْيُ بَعْدَ اَلشَيْ
 اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَدر حدیث دیگر فرمود لَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ اَتَمُّ
 الْعِلْمِ مَا يَحْدُثُ يَوْمًا يَوْمٍ وَسَاعَةً بَاعَةً و هرگز این
 نکته واقف و عارف شود البته خوف و رجای او از خدا بیشتر
 میباشد که در هر آن خود را فقیر و فانی و محتاج میداند

إِنَّمَا نَحْنُ اللَّهُ بِرُغْبَاهُ الْعُلَمَاءُ إِنَّهُ لَا يَأْتِي سِوَهُ مِنْ
 رَفُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ واین است که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود الْفَقْرُ فُخْرِي وَبِهِ أَفْتَحُ
 و از اینجا رفع میشود اشکال بعضی در ثمره صلوات بایشان که
 با وجود آن مقامات و کرامات محمد و آل محمد صلوات الله
 علیهم را چه حاجت بصلوات است و همچنین اشکال در اینکه
 با وجود توفیق یافتن شخص بهدایت و طای ابرهنا الصراط
 المستقیم در نمازها و اوقات پنجگانه برای چیست و ظاهر میشود
 معنی قول خدا تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَارَادُوهُمْ هَؤُلَاءِ
 و اینکه از نظام نقل شده اجسام مانند اعراض انا قانما تنجذ است
 ماخذ قول او ادله این مطلب میباشد که اشیاء در بقا محتاج است
 در شرح مواقت بعد از نقل قول نظام گوید قیل به النقل عنه
 غیر معتد علیه لانه قال بهتسلج الاجسام الى المؤثر حال البقاء
 فتوهمت الثقله انه لا يقول ببقائها و باز میگوید بقاء اجسام

بضرورت عقلی واضح است چه آنچه دیر و در مشاهد کرده ایم
از جبال راسیات و ارضین و سموات بعینهای آنهاست
که امروز مشاهده میکنیم و همچنین کسیکه با او فتح کلام نموده ایم
عین کسی است که با او ختم کلام نموده ایم و او لا دما و رفقای ما
الآن همان کسانی هستند که پیش از این با ما بودند و بضوری و بمر
و دلیل لازم نیست زیرا که فطرت با وجود هم میکند و شبهه کردن این
با بیاهیجات حدیث هفتم فی المجلد الثانی
من البحار عن شام بن الحکم قال سئل از نزدیک ابا عبد الله
علیه السلام فقال اخبرنی عن الله عز وجل کیف لم یخلق الخلق
کلام مطیعین لم یکن لهم ثواب لان الطاعة اذا ما كانت فعلهم
لم تکن حجة ولا نارا و لکن خلق خلقه فامرهم بطاعته و نهائهم
معيته و اتج عليهم برئسه و قطع عذرهم بکتابه لیکونوا
هم الذین یطیعون و یصونون و یتوحيون بطاعته له الشوا
و یصیتهم آياته العقاب قال فاعمل الصالح من العباد فقله

حدیث هشتم

محدثین و کان علی ذلک قادرا
قال علیه السلام لو خلقهم مطیعین
ح

فالعمل الشر من العبد هو فعله قال العمل الصالح للعبد بفعله
 والله به امره والعمل للعبد بفعله والله عنه نباه قال
 ليس فعله بالآلة التي كتب فيه قال نعم ولكن الآلة التي عمل
 بها انخير قد رعى الشر الذي نباه عنه قال فالى العبد من الام
 شيى قال ما نباه الله عن شيى الا وقد علم انه يطيق تركه
 ولا امره بشيى الا وقد علم انه يستطيع فعله لانه ليس من صفة
 الجور والعبث والظلم وتكليف العباد ما لا يطيقون قال
 فمن خلقه الله كافراً يستطيع الايمان وله عليه تركه الايمان
 حجة قال عليه السلام ان الله خلق خلقه جميعاً مسلمين اثم
 ونهاهم والكفر اسم يلحق الفعل حين يفعله العبد ولم يلحق
 الله العبد حين خلقه كافراً انه لا كفر من عبده ان بلغ قوماً
 زمتهم الحجة من الله فرض عليه احدى فحجده فبانكاره احدى صا
 كافراً قال فيجوز ان يقدر على العبد الشر ويامره بانخير هو
 لا يستطيع انخير ان يعبد ويعذبه عليه قال انه لا يلحق بعدل الله

ورأفته ان يقدر على العبد الشتر ويريد منه ثم يامر به بالعلم
 انه لا يستطيع اخذه او الاتزاع عما لا يقدر على تركه ثم يقدر به
 على تركه امره الذي علم انه لا يستطيع اخذه انجر
 وسابق ترجمه اين حديث مسطور شد ^{تحقيق مرحوم}
 اخذ فيض در علم اليقين كويد اعلم ان القدر في الافعال
 وخلق الاعمال من الاسرار والغوامض التي تخرجت فيها الالهام
 واضطربت فيها آراء الانام ولم يرتض في افشاء الكلام
 فلا يدون الامر موزا ولا يعلم الا كمنونا لما في اظهاره من
 اف والعامة وبماكم قد روي عن النبي صلى الله عليه وآله
 القدر سر الله فلا تظهر واسر الله صدوق عليه الرحمة
 واعتقادات كويد اعتقادنا في القضاء والقدر قول الصالحين
 عليه السلام لزاره حين سئل فقال ما تقول في القضاء والقدر
 قال ان الله عز وجل اذ جمع العباد ليوم القيمة سلمهم عما عهد
 اليهم ولم يسلمهم عما قضى عليهم وسابق تفسير اين حديث شريف كذا

که آنحضرت در این حدیث در باب قضاء و قدر بزرگ جوابی فرمود
 عجب است صدوق علیه الرحمه از این حدیث در کلام از قدر منع
 نمیده و با حدیث دیگر از جناب امیر علیه السلام استشهد کرده
 که شخصی از آنحضرت از قدر پرسید پس فرمود بحر عمیق فلا تلج
 ثانیاً سؤال نمود پس فرمود طریق مظلم فلا تسلك ثانیاً
 پس فرمود سیر الله فلا تسکفه شیخ مفید
 علیه الرحمه چنانکه در مجلد سیم جاریم نقل کرده در شرح این کلام گوید
 عمل ابو جعفر فی هذا الباب علی احادیث شواذ لما وجوه تعرفنا
 العلماء امتی صحت و ثبت اسناد ما و لم یقل فیہ قولاً محضاً
 و قد کان فیہ لئلا لم یعرف للقضاء معنی ان یحل الکلام فیہ
 الی ان قال فاما الاخبار التي رواها فی النقی عن الکلام فی
 القضاء والقدر فهي تحتل وجهین احدهما ان یکون النقی مختصاً
 بقوم کان کلامهم فی ذلک یفسد بهم ویضلهم من الدین لا یصلح
 الا لامساک عنه و ترک الخوض فیہ و لم یکن النقی عاماً لکافة

المتكفين وقد يصلح بعض الناس شي لا يصلح به الاخر ونقدرا لآلة
 عليهم السلام اشياء علمهم في الدين بحسب ما علموه من مصابيحهم
 والوجه الآخر ان يكون النبي عن الكلام فيها النبي عن الكلام
 فيما خلق الله تعالى وعن علله واسبابه واما امر به وتعبه وعن
 القول في علل ذلك مع ان الله تعالى سترها عن كثر خلقه
 الا ترى انه لا يجوز لاحد ان يطلب خلقه جميع ما خلق عللا منفصلا
 فيقول لم خلق كذا وكذا حتى يبيد المخلوقات كلها ويحسبها
 ولا يجوز ان يقول لم امر كذا وتعبه كذا ونهى عن كذا وتعبه
 بذلك وامره لما هو اعلم به من مصالح المخلوق ولم يطلع احدا
 من خلقه على تفصيل ما خلق وامره وتعبه وان كان قد اعلم
 في الجملة انه لم يخلق المخلوق عبثا واما خلقه للحكمة والمصاحبة
 وقال فحسبتم انما خلقناكم عبثا وقال انما كل شي خلقنا
 بقدر يعني بحق ووضعها في موضعه فلما خفيت هذه الوجوه
 وكانت مستورة عنا على التفصيل كان النبي عن الكلام في معنى

و القدر انما هو نهي عن طلب علل لمصا مفصلة فلم يكن نهيًا
 عن الكلام في معنى القضاء والقدر هذا ان سلمت الاخبار
 التي رواها ابو جعفر رحمه الله فاما ان طلبت او خستل سندها
 فمقتطع عما عمده الكلام فيها والحديث الذي رواه عن
 زرارة حديث صحيح من بين ما روى والحق فيه ظاهر ليس به
 على العقلاء خفاء وهو مؤيد القول بالعدل الا ترى الى ما رواه
 عن ابي عبد الله عليه السلام من قوله اذا حشر الله تعالى
 الخلائق سئلهم عما عمده اليهم ولم يسئلهم عما قضى عليهم وقد نطق
 بان الخلق مسئولون عن اعمالهم انتهى كلامه رحمه الله عليه
 مؤلف كويد آنچه مفيد عليه الرحمة كفته حق وصوابت ومنه حد
 مسطور نيز بهانت كه او كفته واين حديث بر آنچه صدوق عليه رحمه
 استشهد نموده دلالت ندارد و تحقيق مطلب اين است كلام در
 و قدر ياديني را عقدا ديت با معني كه مفهوم و مراد از لفظ قصا
 و قدر معلوم شود و معني محتمل عدل و جبر و تفويض بدست آيد

و اعتقاد و دیانت ب امر بین الامرین صحیح گردد و کلام این
 باشد که آیا افعال عباد مخلوق و کون خودشان است با قدرت
 و استطاعتی که خدا بآنان داده و بکل وقته و قدر و قضای خود
 چنانکه امامیه میگویند یا اینکه مخلوق خداست بدون قدرت و اختیار
 عباد چنانکه اشاعره و مجریه میگویند یا اینکه مخلوق عباد است با قدرت
 مستقلة که عباد در افعال و اعمال آنها قائم محتاج با عانت و امداد
 جدید خداوندی نیستند بلکه خود با استقلال قادر و مختارند چنانکه
 معتزله و مفضله میگویند و معتقدین بود است که خدا یک دفعه عالم را
 خلق فرموده و حالا از عمل فارغ است پس از صدر اول تا بجل
 علم و تکلیف در این باب گفتگو و مفاوله کرده و احدی از محققین از
 کلام در این مقوله مانع نشده زیرا که تصحیح مذکور و عقیده و دین
 بسته بر آنست علاوه بر این در رد جبر و تفویض و اثبات امر
 بین الامرین و در باب قضا و قدر و مشیت و اراده احادیث
 و اخبار کشیده وارد شده و در آیات قرآنی اشارات و دلالات

صریح بر این معانی هست پس در این بابها جای منع از کلام نیست
 و یکی هم گفتگو در قضا و قدر بلا خطه و جوه علی قضا یا میشود مثلاً
 کلام در اینکه خداوند چرا فلان را غنی کرد و فلان را فقیر چرا فلان
 عمر زیاد داد بدیگری کم فلان عاصی و شریر را چرا مهلت داد
 و فلان مؤمن صالح را چرا هبستلانوود چنانکه ملائکه بجهت قصو
 در علم و احاطه گفتند *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَلْيُفْسِدَ*
الْبَاءُ و خداوند فرمود *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* پس
 فکر در این قبیل امور و خوض و غور در کارهای راجع بقدرت
 خدا محذور و برای مخلوقی که نظر ناقب و احاطه کامل با طرف
 کار ندارد محل خطر است که کثرت فکر در این بابها بسا میشود مشو
 شک و شبهه در حکمت خداوندی کرد و زیرا که بنده بید و ختم
 و حدود اشیاء واقف نیست بسا میشود در بعضی اشیاء غایب
 بلا خطه زمانی جنبه خیریتی بیند و از ثمریت او نسبت بوضوح
 آتی مطلع نشود پس او را خیر بداند و بسا میشود که شریتی در او

ببند و از جنبه خیریت غافل شود پس آن فصل را مسلم نذر
 چنانکه گفته اند حفظ شیئا و غایت عنک اشیاء
 غافل از اینکه شریقی که مستلزم خیر کثیر باشد خیرات پس بهتر است
 مخلوق در این مقامات تبیین راه رود و بحث و ایراد بخالت نکند
 قال تعالی و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم
 و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و از این جهت بود که حضرت
 موسی علیه السلام انکم ان تشیع معی صبرا و کیف تضبر علی
 ما لم یخط به خبراً مثلاً یکی ببند عضو شخصی را کسی قطع میکند
 و از مرض او منقطع نشود و ثمره و علت قطع را نفهمد و نداند که حفظ
 صحت و بقای او بسته بقطع آن عضو است و این شریقی مستلزم
 خیر کثیر است تا مرض با زدن سرایت نکند و عنک شخص باشد
 البته قطع عضو در نظر او محل ایراد میباشد و آن فصل حکیم را مسلم
 نیدارد و بر او بحث و ایراد مینماید و متحمل نمیشود
 فی التوحید عن مولانا الصادق علیه السلام عن ابیه

عن جده عیلم اسلام قال ضحک رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم ذات یوم حتی بدت نواجذه ثم قال لا تسلمونی
 ثم ضحک قالوا بلی یا رسول الله قال عجبت للمسلم
 انه لیس من قضاء یقضیه الله عز وجل له الا کان خیرافی
 عاقبة امره وبأسناده عنه علیه السلام قال کان فیما
 اوحی الله عز وجل الی موسی علیه السلام ان یا موسی ما خلقت
 خلقاً احب الی من عبدی المؤمن واثماً ابسیه لما هو
 خیر له واعافیة لما هو خیر له وانا اعلم بما یصلح علیه امر عبده
 فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی اکتب فی
 الصدیقین عنده اذ اعطی برضوانی واطاع امری
 پس خداوند قادر حکیم که علم و احاطه با قول و آخر و ظاهر و باطن
 و حدود و اشیا دارد در کلیه آنچه صالح بحال کل است او را
 مقدر و مجری میفراید و کسیکه از حکم و مصالح غیبیه بخیر است و یک
 چشم و یک جنبه نظر میکند مشکل است بهمه واقعات و مقدرات

طبقاً تسلیم کند و در ورود قضا در مقام رضا باشد آنست که باین
 ملاحظات از کلام در قضا و قدر منع وارد شده که شخص از آخر حق
 بتقدیرات خدا مصون باشد چو قسمت ازلی بمقتور ما گردند
 که اندکی نه بوفی رضا است خورده گیر در توحید
 از جمله حدیث قدسی که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است
 از جبرئیل و ان من عبادی المؤمنین لمن لا یصلح ایمانه الا
 بالفقر ولو اغنیته لافسده و ان من عبادی المؤمنین لمن
 لا یصلح ایمانه الا بالفقیر ولو افقرته لافسده ذلک ایضاً
 یعنی از بندگان مؤمن من هستند بعضی که ایمان ایشان اصلاح نمیشود
 مگر با فقر و هرگاه او را غنی مینمودم غنا او را فاسد میکرد
 و بد برستیکه از بندگان مؤمن من بعضی هستند که اصلاح نمیشود
 ایمان ایشان مگر با غنا و هرگاه ایشان را فقیر محتاج میکردم
 هر آینه فقر آنها را خراب و فاسد میکرد پس بدون حصول اطمینان
 کلیه بدرجات منفعت و مضرت اشیاء و وجوه خیریت و شریت

آنجا تفکر کردن و غرض نمودن در مجاری قدر و قضا عمل خطری باشد
 از آنس مرویت که دو از ده سال در بان رسول صلی الله
 علیه و آله بودم هیچ نشنیدم در امری که واقع شد آنحضرت بگوید
 کاش واقع نمیشد و در امری که واقع نشد بگوید کاش واقع میشد
 و این است خداوند میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم
 شوکم قد سئلنا قوم من قبلکم ثم اصبوا بها کافرین
 و لهذا قال علی علیه السلام فی القدر بحر عمیق فلا تجوہ
 در کار خانه که رو علم و عقل نیست و هم ضعیف رای فضولی چرا کند
 و خداوند در کلینکه آنچه صلیح و ادلی است تقدیر خود را در طبق آن
 جاری میکند شمار که طرح خانه میکند شاید بعضی اجزای آن نفسا شسته
 از آنکه هست طرح تواند کرد اما طرح کل مقتضی آن باشد که جز بر آن طرح
 که هست واقع نشود کور کر بر بزم منعم پائند
 عیسیا بر وضع آن مجلس کند یک بینایان با ذوق سلیم
 حنہا بیند از آن بزم کریم بسا چیزها هست که هر کس جدا

چرا با خرد او نظر کند تصور می تواند کرد که جزوی از آنها بهتر از آن
باشد که حالا است ولی وقتی که بیات ترکیبیه و مجموع حین
المجموع بر آن نظر کرد می بیند که همین طور که هست بهترین است و صلاح

زودیکتر حکیم سنائی	ابلی دید اشتری بچرا
گفت نقش همه کجست چرا	گفت اشتر که اندرین بچرا
عیب نقاش می کنی بشدار	در کژی ام مکن بعیب نگاه
تو ز من راه راست رفتن خواه	نقش از مصلحت چنان آمد
که کژی راستی گمان آمد	آن نکوژ که هر چه چرخ
که چه زشت آنهمه نکوبینی	و هر جا بحث و ایرادی بنظر

شخص پاید برای عدم وقوف با وضاع کلیه عالم است امام
علیه السلام فرموده است **لَوْ كُفِيَ الْغَطَاءُ لَمَا أُخْزِئَ قَوْمٌ إِلَّا**
الْوَاقِعُ کسیکه ببیند باران خانه فقیر را خراب میکند و از پیش
آن در کلیه فاسل شود شاید مکره باریدین باران کرد و آن کس
که بکلیه نظر کند و خیر و منفعت کل را منظور دارد بآن جزئی ضرر

اقتنائیکند و انخیر فیا وقع کویہ فرشته که وکیل است بفرزین باد
 چه غم خورد که بسیر و چراغ برین پس شخص باید در امور قدر و قضا
 بتسلیم و رضا راه برود و جمیع افعال بد بزر حکیم را تبعاً اصیح و
 داند و در وجه و علل آنها غور نکند که هر چه هست افعال
 خداوندی از روی حکمت و صواب است و این است در حدیث
 صحیح حضرت صادق علیه السلام فرموده است که ان الله
 عز وجل یقول وَاِنَّ اِلٰی رَبِّکَ لَمُنْتَهٰی فَاِذَا نَسِیَ
 الْکَلَامَ اِلٰی اللّٰهِ فَاسْکُوا وَعَنْ لِّسٰنِیْ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ
 اِنَّہٗ قَالَ تَفْکَرُوْا فِی الْاَیِّ اللّٰهِ وَلَا تَفْکَرُوْا فِی اللّٰهِ فَانْکُم لَنْ
 تَعْدُوْا قَدْرَہٗ وَقَالَ عَزْمَنْ قَالَ مَا قَدَّرَ وَاللّٰهُ حَقَّ قَدْرَہٗ
 وَقَالَ الصّٰدِقُ عَلَیْہِ السَّلَامُ اِبْنُ اٰدَمَ لَوْ اَکَلَ قَلْبَکَ
 طَائِرٌ لَّمْ یَشْبَعْ وَبَصْرَکَ لَوْ وُضِعَ عَلَیْہِ خَرْقُ اِبْرَةِ لَفُطَاہُ
 تَرٰی اَنْ تَعْرِفَ بِہَا مَلٰکُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْ کُنْتَ
 صَادِقًا فَہَذَ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِّنْ خَلْقِ اللّٰهِ فَانْ قَدْرَتِ اَنْ تَمْلَأَ

عینیک منها فو کما تقول نظام

ضیع تو که آمد از عدد و بیش ما خورشید عقل غایت آیدش

خاکستری از پنجاک سودی صد آینه را بدو زد و دوی

کاری بسلط را با نکردی یک نقطه در او خط نکردی

در عالم و عالم آفریدن به زین نتوان رستم کشیدن

عقل آید پای و راه باریک و انگاه بری چو موی باریک

توفیق تو که نه ره نباید این عقده بعقل کی کشاید

عقل از در تو بصره فروزد که پای درون نی بنوزد

تبصره مقصود این است آنجا که شخص حکمت و علت

قضا و قدر را ندانست باید تعجب بکند و از افعال آنچه

راجع بخدا باشد در آنها باید در سر تسلیم و رضا ایستاد و غور

و غرض در وجه قدرت و قضای خدا نکرد که مؤدی بدم رضا

بقضا باشد و این معنی غیر فکر است در آیات خدا و در انواع اقسام

مخلوقات خدا و حکمتی واضح و ثابت در آنها که خداوند در افاق

و انفس بکار برده و بهمه آشکار و پنهان کرده و امام علیه السلام
 فرموده تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ
 فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا وَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَيُّكُمْ وَلَيْسَ كَرَمِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا رَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ
 فَانْظُرُوا إِلَى عَظَمَةِ خَلْقِهِ قَالَ تَعَالَى أَفَلَمْ
 يَتَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَقَالَ تَعَالَى
 الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ
 فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطَلًا
 سَجَانِكُمْ فَهَنَّا عَذَابَ النَّارِ وَقَالَ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا
 إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بُنِيَ بَنَانًا وَزَيْنًا وَمَا لَهُمْ مِنْ فَوْجٍ
 وَالْأَرْضِ مَدَنًا وَالْقَنَابِطِ فِيهَا رَوَاسِي وَأَنْتَبِهْنَا فِيهَا
 مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ
 الْآيَةُ وَامَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده تفكر ساعة خير من
 عبادة سنة و در حدیث قدسی است تفكر ساعة

خیر من عبادۃ بعین ستمه و این فکر که ترغیب و تحریص باو
 شده تفکرات در آیات و حکمتائی که خداوند در آفاق و انفس
 برای معرفت قدرت و جلال خود ظاهر و هویدا فرموده و لی
 اینکه فکر غنی بفعل و قدر و قضای خدا گردید باید شخص ستم پیش
 بگیرد و تکلم بچون و چرا بکند که برای ممکن و مخلوق در کار قدر و قضا
 و تقدیرات خدا فکر کردن بجهت ظلمت عالم امکان و تاریکی راه
 و ضعف بصری افزاید مگر حیرت و جهالت را و ما قدر و الله
 حق قدره در آلا فکر کردن شرط را هست ولی در ذات
 حق محض گناه است پس در این مقام جای لم و کیف نیست
 و این است معنی مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ بَابٍ وَ مَنِ لَئِثٌ
 عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ و باین لایحه است آنچه جناب
 امیر علیه السلام در باب قدر فرمود طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْكَنُهُ
 وَ در حدیث دیگر فرمود الا ان القدر سر من سر الله
 اسحیث خلاصه بنا تحقیق مفاد و اول

بعض احادیث که از آنها منع کلام در قضا و قدر ظاهر می شود غیر
 آنست که بعضی مکان کرده چه در باب قضا و قدر و بیان بطلان
 جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین حضرات ائمه علیهم
 السلام تکلمات فرموده و از ایشان در این بابها سوالات شد
 جوابها داده اند و علای اعلام نیز در طبق اخبار و احادیث
 بسیار بیاناتی نموده اند بلکه همان شخصی که در این مقام از کلام نمی
 نموده خودش در این بابها تکلمات کرده ولی چون نتوانست
 بحقیقت مستد برسد و اطراف آرا بفهمد بالاخره خود را باین نحو
 تسلی داده و گفته که از کلام در این مقام نمی دارد شده
 و حال آنکه بنا بر تحقیق نمی راجع بکلام در تفصیل تقدیرات مقدرات
 و اسرار قضایا و بلا یاست که ستر و حکمت آنها همه کس معلوم نیست
 و تعمق و تفکر در آنها بجهت جهل بر حکمت غالباً باعث اضطراب و بی
 و تحیر می باشد و مراد از کلام ایراد و چون و چرا گفتن و اعتراض
 نمودن است که در مقام جهل و حیرت میشود و اینگونه کلام راجع

بعدم رضا بقضاست و نمون باید بقدر و قضای خداوندی کیف کان
 دل خود را راضی کند و هرگز دل تنگ نشود و لم و کیف نکویه
 و بحث و ایراد بغیر حکیم نکند اگر چه وجه وقت را نداند
 در بصائر الدرجات از ابی عبد الله علیه السلام آنحضرت فرمود
 یسکک اصحاب الکلام و یخو المسلمون ان المسلمین بهم النجیة
 در کافی از علی بن حسین علیه السلام قال اضبر و اضنا
 عن الله راس طاعة الله و من صبر و رضی عن الله فیما
 قضی علیه فیما احب و اکره لم یقض الله عز و جل له فیما احب
 و اکره الا ما هو خیر له انتهى و قیه عن ابی الحسن ال
 قال منعی لمن عقل عن الله ان لا یتبطط فی رزقه و لایتمه
 فی قضاءه و قیه عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال عجت للمرء المسلم لا یقضی الله عز و جل له قضاء الا
 کان خیرا له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان
 خیرا له و قیه فی جملة حدیث عن ابی جعفر علیه السلام

يا رب فما لي ارى بعض الذر اعظم من بعض وبعضهم له
 نور كثير وبعضهم له نور قليل وبعضهم ليس له نور فقال الله
 عز وجل كذلك خلقتهم لابلوهم في كل حالاتهم قال آدم عليه السلام
 يا رب افأذن لي في الكلام فاستكلم قال الله عز وجل تخلم فان
 رُوحك من رُوحى طبيعتك خلاف كينونتى قال آدم يا رب
 فلو كنت خلقتهم على مثال واحد وقدر واحد وطبيعة واحدة
 والوان واحدة واعمار واحدة وارزاق سواء لم يبع بعضهم
 على بعض ولم يكن بينهم تحاسد ولا تباعد ولا اختلاف في شيء
 من الاشياء قال الله عز وجل يا آدم برزوحى نطقت
 وبضف طبيعتك تتكلمت بالا علم لك به وانا اسخا لى العالم
 بعلمى خالفت بين خلقهم وبشيتى مضى فيهم امرى والى تدبيرى
 وتقديرى صارون لا تبدل خلقى انا خلقت ابجد والانس
 ليعبدون و خلقت اجته لمن اطاعنى وعبد فى منهم
 واتبع رسلى ولا ابالى و خلقت ذريتكم من غير فاقة

بى اليك واليهما وانا خلقتك وخلقتهم لابلوك وابلوهم ايهم
 عملا في دار الدنيا في حياتكم وتبل ماتكم فذلك خلقت الدنيا
 والآخرة والحيوة والموت والطاعة والمعصية والنجاة
 ونار وكذلك اردت في تقديري وتبيري وعلبي ان
 فيهم خالفت بين صورهم واجسامهم والوانهم واعازهم
 وارزاقهم وطاعتهم ومعصيتهم فجعلت منهم الشقي والقيس
 والاعمى والقصير والطويل والجميل والذميم والعالم والجاهل
 والغنى والفقر والطبع والعاصي والصحيح والسقيم ومن به الزنا
 ومن لا عابه به فينظر الصحيح الى الذي به العابه فيحمدني على
 عافيه وينظر الذي به العابه الى الصحيح فيدعوني ويسئلي ان
 اعافيه ويصبر على بلائي فاثيبه جزيل عطائي وينظر الغنى
 الى الفقير فيحمدني ويشكرني وينظر الفقير الى الغنى فيدعوني و
 يسئلي وينظر الكافر فيحمدني على ما به يتم فذلك خلقتهم لابلوك
 في السراء والضراء وفيما اعفيسهم وفيما ابتسهم وفيما اعطيسهم

الؤمن الى

و فيها انعم وانا الله الملك القادر ولى ان امضى جميع ما قدرت
 على ما دبرت ولى ان اغفر من ذلك ما شئت و اقدم من
 ذلك ما اخرت و اؤخر من ذلك وانا الله الفاعل لما يريد
 لا اُسئَلُ عما افعل وانا اُسئَلُ خلقى عما هم فاعلون انتهى
 ورتبه صدوق عليه الرحمه از حضرت رضا عليه السلام
 از آباء خود از رسول صلى الله عليه وآله كه آنحضرت فرمود

قال الله جل جلاله من لم يرض بقضائى ولم يؤمن بقدرى فليست
 ائمة اخرى و قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى كل
 قضاء الله عز وجل خيرة للمؤمن انتهى

حقيقته فى الكافى فى باب فضل اليقين عن زراره
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام
 على المنبر لا يجد احد طعم الايمان حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن
 ليخطئه و ما انطأه لم يكن ليصيبه و فيه عن صفوان
 الاحمال عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان امير المؤمنين

عليه السلام يقول لا يجد عبد طعم الايمان حتى يعلم ان ما اصابه
لم يكن لمخطئه وان ما اخطاه لم يكن لمصيبه وان الضار
النافع هو الله عز وجل ترجمه حديث شريف اين است

که جناب امیر علیه السلام میفرمود نمی یابد بنده طعم ایمان را
تا اینکه او بداند بدستیکه آنچه باوریده نباشد از او تجاوز کرده
نباشد که باورسد بدستیکه ضار نافع خداوند عز وجل میباشد پس
بیان چون هیچ واسطه از وسایط فیض و هیچ سببی از اسباب
عالم در ظهور آثار و افعال مفوض نیست در رشته کلیه در دست

الملك باشد قال تعالى تبارك الذي بیده الملك

وقال ايضا فبجحان الذي بیده ملکوت کل شیء

و ظهور آثار و افعال از ذرات کائنات تا ما موقوف بامضای
قضا و مشروط بتعلق شیت و اراده خداست پس بدون حول
و قوه و افاضه حق هیچیک از وسایط و وسائل نمیتوانند منشأ
اثری باشند و هو القاهر فوق عباده و ما قدره و الله

کند و بگذرد و آنچه از او
تجاوز صح

حَقِّ قَدَرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ
 مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مَسْحُورٌ
 بِأَمْرِهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِأَصْبَتِهَا وَإِنْ يَشَاءِ
 اللَّهُ يُضَرِّقْهَا كَاشِفًا كُفَّهَا وَإِنْ يُرِيدْ كَيْفَ يَفْعَلْ
 لِفَضْلِهِ إِنَّ تَنْظُرَكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَ لَكُمْ مِنْ
 ذَلٍّ أَنْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَغَيْرَ هَؤُلَاءِ مِنَ الْآيَاتِ
 كَمَا تَدُلُّ عَلَى تَقْوَى سُلْطَانِ حَقِّهِ وَخِدَائِهِ
 أَنْ يَحْزَنَ قَرِيبُ بَصَلَحِ كُلِّ وَكَلِّ اسْتِ بَرُوْفِي حَكْمَتِ أَوْرَاجِ مَجْرِي
 مِيفْرَايِدِ وَأَنْ يَحْزَنَ كَمَا بَلَخَلَهُ كَلِمَةُ مَصْلُوحِي نَيْتِ مَشِيَّتِ الْهَيْبَانِ
 عِلَاقَةِ نَيْسِكِرِدِ وَجَانِ نَيْتِ وَسَايَطِ وَوَسَايِلِ وَاسْبَابِ أَوْ
 وَآثَارِ بَدُونِ أَوْنِ وَارَادَةِ خِدَائِ مَشَاءِ كَارِي بَاشَدِ كَمَا فِي مَعْنَى
 سُنَانِي نِظَامِ عَالَمِ اسْتِ حَقِّ تَأْثِيرِ دُعَاوِدِ وَانْتِزِيسْتِ بَرَايِنِ اسْتِ
 كَمَا مَشِيَّتِ وَارَادَةِ خِدَائِ بَا جَابِتِ وَشَفِ عِلَاقَةِ كَمِيرِدِ چَا كَمِيرِدِ
 انْسَانِي بَرَايِ صُدُورِ أَفْعَالِ بَعْضِ اسْبَابِ وَاشَاءِ وَآخِلِ اسْتِ

مانند علم و قدرت و اراده برخی امور خارج از نوعی سببیت و علتیت
 در وجود و صدور افعال دارد مانند دعوات و طاعات و سعی و جهد
 و تدبیر و حذر و التماس و تکلیف و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب
 و نذر و تصدق و صلۀ رحم و امثال اینها که باعث مزید توفیق و
 موجب شمول رحمت و عنایت حق تعالی می باشد و همه اینها اسباب
 و وسایل است برای وجود افعال و دواعی خیر و فتنه اشواق
 و غیثی مطالب و وسایط ارزاق می باشند و اینها روابطی هستند
 که موجب صدور فعل می باشد که بعضی علل و موجبات است و برخی
 معرفات و علامات و خداوند با قضای حکمت بالغه آنها را برای
 وجود افعال اسباب قرار داده و همه آنها را وسایط و وسائلی
 بصدور فعل از جانب خدا و وجوه قضا و قدر می باشد و اینها باین
 حیثیت مقادیم می شوند با قضا و لی نه از حیثیتی که فعل عباد است بلکه از آن
 حیثیت که نظر قضای خدا می باشد چنانکه مرض متعلق قضا است خوردن
 و دارا هم خداوند برای رفع مرض سبب قرار داده پس سبب

و هم سبب برد و نبعث از قضای خدات و اوست سبب است
 که فعل و سببیت بپسند باراده و شیت اوست همچنین دعا
 که آنهم سبب شفاست قال تعالی اُدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ
 و میفرماید اُجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ پس دعا
 و استجابت هر دو تحت حکم قضاست بعبارة اُخْرى قضای
 خداوند سبب کرده برای دفع قضای دیگر

در اعطاء صدوق ره روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام
 عدول کرد از سبب دیواری که میل بخوابی داشت بجان دیگر پس
 با حضرت گفتند یا امیر المؤمنین آیا از قضای خدا فرار میکنی فرمود
 اَفَرَمِنْ قَضَاءِ اللَّهِ اِلَى قَدَرِ اللَّهِ یعنی میگیریم از قضای خدا بوی
 قَدَرِ خدا فی امثل سلطان حکم قبل و سیاست کسی
 کرد کار که از ان سلطان خواستند او را سیاست کنند در این بین
 از آن شخص قوی و عملی ظاهر شد یا شفیعی و وسیله بیان آمد که سلطان
 حکم بفرمود و اغراض نمود پس این حکم مقاومت شد با حکم قتل و حکم قتل را

دفع نمود پس هر دو حکم راجع بخود سلطان است هر چند هر دو علت
و سبب خارجی داشته است **سُئِلَ عَنْ ابْنِ صُلَیَّ اللّٰه**
عَلَيْهِ وَاَلِهٖ بِمَنْفَعَةِ الدَّوَاءِ وَالرَّقِيَّةِ مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ تَعَالٰی قَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّوَاءُ وَالرَّقِيَّةُ اَيْضًا مِنْ قَدَرِ اللّٰهِ
پس در اینصورت بایمه فاعل محنت ربودن عباد بوقوع نخواهد
رسید مگر آنچه که بر حسب عنایت از لیه اصلاح و اوفق باشد بنظام
عالم و صلاح کل و کفی و آنچه که بوجود نیاید و موجود نشود معلومست
که خلاف مصلحت کلیه و منافعی حکمت الهیه بوده پس بایسح و سید
از وسایل و سببی از اسباب او بوجود نمید آید پس بر عباد نیز
مگر آنچه خدا رسانده و میرساند و برایشان میرسد هر چه خدا مقدر کرده
و اوست ضایع و غیر از او احدی نافع نمیتواند شد لا راو
لِقَضَائِهِ وَلَا مُنْقِبَ لِحُكْمِهِ وَفِي الدَّعَاءِ لَا فَاتِحَ لِمَا غَلَقَتْ
وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحَتْ عَنْ التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ
امیر المؤمنین علیه السلام قال اوحى الله الى داود

الی آخر احادیث ۳

یا داود ترید و ارید و لایکون الا ما ارید یعنی یا داود
تو اراده میکنی و من اراده میکنم و میشود مکر آنچه که من اراده میکنم
و هرگاه تسلیم نمائی بر آنچه من اراده میکنم ترا بعتب و مشقت می اندازم
در آنچه اراده میکنی بعد از آن نمیشود مکر آنچه که من اراده میکنم
و عن ابی بکر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
علم ان الله لو اجتمع
على ان ينفكوك بشئ لم ينفكوك الا بشئ كتبه الله لك ولو
اجتمعوا على ان يضروك لا يضروك الا بشئ كتبه الله عليك
رفعت الاقلام وجفت الصحف اقول و تصدیق ذلك
فی کتاب الله عز وجل قوله سبحانه قل ان يصيبنا الا
ما كتب الله لنا فهو موكبنا و على الله فليتكمل المتوكلون
و این است آنچه در دعوات عشر آخریالی ماه مبارک وارد است
که در زاد المعاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
و ان تب لي يقيننا بشئ شره قلبي و ايماننا بنبئ الشك
عني و رضيني باقننت لي و در دعای سحر وارد است

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَشِّرُ بِرَبِّكَ وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى
 أَكْفُلَ أَنَّهُ لَنْ يُضَيِّعَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَبِّكَ مِنْ لَيْسَ بِمَنْ
 لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَفِي الْكَافِي عَنْ ابْنِ سَنَانٍ
 عَنْ فِرْكَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا
 شَيْءٌ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنَ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ قَالَ بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرَّضَاءِ فِيمَا
 يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَوْطٍ وَفِيهِ أَيْضًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 يَقُولُ شَيْءٌ قَدْ مَضَى لَوْ كَانَ غَيْرَهُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ
 قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خُذْ الْعِلْمَ حَقِيقَةً
 حَقِيقَةً چُونِ مَخْلُوقِ بَعْدُ وَدَوَائِرِ فَطَرْتِ وَكَمْ دَكِيقَاتِ
 دَعَاكَ دَارِ دَمِيطِ نَسِيتِ دَبُوعِ مَاضِي وَاسْتِقْبَالِ عَمَلِ
 نَدَارِ وَصَلَحِ كُلِّ وَكَلِّ رَاوَقِ وَدَارِ ائِمَّتِ پَسِ بِرَقَدِ
 دَرِ اسْرَارِ قَضَا وَ قَدَرِ فَسْكَرِ نَايِدِ نَاجَارِ بِرِ تَجَرِ مِيَا قَزَايِدِ وَ مَحْكَاتِ
 بِرِ حَسْبِ ظَاهِرِ رَاثِرِ وَ شَرِّ رَاخِرِ پَنَدَارِ دَوَاعِظِ بَصْنَعِ صَانِعِ

و بعل حکیم ناید غافل از اینکه شر قلیل که مستندم خیر کثیر باشد خیر است
 و اگر چه بر حسب ظاهر چیزی را شخص خیر بداند دوست بدارد و چیز را برای
 خود شتر بپندارد و او را دشمن دارد ممکن است در واقع و نفس الامر
 امر بعکس باشد قال تعالی وَ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَّكُمْ شَيْئًا وَنُفُو
 خَيْرَ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَّكُمْ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ چنانکه شخص بسا
 آرزو می کند و طالب بعض چیزها میشود بعد از آنکه با و نامل شد
 و بآن آرزو را رسید بغایت پشیمان میشود و از برخی چیزها وحشت
 و نفرت میکند و دوری از آنرا میخواهد و فوت آنرا طالب میشود
 که صرف صلاح او در فوت آن نبوده و خود از مصالح آن امر
 بیخبر بود و با نجات جهل و وحشت میکند پس شخص باید در مجاری
 قدر و قضا و افعال خدا بتعب و تسلیم راه رود و بحث و ایراد
 نکند عَنْ التَّوْحِيدِ بِاسْنَادِهِ فِي حِلَّةِ حَدِيثٍ عَنْ النَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ حَتَّى أَجِبَهُ وَمَتَى

جسته كنت لسماء وبصراً ويدا وموياً ان دعاني حبة
وان سئلني اعطيت وان من عبادي المؤمنين لمن يريد ان
من العبادة فاكفه عنه لتلايه خله عجب فيفسده وان من عبادي
المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا بالفقر لو اغشيت لافسه
وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا بالغنى ولو فقته
لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه
الا بالتقوى ولو صححت حسبه لافسه ذلك وان من عبادي
المؤمنين لا يصلح ايمانه الا بالضعة ولو اسقمته لافسه ذلك
وانني اذ برعبادي بعلمي بقلوبهم فاني عليم بحسبه

حديث ششم

حديث هشتم در كافي از ابی عبدالله علیه السلام لاجبر و لا قدر
بل امرين امرين را كفتي عرض كردم چه خيز است امرين الامر
فرد مثل ذلك رجل رايت على معصية فنية فلم يفته
فرقة ففعل المعصية فليس حيث لم يقبل منك فرقة كنت
انت الذي امرت بالمعصية يعني مثل آن انست كه مردى را دید

در مصیبتی پس نمی کردی و از آن مصیبت و او قبول نمی کرد
از تو پس تو او را وا گذاشتی و ترک نمودی پس نیست چنین فتنه
او متبول نکرد از تو پس تو او را بحال خود وا گذاشتی ای که تو بوده
باشی کسی که امر کرده و او را مصیبت ^{حقیقت}

در بکار علامه مجلسی علیه الرحمه که ترجمه فتنل یکم خبر منفی قول اشاعره
و جبریه است و تفویض منفی قول معتزله که ایشان میگویند خدا تعالی
ایجاد کرد عجب در اوقاف در نمود ایشان را بر اعمال ایشان و سپرد
بر ایشان اختیار را پس ایشان متقل میباشند بایجاد افعال خود بر وفق
شیئت و قدرت خودشان و نیست خداوند عالم را صنعی در اعمال
ایشان و امر بین الامرین عبارتست از آنکه هدایات و توفیقات خداوند
در خلقتی هست در افعال ایشان کجاستی که بجهت اسباب و مظهر امریست
چنانکه خداوند عالم را در خلقتی هست در فعل معاصی و ترک طاعات
لکن نه بطوریکه منتفی شود بحدی که عباد قادر نشود بآن بر فعل یا ترک
و این امری است که انسان در نفس خود از احوال مختلفه خود درمی یابد

انتهى ونيز مجلسي عليه الرحمه در بجا رکوبه و نظير من
 بعض الاخبار ان المراد بالتفويض المنفى هو كون العبد مستقلاً
 في الفعل بحيث لا يقدر الرب تعالى على صرفه عنه والامر بين
 الامرين هو انه جعلهم محتمرين في الفعل والترك مع قدرته
 على صرفهم تحت رن و اين گفته مجلسي عليه الرحمه از روى تحقيق و صواب
 حديث نمى في الكافي عن محمد بن ابى نصر قال قلت
 لابي الحسن الرضا عليه السلام ان بعض اصحابنا يقول يا سحر
 وبعضهم يقول بالاستطاعة قال فقال لي اكتب بسم الله
 الرحمن الرحيم قال على بن الحسين عليها السلام قال الله عز
 وجل يا بن آدم بشيتي كنت انت الذى تشاء وتبوقى
 اوتيت الى فرايضى ونبعتى قويت على معصيتي جعلتك سميعاً
 بصيراً ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة
 فمن نفسك وذلك انى اولى بحسناك منك وانت اولى
 بسيئاتك منى وذلك انى لا اسئل عما فعل و هم يسئلون

عما
 حديث

و قد نظم کل شیئی ترید یعنی آنحضرت فرمود خدای عز و جل
 فرموده ای سپر آدم بهشت و خواست من بوده تو کسی که میخواهی
 یعنی صاحب بهشت و اراده بوده و بقوت من ادا کرده برای من
 واجبات مرا و نعمت من قوی شده بر مصیبت من ترا شنوده
 و میننده گردانیدم آنچه بر بند تو بجز نبی این خدا نیست آنچه
 برسد تو از حسن پس از خداست و آنچه برسد بر تو از سیئه پس
 از نفس توست و من اولی بستم از تو بحسنات تو و تو اولی از من
 بیئات خود بدینیکه من سوال کرده نیثوم از آنچه میکنم و آنها سوال
 کرده میشوند و تحقیق نظم کردم بر آنچه را که تو اراده میکنی و منوای
 انتی بیان قال تعالی قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا یعنی
 و لا خیر الا ما شاء الله چون در تحقق و تکون افعال عباد
 تعلق بهشت و اراده خدا و اجرا و امضای قضا شرط است
 و تمام اشیا در قبضه اقتدار اوست پس از این جهت وجود فعل مصنوع
 عبد مثل وجود انبسی بمانع تحقیق دارد که مصنوع مصنوع است

قُلْ كُلٌّ رَّبُّ عَبْدٍ لَهُ وَهَلْ مِنْ عَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ هَرَجْدَرَجِ عَمَّا
 وَمَعِيتِ بَخْدِ عِبَادِست . قَالَ تَعَالَى إِنَّ اسْمَكُمْ خُشْنَمُ
 لَا نَفْسَكُمْ وَإِنْ اسْمَاكُمْ فُفْصَا فِي الْكَافِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
 مُسْلَمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ فِي بَعْضِ آيَاتِ
 اللَّهِ مِنْ كُتُبِهِ أَتَى إِيَّاهُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَخَلَقْتُ
 الشَّرَّ فَطَوَّبِي لِمَنْ أَجَرْتِ عَلَى يَدِيهِ الْخَيْرَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجَرْتِ عَلَى
 يَدِيهِ الشَّرَّ وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ كَيْفَ ذَا وَكَيْفَ ذَا . پس هم خبریم
 شتر بر دو تحت قدرت و اختیار است ولی از این حیثیت که
 طاعت و سنه صرف برضای حق درطبق مشیت غریبه خدا صا
 شده و برای عبد درتکون او تصرف نفسانی نبوده است پس نسبت
 او بجن اولیستر است اگر چه بعد هم صحیح است نسبت داده شود
 و معصیت که تصرف نفسانی عبد علت تقدیر و تکون او بوده و تعلق
 مشیت کلیه بر او موافق امر و رضای حق نبوده بلکه محض برای حفظ
 اختیار عبد بوده اولی است که بنفس خود عبد نسبت داده خدا را

و از این پس است
 افعال الله و اولیا
 و هر که مرصد حق
 و است و اولی
 و است و اولی
 و است و اولی

از او تزیه کرد کما قال تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله
 وما اصابک من سيئة فمن نفسيک واین است خدا نیت
 خلق دروغ را مثلاً بعباد داده و تخلقون افکار فرموده حتی
 برای اینکه شخص را غیبت اختیار است شیطان نیز با همه تسلط و غیبت
 و دخیلت او در مصیبت عیلت تکون مصیبت را کردن خود نمیکرد
 و میگوید فلا تقولونی و لو مؤانفسکم فی الکافی
 عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال من زعم
 ان الله یامر بالفحشاء فقد کذب علی الله و من عجبتم ان الله
 یأمر بالفحشاء فقد کذب علی الله و من زعم ان الخیر و الشر
 الیه فقد کذب علی الله انتی و قال تعالی ان الله لا یأمر
 بالفحشاء و قاضی نور الله رحمه الله در احقاق حق گوید
 و اما ما ذکره انما صلب من ان اهل العدل احتار و اندوهنا
 ردیا و هو اثبات تعدد الخلقین فهو کلام مبهم و اذ کشف
 غطاؤه ظهور حجة ما احتاروه و ذلك لان الردی اثبات تعدد

اسحاق القدیم الذی لایکون مخلوقاً لله تعالی استدام بواسطه
 کما یزعم الأشاعرة من القول بزيادة الصفات القدیة واما اثبات
 اسحاق السحاث الذی یرکون ذاته وحیاته وقدرته وتمکینه وکونه
 صفاته وکماله مخلوقه لله تعالی عن کونه فاعلاً للقبائح والفواحش
 المنوبة الی العبد انتهى ^{حقیقه} انیک در حدیث
 شریف وارد است ^۳ یا کمون کل شیئی ^۴ ما دخل وکون ابتداء
 نیست بلکه اعم است از ابتدائی وخلق وکون بواسطه عبد که خود
 او نیز مخلوق و کمون خداست در معالم الزلفی از حضرت
 رضا علیه السلام ان افعال العباد مخلوقه خلق تقدیر لا خلق
 کمون در مجله ثالث سجاد از ابی الحسن ثالث علیه السلام
 وقتیکه سوال شد از افعال عبد که آیا افعال عبد و مخلوق خدا
 پس آنحضرت فرمود لو کان خالقاً لهما لما تبرء منها وقد قال ان
 الله برئ من الشکرین ولم یرد البراءة من خلق ذواتهم واما
 تبرء من شکرکم وبقا محض و کتاب الله المقدم علی الاحادیث

کما یزعم الأشاعرة
 راسی علی العبد
 رواه فیہ بن زید
 جوده تبرء الله
 خالق خبر خالق
 وچنین از دعا و
 مع

و الروايات ويتقاضى في صحيح الاخبار وتقيما فما قضى به فهو
 الحق دون ما سواه قال الله تعالى الذي احسن كل شئ
 خلقه و بدء خلق الانسان من طين فخير بان كل شئ خلقه فهو حسن
 غير قبيح فلو كانت القبائح من خلقه لما حكم بحسن جميع ما خلق
 وقال تعالى ما ترى من خلق الرحمن من تفاوت فنفى التفاوت
 عن خلقه وقد ثبت ان الكفر والكذب متفاوت في نفع المتصادق
 من الكلام متفاوت فكيف يجوز ان يطلقوا على الله تعالى انه خلق
 الافعال العباد وفي افعال العباد من التفاوت ما ذكرناه انتهى
 حديث هشام دركاني كان امير المؤمنين عليه السلام جالسا
 بالكوفة عند منصرفه من صفين اذا قبل شيخ فجا بين يديه ثم قال
 له يا امير المؤمنين اخبرنا عن سيرة اهل الشام بالقبضاء من الله
 وقد رفقنا له امير المؤمنين عليه السلام اجل يا شيخ ما علوتم
 ثمة ولا تهبطتم بطن واد الا بقضاء من الله وقد رفقنا له
 الشيخ عن الله احبب غياثي يا امير المؤمنين فقال له ما يا شيخ

حديث

فوالله لقد عظم الله لكم الاجر في سيركم وانتم سائرُونَ في مقامكم
 وانتم مقيمُونَ وفي منصرفكم وانتم مُنصرفُونَ ولم تكونوا في شيء من
 حالاتكم مكرهين ولا اليه مضطرين فقال له الشيخ وكيف لم يكن
 في شيء من حالاتكم مكرهين ولا اليه مضطرين وكان بالقضاء
 والقدر ميزنا ومنقلبنا ومنصرفنا فقال له وتظن انه كان قضاءً
 حتماً وقدراً لازماً انه لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب الامر
 والنتي والرجح من الله وسقط معنى الوعد والوعيد فلم تكن لائمة
 للذنب ولا محمودة للحسن وكان الذنب اولى بالاحسان من الحسن
 وكان الحسن اولى بالعقوبة من الذنب تلك مقالة اخوان عبقة
 الاوثان وخصماء الرحمن وخرب الشيطان وقدرية هذه الائمة
 ومجوسها ان الله تبارك وتعالى كلف تخسيراً ونهى تحذيراً وعطى
 على القليل كثيراً ولم يُغض مغلوباً ولم يُطع مكرماً ولم يملك مُفوضاً
 ولم يخلق السموات والارض وما بينهما باطلاً ولم يعثب اثنين
 بمشرين ومنذرين عبثاً ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين

کفر و امن النار فان شاء ایشخ یقول

انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا
 اَوْصَحَّتْ مِنْ اَمْرِنَا مَا كَانَ يَلْتَبَسُ جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْاِحْسَانِ حَسَنًا
 ترجمه حدیث شریف این است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در مسجد کوفه نشسته بود بعد از برکتش ارضقین که ناکاه شیخی داخل شد
 و نشست در برابر آنحضرت بعد از آن عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر
 ما را از رفتن بابوی اهل شام آیا بقضای پروردگار عالم وقد روت
 پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بی یا شیخ بالای تلی بلند
 نشدید شما و بگوید دره نازل نشدید شما مگر بقضا از خداوند عالم
 و قد را و پس شیخ عرض کرد آیا پیش خدا تعالی احتساب کنم مشقت
 و غمای خود را یا امیر المؤمنین یعنی قتی که میر و سائر افعال
 ما با قضای خدا باشد در مقابل تعب و مشقت برای ما اجر می شود
 آنحضرت فرمود ساکت شو یا شیخ قسم بخداوند عالم که تحقیق بزرگ عظیم
 کرده است خدا تعالی اجر شما را در رفتن شما در حالتیکه شما سیر کننده

باشد در ایستادن شاد و حالتیکه میقیم باشد شاد و در برکشتن شاد و حالیکه
 بر میگردید و نشده اید شاد و در چیزی از حالات اگر آه کرده و چیزی
 او مضطر کرده پس شیخ عرض کرد چگونه میباشیم ما مکره در چیزی
 از حالات خود و نه مضطر بر آن و حال آنکه بقضا و قدر شده است
 سیر کردن و انقلاب و برکشتن ما پس حضرت فرمود آری ما کان
 میکنی که بقضاء حتمی و قدر لازمی شده است ای که شده است هرگاه
 همچنین میشد هر آینه باطل میشد ثواب و عقاب و امر و نهی و جز
 از خداوند عالم و ساقط میشد معنی وعد و وعید پس مذمت
 گفته میشد گناه کار را و جای محبت نمیشد محسن را و هر آینه محسن اولی
 میشد بعبودیت از مذنب و مذنب اولی میشد براحسان از محسن این
 مقاله برادران عبده او شانت و دشمنان رحمن و طایفه شیطان
 و مقوله قدریه این امت و جوئس آنت بدرتیکه خداوند عالم
 تخلیف کرده است تخمیرا و نهی فرموده است تحذیرا و عطا
 فرموده است بر قلیل کشیر را عیان کرده میباشد مغلوبا و اعطای

کرده نباشد مگر با و تکیک کرده نباشد مَفْوَضاً و خلق نکردند
 اسماءنا وزین و آنچه میان آنهاست باطلا و بیحوث فاشه است
 پیغمبران که بشیر و نذیرند عِبَسْنَا این کان و ظن کسایت که کار
 کرده اند پس وای بر کسانی که کار فرزند از آتش جهنم پس
 شیخ اشاکر دو گفت اَنْتَ الْاِمَامُ الَّذِي اَخْبَرْتَنِي
 بیان آنکه آنحضرت فرمود در صورت جبر لوم و مذمتی بجا بکار و تمجید
 و مخدق برای نیکوکار نیست و بر آینه گناهکار از نیکوکار اولتر
 بود با حسان و نیکوکار اولتر بود بقوت از گناهکار این فرمود
 حضرت محفل اسرار و نکات بسیار است من جمله آنچه بنظر مؤلف
 آمده اینست که در صورت جبر مذنب بجهت صدور قباچ و سبقت
 از او با جبر متاثر است و متاثر و دل شکسته پس او محفل ترحم
 و تفضل است زیرا که مجبوراً مضطراً بیلا مبتلا شده و مستحق احسان است
 که تلافی بد حالی آن بچاره باشد و نیکوکار و قسیمی که عمل خیر و ثواب
 او با میل و اختیار خودش نباشد بلکه عمل از او بجهت مضطر اصرار

شود ابتدا مستوجب احسان نشود که او مانند ذنب که قاتر برای معصیت
 و سوء حال نبوده تا مستحق رحم و احسان باشد و عقوبت و تنبیه که در
 شد میان محسن و معسئ در این صورت پس محسن اولی است بعقوبت که
 بطاعت مجبوراً اقدام کرده نه معسئ که معصیت را مجبوراً کرده
 و قال بعض الاعلام البحر بوجوب العشی خلاف ما یقتضیه قال
 و لکان المحسن اولی بالاسأته من المعسئ لان الاحسان
 اجر فی من غیر اقتضاء و طلبه بل کان یطلب الاسأته و
 یقتضیها و الا لم یکن البحر و لکان المعسئ اولی بالاحسان ^{المحسن}
 لما ذکرنا یعنی جبر عبارت از جعل عشی برخلاف آنچه که تقاضا میکند
 او را حضرت فرموده محسن بید کردن اولی است از بدعمل برای
 اینکه احسان در او بخلاف اقتضا و طلب خود او اجرا شده بلکه او
 خود بدکاری را طلب و اقتضا میکند و الا جبر محقق نمیشود و هر آینه
 معسئ و بدکار اولی میشد با احسان از محسن همین جهت که ذکر شد
 ای عزیز بین طریقیات ایشان را که چگونه با سرار لطیفه و نکاستی

مشتمل است و چه قدر با مطالب و مضامین رقیقه و دقیقه دارد و در آن
 حدیث شریف آن حضرت چه قسمها از محمد علی اشکال یون
 این مطلب دقیق برآمده و مطلب واضح و بی پرده نموده است
 حدیث یازدهم در کافی از معنی محبت قال سل العالم علیه السلام
 کیف علم الله قال علم و شاء و اراد و قدر و قضی و امضى فامضى
 بقضی و قضی ما قدر و قدر ما اراد فبعلمه كانت المشیة و بشیة
 كانت الارادة و بارادة كان التقدير و بتقديره كان القضاء
 و بقضائه كان الامضاء و بعلم متقدم على المشیة و المشیة
 ثالثه و التقدير واقع على القضاء بالامضاء فله تبارک و تعالی
 البداء فاما علم متی شاء و فيما اراد لتقدير الاشياء فاذا
 وقع القضاء بالامضاء فلا بد ان فالعلم فی المعلوم قبل کونه
 و المشیة فی الشاء قبل عینیه و الارادة فی المراد قبل قیامیه
 و التقدير لهذه المعلومات قبل تفصیلها و توصیلها عیاناً و قیاً
 و القضاء بالامضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الاسباب

باینکه ایجاز

حدیث یازدهم

ثانیة و الارادة

المدركات باحواس من ذوی لون وریح ووزن وکیسل و مادّ
 ودرج من انس و جن و طیر و سباع و غیر ذلک نماید رک
 باحواس فلک تبارک و تعالی فی البداء مثالین له فاذا وقع
 العین المفهوم المدرك فلا بداء والله یفعل ما یشاء فبالعلم علم الاشیاء
 قبل کونها وبالشیئة عرف صفاتها وحدودها وانشاء قبل
 اظهارها وبالإرادة میز انفسها فی الوانها وصفاتها وبالتقیر
 قدر اقواتها و عرف اولها و آخرها و بالقضاء اَبان للناس
 اماکنها و دلائلهم علیها و بالامضاء شرح علیها و اَبان امرها
 و ذلک تقدیر الغیر العلیم انتهى
 مؤلف گوید در این حدیث ذکر می از بد بود چون باز من
 مهمه امامیه است چنانکه ابو عبد الله علیه السلام میفرماید
 ما عظم الله مثل البداء و نیز فرموده اند ما عجد الله شیئ
 مثل البداء در این باب مناسب دید تحقیق شود اگر چه شرح
 این مراتب از وضع این کتاب خارج است

فِي الصَّافِي فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَا مَعْشَرُ النَّاسِ
 الْآيَةُ فِي التَّوْحِيدِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَعْزُوا أَنَّهُ يَكْفُرُ
 وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا قَدْ فَرَّغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ
 يَكْفُرُ بِمَا لَقَوْهُمْ غُلَّتْ أَنْفُسُهُمْ وَلَعَنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
 يُنْفِثُ كَيْفَ يَشَاءُ الْمُسْمِعُ اللَّهُ يَقُولُ يُخَوِّلُهُ مَا يَشَاءُ
 وَيُثَبِّتُ وَحَسْبُ هَؤُلَاءِ الْكِتَابِ وَفِي الْعَيْنِ عَنِ الرِّضَا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامِهِ فِي اثْبَاتِ الْبِدَاعِ مَعَ سُلَيْمَانَ الْمُرُوزِيِّ
 وَقَدْ كَانَ يَنْكَرُهُ فَقَالَ أَحَبُّكَ ضَاهِيَتِ الْيَهُودُ فِي هَذَا الْبَابِ
 قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ قَالَ قَالَتْ يَدَايَ
 مَبْسُوطَتَانِ يَعْنُونَ أَنَّهُ قَدْ فَرَّغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ بِحَدِّ شَيْءٍ أَحَدٍ
 وَالْعَيَاشِيُّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنُونَ أَنَّهُ قَدْ فَرَّغَ مِمَّا كَانَ
 وَفِي الْمَجْدِ الثَّانِي مِنْ الْجَارِ قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ تَحْقِيقُ الْقَوْلِ فِي الْبَدْعِ
 أَنَّ الْأُمُورَ كُلَّهَا عَاقِبَتُهَا وَخَاصَّتُهَا وَمُطْلَقَتُهَا وَمُقَيَّدَتُهَا وَمُسَوِّجَتُهَا
 وَمَا يَخْتَصُّهَا وَمُفْرَدَاتُهَا وَمُرَكَّبَاتُهَا وَأَخْبَارَاتُهَا وَأَنْشَاءَاتُهَا

العلوية والنفس

لا يشد عنها شيء تنقش في اللوح والعايض منه على المثلثة والنفس
السفلية قد يكون الامر العام المطلق والمنسوخ حسب مقتضاه
الحكمة الكاملة من الفيضان في ذلك الوقت وياتر المبين
الى وقت تقتضي الحكمة فيضانه فيه وهذه النفوس العلوية
وما يشبهها يعبّر عنها بكتاب المحو والاثبات والبداء عبارة
عن هذا التغيير في هذا الكتاب الى ان قال اي المجلس رحمه الله
انتم عليهم السلام انما بالغوا في البداء ردّاً على اليهود الذين
يقولون ان الله فرغ من الامر وعلى النظام وبعض
المعتزلة الذين يقولون ان الله خلق الموجودات دفعة واحدة
على ما هي عليه الآن معادون ونباتاً وحيواناً وانساناً ولم
يتقدم خلق آدم عليه السلام على خلق اولاده والتقدم تمايخ
في ظهورها لا في حذوئها ووجودها واتخاذ هذه المقاتلة
من اصحاب الكون والبروز من الفلاسفة القائلين بالقول
والنفوس الفلكية وبان الله تعالى لم يقر الا في عقل الاول

وعلى بعض الفلاسفة

فهم غير لونه تعالى عن تلكه وينبون الاحداث الى هؤلاء فنفوا عليهم
السلام ذلك واثبتوا انه تعالى كل يوم في شأن من اعدام
شيء واحداث آخر وامامة شخص واحياء آخر الى غير ذلك
انتهى ما فيه وفي التوحيد للصدوق ره

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب ليس البداء كما يظن
جهال الناس بانه بداء ندائمه تعالى الله عن ذلك ولكن
يجب علينا ان نقر الله عز وجل بان له البداء معناه
ان له ان يبدع بشيء من خلقه فيخلق قبل شيء ثم يعيد ذلك
الشيء ويبدع بخلق غيره او يأمر بأمر ثم ينهى عن مثله او ينهى
عن شيء ثم يأمر بمثل ما نهى عنه وذلك مثل نسخ الشرايع
وتحويل القبلة وعدة المتوفى عصفاً زوجاً ولا يأمر الله عبداً
بامر في وقت الا وهو يعلم ان الصلاح لهم في ذلك الوقت
في ان يأمرهم بذلك ويعلم ان في وقت آخر الصلاح لهم
في ان ينهاهم عن مثل ما امرهم به فاذا كان ذلك الوقت

و یوقر ایشاء

امرهم بالصالحات فمن اقتر الله بان له ان تفعل ما يشاء وخلق مكانه
 ما يشاء وبقدم ما يشاء وبقدر ما يشاء وبقدر ما يشاء كيف
 يشاء فقد اقر بالبدء وبعظم التبعي في فضل من الاقرار
 بان له الخلق والامر والتقديم والتأخير واشبات ما لم يكن
 ومحو ما قد كان انتهى حقيقة بدانکه وحقیکه
 عبد یقین کرد که امکان فقر محض است و برای شیئی در جنبه فقر
 و توانائی خدا در حالی از احوال تنزوت و استقلال نیست
 والله المشیة فی الامور کیف شاء و اراد وان الله یحیو ما
 یشاء و یشاء ما یشاء پس همه اشیاء را در تحت عظمت و مشیت
 خداوند فانی و مضاعف می بیند و در این مقام جلال و عظمت برای
 او بیشتر ظاهر میشود و هر قدر عظمت خداوندی بیشتر ظهور نماید
 ذلت و حقارت خود و سایر ممکنات در نظر او بیشتر ظاهر میشود
 كما قال علي عليه السلام عظم الخلق يصغر المخلوق في
 عينك و شخص بعین الیقین می بیند که ما سواي معبود مطلق

همه فانی و زائل و باطل و مضحک است **الاکل شیء ما خلا الله**
 باطل و در این حال شخص بر اسم عبودیت و بندگی بیشتر ملتفت میشود
 و این عظمت و قدرت که ماحی قدرت و اعتبارات جمیع اشیاء
 باشد نمیشود مگر بآداب شخص با اعتقاد و بیدار انگیزش نمیکند تهیه
 اسباب ظاهریه و مطمئن نمیشود با سوا و رجائیکند مگر از خدا
 و همچنین مایوس نمیشود از رحمت نبودن اسباب صوری بمقتضی
 خود و خوف نمیکند مگر از خدا و با اعمال و عبادات خود خاطر جمع
 نمیشود و بهجت معصیتی که کرده بالمره امیدش از تفضل خداوند
 قطع نمیشود پس در این حالت همیشه میان خوف و رجایا باشد که آنها
 دو جناح است برای مؤمن **وَأَمَّا مَعْنَى الْبَدَاءِ فَقَالَ الْقُدُّوسُ**
رَحِمَهُ اللَّهُ فِي التَّوْحِيدِ الْبَدَاءُ وَ عَلَى الْيَهُودِ لَا تَهْمُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
قَدْ فَرَّغَ مِنَ الْأَمْرِ قُلْتُ إِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ يَحْيَى مُوسَى
وَيَزِقُّ لِفَعْلٍ مَا يَشَاءُ وَالْبَدَاءُ لَيْسَ مِنْ نَدَامَةٍ وَ أَتَمَّا هُوَ مِنْ
ظُهُورِ أَمْ يَقُولُ الْعَرَبُ بِدَأَى إِلِي شَخْصٍ فِي طَرِيقِي أَيْ طَرِيقِي قَالَ اللَّهُ

عز وجل و بدانم من الله ما لم یؤاخیحسبون ای نظر انهم
 وقتی نظر الله من عبده صله رحمه زاد فی عسره و متنی نظر
 له قطیعه رحمه نقص من عسره الی آخر ما قال و متنی بدین
 چنانکه بعض اعلام تحقیق فرموده اظهار حکمی است از احکام وجود
 کونیه بعد از انقضاء مدت حکم سابق بجهت تغییر حالت موضوع
 ان الله لا یتیر ما یقوم حتی یتیروا یا بالنفسهم پس بدینح تکوینی
 وجودیت چنانکه نفع بد اثری است پس خداوند محو میکند حکم
 اول را که ثابت بود بشی با اعتبار وصف ذاتی یا عرضی او و ثابت
 میکند بر او حکم ثانی بمقتضای وصفی که ثانیاً برای آن شئی حاصل شد
 مثلاً خداوند بزیاد باقتضای اجابت او در عالم قدس مقداری از عمر و زنده
 اولاً و بالذات مقرر کرده بود مانند پنجاه سال پس اگر زیاده مقتضای
 همان حالت و اجابت عالم اول باقی نماند مثلاً قطع صد رحم کند
 یا بعض اعمالی از او صادر شود که طبع و خاصیت آنها کاستن عمر است
 مثل زنا و شرب و غیره حکم اولی باقتضای آن عمل که قابلیت

تغیر داده تغییر پیدا میکند و عمر آن شخص از پنجاه کمتر میشود و روزی
از قدر مقرر کم و یا اینکه اعلای از او صادر شود که باعث طول عمر است
مثل صلوة رحم و زیارت حضرت حسین علیه السلام و سایر اعمالی
که باعث طول عمر میباشد پس باذن خداوند کینونت و قوی
میشود و بر حسب از زیاد استعداد کتبت پنجاه سال محدود بر او
او هشتاد سال عمر مثلاً نوشته میشود پس خداوند با تغییر احکام
و صفات کینونات خلق را تغییر میدهد و این اعمال مثلاً قابلیت
و استعدادات آنها میباشد پس حکم و امر خدا فی نفسه یکی است
بلا صلاهی تغییر نمیکند ولی باختلاف اعمال و قابلیت ثانیاً
مختلف میشود و این است معنی بد و بدیع معنی ندامت نیست
چنانکه بعضی جمال و مخالفین گمان کرده که او مضمون از هر کوهی تغیر
و تبدل است بلکه بدو آثار صانع است که ظاهراًست با صفات فعلیه
فافهم در تفسیر برهان در تفسیر آیه شریفه **وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي**
اسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ

واخرين اراي عبد الله عليه السلام نقل كرده كه انحضرت ميفرود
 اذغ ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العباد
 ودر اين معنی احاديث چند نقل كرده في علم اليقين
 للمحقق القاساني اعلم ان صور جمع ما اوجده الله سبحانه
 من ابتداء العالم الى آخره نقشه في العالم العقلي اي انخلق الاول
 لايش به بنذا العين بل حاصلة فيه على وجه بسيط عقلي مقدس
 عن شائبه كثرة وتفصيل وهو صورة القضاء الاتي وكائن
 اليه اشير بقوله عز وجل وان من شئ الا عندنا خزائنه
 وبقول مولانا زين العابدين عليه السلام ان العرش مثال
 جمع ما خلق الله وهو بهذا الاعتبار يسمى بأم الكتاب
 كما قال تعالى وانه في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم ومنه
 ينقش في اللوح صور معلومه مضبوطة منوطة بعلمها واسما بها
 على وجه كلي وهي قدره تعالى كما قال وما ننزل الا بقدر
 معلوم ومن هذه النفوس الكليه ينقش في قوايا المنطبعة

نسخ
 انصاف
 نسخ
 نسخ

انجائية تقوش خزينة تشخصه بشكال و هيأت معينة على
 طبق ما يظهر في الخارج و هذا العالم هو لوح القدر كما ان عالم التقوى
 الكلية هو لوح القضاء و كل منهما بهذا الاعتبار كتاب مبين
 و لا حجة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب
 مبين و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها و يعلم مستقرها
 و مستودعها كل في كتاب مبين ما اصاب من مصيبة في
 الارض و لا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان تبرا ما لكل
 اجل كتاب الا ان الاول محفوظ من المحو و الاثبات و انما
 يحفظون في لوح محفوظ و الا في كتاب المحو و الاثبات
 يمحو الله ما يشاء و يؤثب و يحذف و هذه اتم الكتاب يعني اللوح
 المحفوظ و الا في ايضا هو اسماء الدنيا التي تنزل اليها
 الكائنات اولاً من غيب الغيوب ثم تنظر في عالم الشهادة
 كما ورد في النجدة و هو عالم الملكوت العالة باذن الله المستخرجة
 بامر المدبرة لا مورا العالم باعداد المواد و هيئة الاسباب

ينزل الشيء المعين الخارجي الضروري الوجود عند تحقق قوة
 وما تنزل إلا بقدر معلوم فمنه تنزل الشرايع والصفى والكتب
 على الانبياء والرسل عليهم السلام نحو ما وما فيه من المحو والابتناء
 يصح البداء منه سبحانه والتردد في الامر كما ورد في الاحاديث
 الصحيحة المستفيضة فان قلت ما سبب في المحو والابتناء
 وما حكمه فيها وكيف تصح نسبة البداء والتردد واجابة الدعاء
 ونحو ذلك الى الله سبحانه مع احاطة علمه بكل شيء اذ لا
 وابدأ على ما هو عليه في نفس الامر وتقدمه عما يوجب التغيير
 واستنوح ونحوهما فاعلم ان القوى المنطبعة الفلكية لم تخط
 بتفصيل ما يقع من الامور دفعة واحدة لعدم تباينها
 انما تنقش فيها الحوادث شيئاً فشيئاً وجملة فجلة مع انسابها
 وعملها على نهج مستمر ونظام مستقر فان ما يحدث في عالم
 الكون والفساد انما هو من لوازم حركات الافلاك المستمرة
 تعالى ونتائج بركاها فهي تسلم ان كل ما كان كذا كان كذا

فهما حصل لهما العلم باسباب حدوث امرتا في العالم حكمت بوقوع
 فيه فننقش فيها ذلك الحكم وربطنا تأخر بعض الاسباب الموجب
 لوقوع الحادث على خلاف ما يوجب ببقية الاسباب لولاد ذلك
 السبب ولم يحصل لهما العلم بذلك السبب بعد عدم اطلاعهما على
 سبب ذلك السبب ثم لما جاء آوازهم وظلمت عليه حكمت
 بخلاف الحكم الأول فمحي عنها نقش الحكم السابق وثبت الحكم
 الآخر مثلاً لما حصل له العلم بتصدقه الذي يأتي قبيل ذلك الوقت
 لعدم اطلاعهما على اسباب التصديق بعد ثم علم به وكان موته
 بتلك الاسباب مشروطاً بان لا يتصدق فتحكم اولاً بالموت
 وثانياً بالبرء واذا كانت الاسباب لوقوع امر ولا وقوعهما
 متكافئة ولم يحصل لهما العلم برحمان احدهما بعد لعدم محي اول
 سبب ذلك الرجحان بعد كان لهما التردد في وقوع ذلك
 الامر ولا وقوعه فننقش فيها الوقوع تارة والا وقوع اخرى
 فهذا هو السبب في المحو والأثبات والحكمة فيها واما صحة

موت زيد برض كذا
 في ليلة كذا الاسباب
 تقتضي ذلك ولم نحيل
 لهما العلم

نسبة البداء والردود وأمثالهما إلى الله سبحانه مع احاطة علمه
 عز وجل بالكلية والجزئيات جميعاً أولاً وأخيراً على ما هي
 عليهما في الواقع من غير تطرق تغيير وسنوج في ذاته عز وجل
 فالوجه فيه ما ذكره بعض المحققين قدس سره قال لما كان ما يجري
 في العالم المملوك في اتنا يجري بإرادة الله سبحانه بل فاعلم بعينه
 فعل الله تعالى حيث انهم لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون
 ما يؤمرون اذ لا داعي لهم على الفعل الا ارادة الله جل وعز
 لا يستهلك ارادتهم في ارادته تعالى مثلهم كمثل السحابة لا تملك
 كلامهم بامر محسوس اتمثلت السحابة لما بهم به و ارادته دفعة
 فكل كلمة يكون في هذه الألواح والصفحة فهو أيضاً مكتوب الله عز
 وجل بعد قضاء السابق المكتوب قبله الاول فيصح ان يكون
 الله عز وجل بالشيخ والبداء والردود واجابة الدعاء والابتلاء
 ونحوها بهذا الاعتبار وان كان مثل هذه الأمور شيعر بالتغير والتحول
 وهو سبحانه منزلة عنه فان كل ما وجد او سيوجد فهو غير خارج عن

عالم ربوبیتہ کا ورد فی الحدیث ان اللہ لا یأسف کاشفاً
 انہ خلق اولیاء لنفسہ یأسفون ویرضون وہم مخلوقون مربوبون
 فجعل رضاہم رضا نفسه وخطبہم خطبہ نفسه قال ولولم یکن الامر
 كذلك من توسط ہذہ النفوس القابلیۃ لتعاقب الصور الارادیۃ
 منها علی حسب تواردا الارقام القلیۃ علیہا لکانت الامور کلہا
 حقاً مقضیاً وکان فیض الالہی مقصوراً علی عدد معین غیر
 متجاوز عن حدود الابداع وکان قد انقطع طرق الاستدعاء
 للساکنین واجابۃ الدعاء للذاعین انتہی

در کتاب توحید و عیون اخبار الرضاء مرویت کہ ترجمہ
 نقل میثود حضرت امام رضا علیہ السلام بیلان مروزی فرمود
 کہ چرا انکار میکنی بدارا و حال آنکہ خداوند عالم میفرماید اولاً
 یذکر الانسان انما خلقنا من قبل ولم یک شیئاً یعنی آیا
 نمیکند طایفہ انسان کہ ما خلق کردیم او را از پیش و حال آنکہ نبود
 پنج شیئی و میفرماید ہو الذی یندء ان خلق ثم یعیدہ یعنی

اوست آن خدائی که ابتدا کرد خلق را پس عاده میفرماید خلق را
 و میفرماید مَبْرُجُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و میفرماید یَزِيدُ فِی الْخَلْقِ
 مَا يَشَاءُ و میفرماید که وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ
 و میفرماید وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لَآ مَرَاتِدًا وَهُمْ لَأَشَدُّ
 عَلَيْهِمْ یعنی دیگران هستند که تاخیر شده کار ایشان برای امر خدا
 که یا عذاب کند ایشان را یا قبول کند توبه ایشان را یعنی عجب
 بر ایشان و میفرماید وَما يُعْتَرِزُ مِن مَّعْتَرٍ وَلَا تَنْقُصُ مِنْ عُسْرِهِ
 الا فی کتاب سَلَمَانَ عرض کرد که آیا در بدایه خبری روایت شد
 از پدران بزرگواران خود حضرت فرمود بی خبر داد من پدرم
 از حضرت صادق علیه السلام که خدا را دو علم هست یکی علم مخزون
 پنهان که احدی نمیداند او را غیر از خودش و از آن علم بدایه
 میشود و علمی هست که تعلیم کرده است بر لایکه در مولا ن پس
 دانایان از اهل بیت غیر تو از میدانند سَلَمَانَ عرض کرد که میخواهم
 از کتاب خدا تعالی چیزی پر و ن آوری که دلالت کند بر بدایه

فرمود خداوند عالم پیغمبر فرمود **قَوْلَ عَنَّهُمْ فَأَنْتَ يَا**
 یعنی اعراض کن از ایشان پس تو محل ملاست نیستی و آزاد و
 فرمود که خواست ایشان را پلاک نماید پس تفسیر داد و فرمود
وَذَكَرَ فَإِنَّ اللَّهَ كَرِي تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ لیکن عرض کرد
 بفرمادی تو شوم حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش
 که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که خدا تعالی وحی فرمود پیغمبری
 از پیغمبران خود که خبر ده فلان پادشاه را که در فلان وقت او را
 قبض روح خواهم نمود آن پیغمبر آمد و خبر را بر آن پادشاه رسانید
 آن پادشاه در روی تخت خود دعا کرد و تضرع و زاری نمود آنقدر
 که از تخت خود بزیافت و عرض کرد الهی آنقدر مهلت ده مرا که
 طفل من بزرگ شود و امور خودم را بر او گذارم پس خدا تعالی
 وحی نمود بموی آن پیغمبر که برو نزد آن پادشاه و او را خبر ده
 که اجل او را تا خیر انداختم و عشر او را پانزده سال دیگر زیاد کردم
 پیغمبر عرض کرد الهی تو آگاهی که من هرگز دروغ نگفتم ام خدا تعالی

فرمود تو پیغمبری آنچه من میگویم باید اطاعت نمائی پیام مرا برسان
و خداوند عالم سوال کرده میشود از آنچه میکنند پس حضرت رضا
علیه السلام بسلیمان فرمود در باب انکار بدشیشه بریودان
شده عرض کرد پناه میبرم بر خدایتعالی که بشیشه ایشان شده باشم
مگر ایشان چه میگویند فرمود ایشان گفتند که دست خدا بسته است
و مراد ایشان آنست که از امر عالم فارغ شده است و چیزی بعد
احداث نمیکند پس خدایتعالی در ردّ برایشان فرموده اند
غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعَنُوا بِمَا قَالُوا اِبْلَیْهَ مَبْطُوطَانِ یعنی
دست ایشان بسته شده باد و لعنت کرده بشوند بسبب آنچه گفتند
یعنی اقتراب ما بلکه دو دست خدایتعالی باز است و فرمود شنیدم
که وی از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام سوال نمودند از بد
فرمود که مردم چه انکار میکنند بد را و حال آنکه خدا امر کرده است
موقوف دارد تا حکم دیگر در حق ایشان بکند سلیمان عرض کرد خبر
نمیدی من که سوره اِنَّمَا أَتَرْتَاهُ در چه چیز نازل شده است

فرمود که ای سلیمان خدا مقدر میفرماید در شب قدر هر آنچه چاشد
از سال تا سال دیگر از زنده کردن یا میراندن یا خیر یا شر یا در
پس آنچه خدا در آن شب مقدر فرماید محموم است سلیمان عرض کرد
الآن فهمیدم فدای تو شوم پس زیاده بگو فرمود ای سلیمان
از اموری چند هست نزد حق تعالی که آنچه را میخواهی پیش می
آورد آنچه را که میخواهی پس می اندازد ای سلیمان بدو ستم که امیر المؤمنین
علیه السلام میگفت علم دو علمت علمی که خدا تعالی تسلیم کرده است
از ابر لایکه و پیغمبران خود پس البته آن خواهد شد و فدای تعالی
در دوزخ بر خود و ملائکه و پیغمبران خود ظاهر نمیکند و علمی هست
که نزد او تعالی مخزون است واحدی از مخلوقات را بر آن مطلع
نکردانیده و آنچه را که خواهد اثبات میکند پس سلیمان با نمون
از شید گفت من بعد از امروز انکار بدار و کذب آن نخواهم
کرد ان شاء الله تعالی بیان بر حسب ظاهر این
حدیث شریف اشکال است حضرت میفرماید علمی که خدا بر پیغمبران

و آنچه را که خواهد پس می
اندازد و آنچه را خواهد
میکنند

و لاکه تعلیم کرده البته او میشود و نیز فرموده خدا وحی کرد به پیغمبری
 که بفلان پادشاه بگو که در فلان وقت قبض روح او را خواهم کرد
 و بعد وحی رسید که آن پادشاه اعلام کن که پانزده سال بهمر
 او افزوده ایم و این اشکال بنظر بعضی مترجمین حدیث نیز آمده و او
 این قسم حل اشکال نموده است که وحی مزبور مطلق نیست بلکه در این
 معنی نبوده است که قبض روح او را میکنم هرگاه در حالت خود
 باقی بماند و تغییر حالت نکند و امثال این بسیار است مانند
 قول خدا تعالی **وَمَنْ يَفْعَلْ مَثَلًا مُّشْتَبِهًا فَرَّجَ آوَهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا**
فَیْهَا یعنی هرگاه توبه صحیح نکند و در حال خود باقی بماند
 پس جزای او جهنم است و میتوان گفت که وعید انشاء
 تهدید است نه اخبار حتی بعضی بر این رفته که تخلف از وعید
 مکرمًا جایز است و آنچه در این مقام بخاطر مؤلف
 فقیر غنم شد باینکه بهیچ وجه سبق نبودم نکته لطیفی است
 و آن این است که فرق است میان اینکه خدا به پیغمبر وحی کند

و خبر دهد که فلان شخص را در فلان وقت قبض روح خواهم کرد
 یا اینکه وحی کند یا و بگوید فلان وقت ترا قبض روح خواهم کرد
 پس اولی خبر است فی نفسه محتمل بر وقوع و لا وقوع و ثانوی
 انشاء است و امر است با بلاغ پیام خدا و ممکن است این
 امر برای تنبیه و تهدید آن شخص و بحجت حکمت و مصلحت باشد
 در صورت اولی که خدا پیغمبر بحکم حقم خبر دهد موافق این شد
 بداراجا و موقع نیست باین جهت یقیناً تا موجب تکذیب اخبار
 خدا نباشد ولی در صورت ثانی که خبر نیست و انشاء است
 تغییر و رفع بلا با تصدق و دعا ممکن است و موقع بداهت
 و هیچ وجه مستلزم کذب نخواهد بود زیرا که این وحی پیغمبر از جانب
 خدا خبر نبود بلکه امر و انشاء بود و مقصود مجرد ابلاغ چنانکه ظاهر
 علاوه بر این میتوان گفت خداوند علم با کائنات و مایکون را برین
 تعلیم کرده همه را موقوف و موکول بشیت مطلقه خود نموده
 یحی الله مایه و وثیقته فرموده و باین حالت وقوع بیا

منافات نخواهد داشت و مستلزم کذب نیست زیرا که خداوند
 با زبان حجج مردم خبر داده که با صدق و دُعا مثلاً رفع بلا میشود
 مگر اینکه بنسب وقوع خبر را بطریق حقم خبر دهد که آنوقت هرگز
 تخلف نمیشود زیرا که در صورت تخلف تکذیب بنسب لازم می آید
 چنانکه در علامت ظهور حضرت حجت صلوات الله و سلامه علیه بعض
 اخبار و علامات حتمی است و برخی محتمل بوقوع بدافع فقه و تبصر
 و بدالزوم قدرت مطلقه خداست که مادام شیئی بعالم شهود
 نیامده خدا را است بدو و بعد هم ممکن است محو و نفی او و تغییر
 او زیرا که خداست سبب کل ذی سبب و سبب من لا سبب
 و سبب الاسباب من غیر سبب و او است ترکوتم و کفر تخی و را
 از فواره بدائش در خنده در قراوشیت مطلقه خداست که در
 شریف فرموده اند فی قعره شمس قضی و این است منی معلق
 کردن جمیع افعال بسببیت خدا و وجه گفتن انشاء الله در جمیع کارها
 حدیث دوازدهم در جلد سیم بکار شکل المومنین

حدیث دوازدهم

صلوات الله عليه عن القدر فقتل له اثنتان عن القدر يا امير المؤمنين
 فقال سر الله فلا تقتوه فقتل له اثنتان عن القدر يا امير المؤمنين
 قال سحر عميق فلا تلجوه فقتل له اثنتان عن القدر فقال انفعتم
 للناس من رحمة فلا تمسك لهما وما ينكت فلا ترسل له
 فقال يا امير المؤمنين انا منذ ان عن الاستطاعة التي بها
 تقوم ونقعد فقال استطاعة تملك مع الله ام من دون الله
 قال فكت القوم ولم يحجروا جوابا فقال صلوات الله عليه
 ان قلمت انكم تملكونه مع الله فلكم وان قلمت دون الله قلمتكم
 فقالوا كيف نقول يا امير المؤمنين قال تملكونها بالذي ملكها
 ودونكم فان الله كم يحبها كان ذلك من عطائه وان سلبها
 كان ذلك من بلائه انا هو المالك لما تملككم والقادر لما عليه
 اقدركم اما تسعون يا يقول العباد ويسئلونه الاحول والاقوة
 حيث يقولون لا حول ولا اقوة الا بالله فسل عن ثوابها قال
 لا حول عن معصيته الا بعصمته ولا اقوة على طاعته الا بوعونه انتهى

موقوف گوید احادیث در باب قضا و قدر بسیار است و در مجله
 ثالث بحار رساله در جواب و سؤال اهل هوا از ابی الحسن ^{علیه السلام} ثانی
 علیه السلام نقل کرده در رد اهل جبر و تفویض و اثبات منزله بین
 المتزلزین بوجه اوسط هر کس بخواند یا بخارجوع کند و قیماً بعد
 دوازده اکتف رفت و فیها کفایه لمن تدبر و من تأمل
 فی هذه الاخبار و استمسک بها فی کج بحار الافکار بنحی من
 شبهات اهل النار و شرب من بحر لعنماء عذاباً فراتاً
 سائفاً شارباً و ان اردت دلوا تعترف به و اورشاء یحصل
 به الی اعتراف الماء من البئر لمعطلة هذه عطیة سکه یعون الله
 و مددت لك فيه ما تناول كل ما تطلب فی هذه المسئلة فخذ
 و كن من اشكرین فکلم من خایا فی زوايا لا تسعها القفا تر
 ولا تحو بها السخا طر و ذلك فضل الله یؤتیه من شاء فلا تقه
 عیناک عما اولیناک و لا تکن کن قصه فتح باب معلق ^{شع}
 فتحتر كما نخر من سلك هذا البحر لمطمع بغير سقیمه انیت و بلا مصباح

في ذلك المقام

كما تأخر من استاء فحفظه الطير أو تهوى به الريح في مكان
 صحيح قال بعض العلماء وأعلم أن هذه المسئلة أحد من السيف
 وادق من الثغر ضلت فيها اقوام وزلت في مزالها
 اقدام وفيها عبات صعبة لا تقطعها بسهولة الا تحته
 واهل بيته سلام الله عليهم ولذا حذر بعض العلماء عن الاكتماء
 والتعقّب فيجب فان اكنك سلوك هذه السبيل مبصيح انوارهم
 وميسر فتح بابها بمناجى احب اربهم ففهم الحال ونعم التوفيق
 والا فلا تكذب باللم تحط به علما ولا ياتيك تأويله وتوقف
 في مقام الأجمال في وسط الطريق عسى الله ان ياتي بالفتح
 واعرض عن الحبر والتفويض روى الصدوق
 رحمه الله في توحيده عن الصادق عليه السلام لا جبر
 ولا قدر وليكن منزلة بينهما فيما احدث اوسع ما بين استاء و
 الارض التي فيها الحق لا يعلمها الا العالم او من علمها اياه
 العالم انتهى وفي البصائر عن الصادق عليه السلام

ان حدیثنا صعب تصعب شریف کریم ذکوان ذکی و غیر
 لایحتمل ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن مطمئن قبل من
 یحتمله قال علیه السلام من شننا پس فهم مسئله
 امر بین الامرین تحقیق و درک فیض این بحر عمیق ممکن نیست که بتعمیم
 عالم که امام علیه السلام است یا یکیکه بواسطه امام علیه السلام
 باورسیده باشد و ایشان کسانی هستند که با فراست ایان
 و بنور خدا ناظرند باشیاء و همیشه از نواطن ائمه و اولیاء متصفین
 و مستنیرند از کلمات فلاسف و حکماء و برای ماسوای ایشان ^{مستفید}
 کافی است که معقّف شوند بر اینکه خداوند کارا با فعال جبر کرده
 و امر را بایشان تفویض نموده و تکلیف را بختیار فرموده پس
 و تفتیکه شخص بر سیل اجمال اینگونه اعتقاد کرد که خداوند کاران را
 در افعالشان مهمل و سر خود کند داشته و بر آن افعال ایشان را مجبور
 نکرده چنانچه حضرت رضا علیه السلام فرموده ان الله لم یطع
 باکراه و لم یعص نعلیه هو المالك لما کلّم و القا در لما اقدرهم

علیه پس باین عقیده خلاص میشود از هلاکت در عقاید باطله
 و تکلیف نیست بر او خوض و غور در هیچ غامره برای فکر و هوا
 نفس خود وقال الباقر علیه السلام الناس كلهم بهائم
 الا قليل من المؤمنين والمؤمن قليل و چون فهم دقیق و درو
 انگونه مسائل دقیقه و عمیق به کس میسر نبوده و نیباشد لهذا
 در برخی احادیث نسبت با غلبه ناس که لایق فهم این مرتب
 نباشند و نفس قویته و لکه را سخه ندارند در خوض این مسائل
 تحذیر و نهی فرموده اند و هر چند در این رساله سابقاً مطابق تحقیق
 شیخ الفقیه رحمه الله و سایر علمای اعلام با احادیث نئی مجامع
 دیگر قرار دادیم ولی برای اغلبی که آن قوه ندارند البته غور و غور
 در این مسئله حسنی ندارد و بهینکه که بطلان عقاید باطله و طرف
 افراط و تفریط و فساد جبر و تفویض را شخص فمید و در سیرامی
 ایستاد که غیر حیر و تفویض است کافی است و اکتناه لازم نیست
 ای کس عرصه سیرغ نه جولا که تست و اینهمه سعی و تلاش

و اطّاب تفصیل من در این کتاب برای این بوده و پیا شد
 که بطلان جبر و تفویض واضح و معلوم شود و شبهات مختلف
 که در این مسئله اسباب شبهه عامه می تواند بود بالمره رفع گردد
 و شخص بواسطه آن شبهات از جاده مستقیمه منحرف نشود و در
 راه بایستد تا برور با فاضله و مدد اولیاء حق بفهم حقایق و قوای
 آن موفق گردد تبصره قائلین بر جبر و تفویض در این
 پیش غالباً صاحب قوت و سلطنت بودند و بجهت غلبه دولت
 باطل رجوع و اعتناء بایل حق نداشتند و بدو مصباح و دلیل
 در این سبیل مظلم و تاریک راه می رفتند و رجوعی بایل حق نکرده اند
 پس در ورطه ظلمات شبهات افتادند هر وقت خواستند خدا را
 از نسبت معاصی و قبیح تتریک کنند مبتلا بتفویض شدند و خدا را
 در معنی از سلطنت خارج نمودند و از مخلوق و مصنوع خود مغرور
 داشتند و هر وقت خواستند قدرت مطلقه خدا را بکمکات
 ثابت نمایند تفهیده معتقد بجهت شدند چون قائم و بلند جاده و سطحی را

و راه وسط محمد و آل محمد علیهم السلام بودند از ایشان صرف
 نظر نمودند پس جاده وسطی را کم کردند زاهدان راه بریدی
 نبرد معذور است عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
 پس چون معتقدان جبر و تفویض دراز نمیش قوت داشتند
 و اهل حق ضعیف بودند پس برای بعضی اهل حق نیز از مراد و ده
 اهل باطل و مخالف آنها شبهات وارد شده چنانچه بعضی
 قضا را معنی حکم گرفته و گفته قضای خدا در افعال عب و مجر و حکم
 و امر و نهی است و آیه را شاهد آورده که قضا و آجا معنی حکم است
 قال تعالی و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و الله یقضی
 بینکم بالحق و قال انه قضی فی الافعال الحسنه من العباد
 یا لایمر بها و فی افعالهم القبیحه بالنهی عنها و از مخالفین
 که بر امامیه بعضی تشیع کرده و گفته اند امامیه گویند بعضی
 و قتل حسین علیه السلام مشیت و اراده خدا علامه گرفته شیخ
 صدوق علیه الرحمه در جواب این گفته لیس کذا نقول و لکن

نقول اراد الله ان يكون معصية العاصين خلاف طاعة المطيعين
 و اراد ان يكون موضوعا بالعلم بها قبل كونها ونقول اراد
 ان يكون قتل الحسين معصية له خلاف الطاعة و اراد ان
 يكون قتله سخطا لله غير رضاه و نقول اراد الله ان لا يمنع
 من قتله بالجبر والقدرة كما منع منه بالنهي و نقول اراد ان لا
 يدفع القتل عنه كما دفع الحرق عن ابراهيم و نقول
 لم يزل الله عالما بان الحسين عليه السلام سيقتل و نقول
 ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن هذا اعتقادنا في امية
 والآرادة و شيخ مفيد عليه الرحمة چنانکه در اوائل مجلده
 ثابث بجا نقل کرده بر این تفصیل اعراض نموده و گفته آله
 ذكره الشيخ ابو جعفره في هذا الباب لا يتحصل ومعانيه
 تختلف وتتناقض واستب في ذلك انه عمل على طواهي
 الاحاديث المختلفة ولم يكن ممن يرى النظر في تميز الحق
 والباطل ويعمل على ما توجب الحق ومن غول في مذهبه على

الاقاویل المختلفة وتقليد الرواة كانت حاله في انقصها و
 الى اخرها قال **حقیقه** چون در طریق حق شبها تی
 حادث شد پس ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین وقائدان طریق
 حق علامات فی نصب فرمودند که هر کس آنها را پیش نهاد کند و یا خیالات
 و قیاسات خود راه زود از طریق حق پر و ن نکردد و از صراط مستقیم
 منحرف نشود و باقتضای حکمت کامله این علامات امر مؤثر قرار دادند
 تا قطع الطریق بر آنها راه نیابد و آن آثار و علائم را محو نکند
 و مجمل صورت ظاهری نیز بر او قرار دادند که هر کس بآن اجمال معتقد
 شود و از راه معوج و طریق کج معرض و منحرف شود کافی باشد
 هر چند بقیق امر بین الامرین و کینه این مسئله پی نبرد
 و بمق منعی مستور رسد **ان فی ذلک لآیات للذین یتفکرون**
وقال علی علیه السلام فلو ان الباطل خلع من مزاج الحق
لم یخف علی المرء دین و لو ان الحق خلع من لبس الباطل
انقطعت عنه السن العائین و لکن یؤخذ من هذا ضعف و من

ضنّت فیز جان فنا کت یسوی شیطان علی اولیاءه و نیجی
 الذین سبقت لهم من الله احسنی انتی ولقد وقفت علی کلام
 کثیر من فحول العلماء و مقال جم غفیر من العرفاء و الحكماء اذا واصلوا
 الی هذه المنزلة خبطوا خبط عشواء و تاهوا فی حدها تیه عمیاء
 ما زدادوا بالتعمق فیها الا بعدا و ما اهدوا الیها رشدا
 بقیاسات عقل یونانی زرد کس ندوق ایمانی که بنطق کس
 ولی بودی شیخ سنت ابوعلی بودی و کم قلت للقوم
 انتم علی شفا حفرة من کتاب الشفا قلنا استهانوا
 فتوجینا فرغنا الی الله حتی کفی فماتوا علی دین رسوله
 و متنا علی ملة المصطفی * فکر به بود خود ای دل زرد دیگر
 درد عاشق شود به بد و ای حکیم دام سخت است که یار شود فضل خدا
 ورنه آدم نبرد صرغ ز شیطان جیم العلم ما کان فیہ قال حدّثنا
 و ما سوی ذاک تبیس الشیاطین و روی الصدوق رحمه الله
 بسنده ان رجلا مثل امیر المؤمنین علیه السلام عن القدر

فقال بحر عيق فلا تنج ثم سئل ثانية فقال عليه السلام طريقتي
 مظلم فلا تسلك ثم سئل ثالثة فقال عليه السلام سرائره
 فلا تنك وعن امير المؤمنين عليه السلام كما رواه في البحار
 انه قال في القدر الا ان القدر سر من سر الله او حر من
 حر الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله مختم
 بنجام الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه
 ورفع فوق شهادتهم لانهم لا يبالون بحقيقة الربانية ولا
 بقدره الصمدانية ولا بغطته النورانية ولا بغرة الوحدانية
 لانه بحر زاخر موج خالص لله عز وجل عمقه ما بين السماء
 والارض عرضه ما بين المشرق والمغرب انودا كالليل
 الله اس كسير اسحات والبحيتان يعلوا مرة وينفل
 اخرى في قعره شمس تضيئ لا يغيب ان يطلع عليها الآلوا
 الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاها الله في حكمه ونازعه في سلطانه
 وكشف عن سره وستره وباء بنصب من الله واما وجهه بنم

و بش اصریر حقیقه در سئله قضا و قدر و جبر و
 تنویض بعض عقائد فاسده هست تا شخص از معتقدان مذهب نشود
 با فطرت سلیمه باور نیکند که ذی شعوری بآن مذهب معتقد گردد
 یکی از مجرّه یکی از عدلیّه گفت آیا تو راضی غیثی آنکس که صغیر
 خلق کرده است ربّ تو باشد او در جواب گفت لا والله راضی
 نیشوم که عبد من باشد و منقول است روزی ثمامه
 و ابوالقاهیه در مجلس با مومن حاضر بودند ابوالقاهیه از مومن
 خواش کرد اذن بدهد با ثمامه مناظره نماید و ابوالقاهیه انجیزه
 بود پس ابوالقاهیه دست خود را حرکت داد و گفت این دست را
 که حرکت داد ثمامه که از عدلیّه بود گفت آنکس حرکت داد که مادرش
 زانیه است پس ابوالقاهیه گفت یا امیر المؤمنین در مجلس تو آشکارا
 ثمامه من فحش میگوید ثمامه گفت ای وای بر تو که مذهب خود را
 ترک کردی زیرا که بعقیده تو خدا دست ترا حرکت داده
 پس بچسب غضب کردی حال آنکه خدا را مادیت ابوالقاهیه

در جواب عاجز ماند در انوار نهایه و روی انوار
و غیره عن محمد بن علی السکری بسنده قال ان رجلاً
قدم علی النبی فقال رسول الله ۛ اخبرنی عن اعجب شیئی
رایت فقال رأیت قوماً ینکحون اہلہم و بناتہم و اخواتہم
فاذا قیل لہم لم تفعلون قالوا قصاؤنا علینا و قدرہ
فقال النبی ۛ ینکحون فی امتی اقوام یقولون مبشلاً معالمتہ
اولئک مجوس امتی و چون بضرورت دین باید خدا را
از قبایح تنزیہ کرد و با عفت و مجترہ فاعل بمنہ قبایح خداست پس
مجترہ ناچار شدہ در اینکه بگویند قبحی در عالم نیست و حسن اشیاء
عقل نیست و بعضی کہ دیدہ وجود قبیح را نمیتوان بالمرہ انکار کرد گفتہ است
قبح در عالم هست ولی نسبت بحد قبح نیست چنانچہ مثلاً جائز است
معصیت را خود خلق کند و بدون اینکه عباد را قدرتی و تأثیری
در فعل معصیت باشد با وجود این بہت فعل معصیت بہتم برود و با
خدا بکند و قباحی برای خدا نیست لایسئل عما یفعل و ہم یسئلون

و حال آنکه بنا بر حقیقت آنها چه فرق بست با این افعال که خدا از آنها
 مسئول نبوده عباد مسئول شوند علت مسئولیت ناس حلیت
 معتزلی نیز گوید خدا را در افعال عباد تا اثری و قدرتی و صنعی نیست
 و آنها در حقیقت خدا را از ملک خود معزول میدانند و هر کس خواه
 از تفصیل این عقاید مطلق شود رجوع کند بکتاب حقائق الحق تا صحن
 نور الله بیشتر ی که در آن کتاب اولاً تحقیقات مرحوم مغفور علامه
 از پنج الحق نقل کرده و بعد مقادله فضل بن روزبهان و اقوال
 اشاعره و معتزله را ثبت نموده و بعد خود قاضی جواب از آنها
 داده چند فقره من باب نمونه نقل میکند **قال المصنف**
 ای العلامة رفع الله درجته فی نهج الحق اتفقت الامامية
 والمعتزلة علی انما فاعلون وادعو الضرورة فی ذلك فان
 کل عاقل لا یشک فی الفرق بین الحركات الاختیاریة و
 الاضطراریة و ان هذا حکم فی عقل کل عاقل مرکوز بل قلوب
 الاطفال والمجانین فان الطفل لو ضربه غیره باجرة مؤلمة فانه

يُزَمُّ الزَّامِي دُونَ تَمَكُّنِ الْأَجْرَةِ وَلَوْلَا عِلْمُ الْقُرْورِيِّ بِكَوْنِ
الزَّامِي فَاعِلًا دُونَ الْأَجْرَةِ لَمَا اسْتَحْسَنَ ذِمُّ الزَّامِي دُونَ تَمَكُّنِ
الْأَجْرَةِ بَلْ هُوَ حَاصِلٌ فِي الْبَهَائِمِ قَالَ أَبُو الْهَيْذِلِ حَارِثُ بَشَرٍ عَقْلُ
مَنْ بَشَرٌ لَئِنْ أَتَيْتَ بِهِ إِلَى جَدْوَلٍ كَبِيرٍ فَضَرَبْتَهُ لَمْ يَطَاوِعْ
عَلَى الْعُبُورِ وَإِنْ أَتَيْتَ بِهِ إِلَى جَدْوَلٍ صَغِيرٍ جَاوَزَهُ لَئِنْ فُرِقَ
بَيْنَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَبَشَرٍ لَمْ يَفِرْقَ بَيْنَهُمَا فَحَارَّةٌ عَقْلٌ مِنْهُ وَكُنْتُ
الْأَشَاعِرَةَ فِي ذَلِكَ وَقَالَ فَضْلُ بْنُ رُوَيْبَهَانَ بَعْدَ نَقْلِ
قَوْلِ الْعَلَامَةِ رَهْ نَذِيبُ الْأَشَاعِرَةِ أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ الْآخِرَاتِ
وَأَقْوَمُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَحْدًا وَلَيْسَ لِقُدْرَتِهِمْ تَأْثِيرٌ فِيهَا بَلْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
أَجْرَى عَادَتَهُ بِأَنَّهُ يُوجِدُ فِي الْعَبْدِ قُدْرَةً وَاعْتِبَارًا فَإِذَا لَمْ يَكُنْ
هُنَاكَ مَانِعٌ أَوْ جَدْفِيهِ فَعَلَهُ الْمُقْدُورُ مَقَارِنًا لَهَا فَيَكُونُ فِعْلُ الْعَبْدِ
مُخْلُوقًا لِلَّهِ تَعَالَى أَبَدًا وَاحِدًا مَأْمُومًا وَكُتُوبًا لِلْعَبْدِ الْمُرَادِ بِكُسْبِيَّتِهِ
مُقَارِنَةً لِقُدْرَتِهِ وَارَادَتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ مِنْهُ تَأْثِيرٌ أَوْ
يَدْخُلُ فِي وَجُودِهِ سِوَى كَوْنِهِ مَحَلًّا لَهُ وَهَذَا مَذْهَبُ الشَّيْخِ أَبِي الْحَسَنِ

الاشعري فافعال العباد الاختيارية على مذهب تكون مخلوقة
 لله تعالى مفعولاً للعبد فالعبد فعل وكاسب والله خالق
 ومبدع الى ان قال وهذا شيء لا يستبعد العقل فان الاسود
 هو الموصوف بالتواد والتواد مخلوق لله تعالى فلم لا يجوز ان
 ان يكون العبد فاعلاً ويكون الفعل مخلوقاً لله والمعتبرة
 اضطربهم شبهة الى اختيار مذهب ردي وهو اثبات تعدد
 السالطين غير الله في الوجود وهذا خطأ عظيم قال القاضى
 نور الله بعد نقل المتن والشرح لمطوريين اثبات القدرة
 بدون التأثير من تخيف القول واما الكعب فقد اكتب
 من التحق والفساد ما لا يخفى واما ما ذكره بقوله فمن الضياء
 فنقول انما فاعلون الى آخر فهو كاذب فيه كيف دسهم
 بان الفعل من الله تعالى والكعب من العبد ولو سلم اطلاقهم
 الفاعل على العباد فالتأثير يتجوزون به عن معنى الكعب والمحلية
 ولا يريدون به معن واستحقاق الذى هو الالهياد والاصدا

الذي يتعارفه اهل الانسان واما ما ذكره من ان الافعال
 التي يظفر صدورها عن العباد لا يتبع العقل ان يكون صادرة
 في الحقيقة عن الله تعالى مقارنا لقد رتبنا في توجيه عليه انه يتضمن
 انكار البديهي الظاهر المشابه لكل احد صدورها عن العباد
 وارتياب نسبتها الى الله تعالى على طريقة الرحيم بالغيب والزمي
 في الظلام فكيف لا يكون مستبعدا واتي دليل قطعي واقناعي
 ظني قائم على خلاف المشابه الظاهر حتى يكون دافعا لاستبعاد
 العقل وبهذا ينظر وتبينه بالاسود فان السواد قائم عليه
 وقوعه عليه فلا وجه لتباسبه الى الافعال القائمة بالعباد بمعنى
 صدورها عنهم كالاكل والشرب كما قريناه ولما ترمى اليه
 العدل يحكون بان السواد والبياض ونحوهما من الاعراض
 فعل الله تعالى والاكل والشرب والزنا والسرقة ونحوها
 من فعل العبد واما ما ذكره من ان اهل العدل اختاروا
 مذمبا رديا هو اثبات تعدد الخالقين فهو كلام مبهم اذا كشف

غطاؤه ظهر جوده ما اختاروه وذلك لأن الردى اثباتاً
 تعدد الخالق القديم الذي لا يكون مخلوقاً لله ابتداءً واولاً
 كما يلزم الأشاعرة من القول بزيادة الصفات القديمة وآما
 اثبات الخالق اسما حدث الذي يكون ذاته وحيوته وقدرته
 وتكليمه وصور صفاته وكماله مخلوقة لله تعالى كما هو شأن العبد
 على رأى أهل العدل فلا رده فيه بل فيه جوده تترى الله
 تعالى عن كونه فاعلاً للقبائح والفواحش المنسوبة الى العبد كما
 مر مراراً انتهى ما في احقاق الحق جواب قاضى رأى
 شريفه نير مؤيد است که میفرماید ام جعلوا لله شركاء خلقوا
 كلفه فتشبه الخلق عليهم قل الله خالق كل شئ وهو الواحد
 القهار زیرا که عدلیه هرگز قائل و معتقد نیست بخالقى که خلق
 کند مانند خدا و این عقیده البته شرک و منافى توحید حق است
 چه خلق عباد بتنى بقدرت حق و افاضه خداست ولى خلق خدا
 بقدرت مطلقه مستقلة خود پس اینگونه خلق چگونه از مخلوق متفصل است

و آن خلق با این خلق فرق زیاد دارد پس نه آن قسم خالق را بعد
نسبت میتوان داد و نه این قسم خالق را که بسته بچول و قوه
غیر است بعد نسبت میتوان داد مؤلف گوید

از علماء اسلام قدام و بنحین و فلاسفه را تکفیر کرده اند که ایشان
خود کو اکب و افلاک را فاعل و مؤثر مستقل میدانند و بعضی متکلمین
از اهل اسلام نیز که بزعم خود اثبات تأثیر آنها را منافی تأثیر
و قدرت مطلقه خدا قلمیده در استخلاص از این شبهه همان قول علامه
اختیار نموده و گفته هیچ وجه در خود کو اکب قوه و تأثیری نیست
بلکه آنها علامتند حتی اثر آفتاب که رنگ بشره شخص را آسکایه
میدهد و میوه و حاصل را نفع میدهد منکر شده گفته اند آفتاب فی حد
ذاته هیچ وجه تأثیری ندارد چنانچه تأثیر احراق نار و سیر کردن
نار و آب از کسکی و عطش نیز منکرند و گویند همه اینها از خداست
و آفتاب و نار و آب خود اثری ندارد و حال آنکه قائل شدن
بتأثیر آنها منافاتی با قدرت مطلقه خدا ندارد چه در صورتیکه ذات

و حیات و اثر و قدرت و تکلیف همه اینها از خدا باشد اینها در مضاف
 قدرت خدا قدرتی ندارند پس قدرت و تاثیر اینها نیز راجع به قدرت
 خداست و هر کمالات با قدرت مطلقه خدا ندارد **قال تعالی**

اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ اَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَ اَمْ سَخْنُ السَّحَابِ قَوْلُكُمْ **وَقَالَ**
 اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ اَنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ اَمْ سَخْنُ الزَّارِعُونَ كُنُوزُهُمْ
 يَجْعَلُهَا سُحَابًا **وَقَالَ اَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ اَمْ اَنْتُمْ**

اَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْمَزْنِ اَمْ سَخْنُ الْمُنْزِلُونَ كُنُوزُهُمْ يَجْعَلُهَا اُجَابًا

میسبیدی در شرح و دیوان گوید بعضی میگویند موش در وجود

غیر خدا نیست لکن گفته اند بر آن جاریست که سیری در عقب

مان خوردن خلق کند و قاصران پندارند نان سبب سیری است

و این طایفه اگر گویند عبد را هیچ قدرت نیست جبریه اند

و در باب سیم صد و نهم از قوایست **اما العارِفُونَ مِنْ**

اهل الله فلا یرون ان الله قدرة حادثة اصلاً لیكون عن فعل

شیئی **و** اگر گویند عبد قدرت دارد اما قدرت او تاثیر در اهل

ندارد اشاعره اند و ایشان گویند عبد مخلوق حق است و مکسوب
او یعنی مقارن قدرت اوست انسی

مؤلف گوید باین شبهاست بعضی در افعال طایفه و ادویه
و تأثیرات و نظرات کواکب نیز با شکل افتاده چنانچه در قول
خدا تعالی قُلْ تَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَوْتِ و قول تعالی
وَأَوْتَخِلْ مِنَ الطِّينِ و قول تعالی تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
و شیخی الموتی و قول تعالی قَفْظُ نَظَرَةٍ فِي النُّجُومِ فقال فی
سقیم پس بعضی ناچار در این مقامات بهمان قول اشاعره قائل
شده و گفته برای اینها که مظهر تأثیرات حقیقه بیوجه در این کارها
قدرتی و تأثیری نیست بلکه عادة الله بر این جاریست که افعال خود را
از این محلها ظهور دهد و این تأثیرات همه از خداست بدون خلقت
باین محلها مثلاً عادة الله بر این جاری شد که در طلوع این کواکب
و قریب بعضی آنها با بعضی و بنسب بعضی از بعضی خداوند تأثیری
ظاهر کند بدون اینکه کواکب را فی نفسها تأثیری باشد پس

نه كواكب را بالمره بايد بي اثر دانست و نه آنها را في نفسها مؤثر
 بلكه جميع تأثيرات آنها را بايد راجع بخدا نمود و في دعاء
 رؤية الهلال في الصبيحة السجادية ايها الخلق الميطع اليها
 السميع المرتد في منازل التقدير المتصرف في فلك التبير
 آمنت بن نوربك الظلم و اوضح بك البهم و جعلك آية
 من آيات ملكه و علامته من علامات سلطانه الدعاء
 و في دعاء يوم الجمعة سلام عليك ايها الشمس الطالعة
 و النور الفاضل البقي الدعاء و في الاقوال النجاة
 و ما حسن قول بعض المحققين انه يلزم على قول الرازي و من تابعه
 من المجترة ان يكون قولهم نحو قول النصاري في عيسى بن
 مريم و النصيرية في علي بن ابي طالب لان عملاء النصاري
 و النصيرية ما كان يخفى عليهم ان الله سبحانه غير مبطل عيسى
 و علي عليه السلام نعم رآوا ان الافعال الصادرة منها خاتمة
 طريق البشر فنبهوا اليها من فضل الله تعالى و عبدا و افعالا

تلك الأفعال وغلطوا في التسمية وهذا هو قول الرازي ومن
 وافقه في أنه لا فاعل سوى الله تعالى فانهم يلزمهم تصديق
 المتضاري والتفسيرية في أن أفعال عيسى عليه السلام وأفعال
 علي عليه السلام فعل الله والفاعل لها هو الله الذي يستحق العبادة
 وقال الغزالي في إحياء العلوم ولا يجري في الملك و
 الملكوت طرفة عين ولا فتنة خاطر إلا بقضاء الله وقدره
 وأرادته ومشيئته فمنه الخير والشر والنفع والضر والاسلام
 والكفر والعرفان والشكر والفوز والبخس والغواية
 وصاحب كثاف که از معتبرین علماء علمه است در کتاباتی
 کویده فاما الجيرة فان شیوخا کفروهم وقاضی القضاة
 از شیخ ابو علی حکایت کرده که او کفته اجمعی کافر و من شکست
 فی کفره فهو کافر و از فرق مجرّه تعجب است که باهمین
 تصریحات در کفر مجرّه رخصتی و شیخ ابو علی را باز مستحق حجت
 می شمارند و با این حالت نمیدانم چرا امامیه را دشمن میدانند

و حال آنکه هیچکدام از ارباب مذاهب اربعه از شافعی حنفی
و حنبلی و مالکی باینهمه اختلافات در برخی مسائل فقهیه و علمیه نگذردند
از اهل جهنم میدانند و دشمن نمیدارند اگر این کدورت و عناد
محض برای بعضی اختلافات است و حال آنکه قرآن یکی یکی پیغمبر
یکی و دین اسلام یکی پس چرا با صاحبان هیچیک از آن
مذاهب سخت عداوت نمایند فقط با این فرقه عداوت میکنند
و اگر برای حرفهای بی اخذ و بی قاعده بعضی عوام نادان و
جهال است که هرگز علما و رؤسای دین را تجویز نکرده و از آن
خرافات منع صریح نموده اند پس چه جای عداوت با خواص است
و حال آنکه آن قسم جهال میان ایشان هم هست که انظار و عدوت
با آل پیغمبر و اهل بیت نمایند بیک مرکز علما و خواص ایشان قصد
آننانستند حقیقه جنگ هفت و دو دولت همه افتد
چون ندیدند حقیقت را نه زدن این طایفه و تطویل قول و قبل
تا ما از عدم اطلاع بهتر امر بین الامرین ناشی شده و اگر

خودشان میکنند

العیاذ بالله

کسی در افعال عباد حقیقت امر را بداند و توفیق فهم این مسئله را
 گاهی دریابد در افعال انبیاء و اولیاء و ملائکه مدبرات و تاثیرات
 کواکب و سموات و غیره تاثیر اشکالی برای او باقی نماند
 و اگر حقیقت مسئله را در افعال عباد بر نخورد و حالی نشود البته
 در آنها تیر مشبه خواهد بود پس در حالتیکه شخص منکر اثری
 و جبری و معتزلی است ممکن است در بعض مقامات نفهیده^{تفاوت}
 ایشان متعقد شود و بهمان قول جبری یا معتزلی قائل شود پس
 خلاصه مطلب حقیقت مقام این است که در عالم امکان تحت
 قدرت مطلقه خدا از هر جاعلی و قدرتی و اثری بروز کند هرگز
 از آنجا منکر آن فصل و قدرت و اثر نباید بود و آن قدرت و اثر
 خلقی را از مظهر سلب نباید کرد و قدرت و هیمنت خدا را مافوق
 آنها دانست و این تاثیرات که ناشی از قدرت خداست ارجح
 بنده کرده باید گفت چون وجود و ذات و قدرت ممکن^{است} بنده خدا
 پس تاثیرات او نیز تا مارجع بقدرت و تاثیر خداست که در^{شکل}

ناشی از فصل

قدرت خدا ممکن برای مخلوق قدرتی متصور نیست بالله التراب
 وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ وَلَا يُؤْثِرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ و هر کس
 بمطالب این کتاب مِنْ الْبَسْطِ وَإِلَى الْخَتْمِ رجوع
 کند از برکت انفس قدسیه اجداد طاهرين سلام الله عليهم
 امیدوارم از جاده حق دور نزود و بحق مطلب فائز شود
 پس نه از تاثیر آفتاب و ماه باید متوجس شد و نه از ثمان و آبار
 منکر گردید و نه در فواید و منافع ابر و باران و تاثیر حرکات
 مختلفه آسمان اشکالات کرد که همه این تاثیرات تحت قدرت
 و مشیت خداست قَالَ تَعَالَى وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ
 بِيَمِينِهِ وَقَالَ لَا تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ لَعَلَّكَ تَكْفُرُ و لا
 سابق الثمار و این است تا خداوند خطاب يَا نَارُ كُونِي
 بَرْدًا باتش میکند يَا بَرَاءِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرْد و سلام میشود
 و هر وقت بخواد از ثمان و آب اثر سیر را بردارد ممکن است
 همه را کر سنه و عطشان بگذارد و از فواید هر وقت بخواد اثر

قطع را بکیرد مثلثا کارد در دست حضرت ابراهیم در دج
 اسمعیل بی اثر باشد که این تأثیرات تفویض نیست در باب
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَاكَ آيَاتٍ
 اَوْ خِشْنَا لَكَ وَدَر بَاب ملائکه و اولیاء میفرماید
 وَلَا يَكُونُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَكُونُ مَوْتًا وَلَا حَيٰوةً
 وَلَا نُشُورًا بَلْ عِيبٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَفِهُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ
 بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ و این اثر توحید که بحری است باین تنزیه و توفیق
 و باین تعطیل و تشبیه مجرّه در معنی شبّه است که افعال ممکنات را
 بغیب الغیوب ذات اسناد داده و خدا را باوصاف خلق مضاف
 نموده اند مفوضه هم که خواسته است تنزیه نماید تعطیل قائل شده
 و خدا را از ملک خود مغزول دانسته و حقّ مسئله در خلاف اینها
 و ایرادات هر کدام از اینها بذهب دیگری وارد است ولی
 هر کس بترامرین الامرین واقف شود از همه این شبّهات
 و ایرادات برای او مخلصی خواهد بود وَاللّٰهُ الْوَقِيُّ وَالْعَزِيزُ

و از جمله اشکالاتی که بعضی محدثین ایراد کرده یکی این است
 اگر خداوند علم بفعل عبد داشته واجب الصدور است و اگر
 علمش تعلقی مکروه متنع الصدور است پس عبد را باین حالت
 اختیار نمی شود جواب آنست که علم علت نیست و هر چند خدا
 بفعل عبد قبل از وقوع علم دارد ولی علم او بطور و طرز واقع
 می باشد اعنی مسبوق ببادی وقوع اراد اک عبد و قدش
 و ارادتش و غیر ذلک زیرا که چنانکه فعل او را علم دارد ذات
 و صفات او را هم علم دارد پس علم دارد که زید کتابت خواهد کرد
 بقدرت و ارادت و اختیار خود و در واقع زید یا کتابت
 کند یا نکند دانستن صورت واقع آن قبل از وقوع علت وقوع
 او نخواهد بود و نعم یا قیل علم ازلی علت عصیان کردن
 زودعت از غایت جمل بود و بدانکه امر بین الامرین بخو
 ترکیب از جبر و اختیار هم نیست مانند میان بودن آب فاتر
 مرکب از آب بارد و حار و شریک قدرین هم نیست چه قدرت

عبد نه معادل و نه قدرت حق میستواند بود نه مقابل و ضد آن
 بلکه این قدرت از جمله آثار آن قدرت است که در جنب آن
 بودی و نمودی ندارد و ما رَمِيتْ اِذْ رَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
 رَمَى پس امر بین الامرین سریت مابین و ما
 رَمِيتْ اِذْ رَمِيتَ و همچنین مابین تَتَوَفَّيْكُمْ مَكَاتِ الْمَوْتِ
 وَ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا بِأَنَّكَ أَنْفَخَ فِي صُورِ الْأَنْفُسِ
 هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ مِيفْرَايِدْ وَ درین
 ای که میکائیل مَوکَلِّ بر رزاق است هُوَ الرِّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْيَتِيمِ
 مِيفْرَايِدْ و این افعال هر چند فعل باشد ولی راجع بحق است
 که از عبد ظاهر شده و میشود در تَوْحِيدِ صُدُوقِ ه
 از جناب امیر علیه السلام در ضمن حدیث طویلی روایت کرده
 که آنحضرت فرمود فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ
 کَيْفَ يَشَاءُ وَ يُوَكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ أَمَا لَكَ الْمَوْتُ
 فَإِنَّ اللَّهَ يُوَكِّلُ بِخَاصَّةٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَ يُوَكِّلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

خاصة من شاء من خلقه والملئكة الذين سمعوا ثم الله عز وجل
 بخاصة من شاء من خلقه يذرا لا نور كيف شاء وليس كل
 العلم يستطيع صاحب العلم ان يفهمه لكل الناس لان منهم
 القوي والضعيف ولان منه ما يطاق حمله ومنه ما لا يطاق
 حمله الا ان يسئل الله له حمله واعانه عليه من خاصة اوليائه
 واما كيف ان تعلم ان الله هو الحي والميت وانه يتوفى
 الانفس على من شاء من خلقه من تشكته وغيرهم قال
 ابي الراوى فرجت عنى فرج الله عنك يا امير المؤمنين ونفع
 الله المسلمين بك ودر اين معنى در شرح معنى اوليائه
 حديث مفصل از آنحضرت در احتجاج روايت کرده است
 تبصرة في شرح الحقيقة للسيدة قال بعض العلماء
 المشية والارادة قد يخالفان المحبة كما قد يزدن شيئا
 لا نلتذه كما يحجته وشرب الدواء الكريه الطعم فكذلك بما
 انقلب مشية الله وارادته عن محبته ورضاه انتهى

آخوند ملا حسن فیض ره در کتاب حقایق کویہ الرضا والکرامۃ
 متضادان اذا وردا علی شئی واحد علی وجه واحد وليس
 من التضاد فی شئی واحد ان یکره من وجه ویرضی به من وجه
 اذ قد یبوت عدوک الذی هو عدو لبعض اعدائك و یباع
 فی اهلک فستکرمه موته من حیث انه مات عدو عدوک و ضل
 من حیث انه مات عدوک و كذلك السیئة لما وجهان
 وجه الی الله عزوجل و تعلق مشیئة و ارادته بفعل العبد بقا
 لاختیاره و وجه الی العبد من حیث انه کسبه و وصفه
 و علامته کونه ممقوتاً عند الله و بغیضاً عنده حیث تسلط علیه
 اسباب البعد و المقت و خذلانه فی من هذا الوجه منکر و یحیی
 قال و لیس هذا علی قوم حتی رأوا و استکوت علی المنکرات
 مقاماً من مقامات الرضا و سئوه حسن الخلق و هو جهل محض
 الی ان قال ان الشر و النجیر داخلان فی المشیئة و الارادة و لکن
 الشر مراد مکروه و النجیر مراد مرضی به و شیء لذلك کل ما

بیکره من وجه و برضی به من وجه و نظار ذلك لا تحصى وقد
 غلط قوم من الباطلین و زعموا ان المعاصی و الفجور و الکفر من
 قضاء الله و قدره فحجب الرضا به و هذا جهل بالثاویل
 و غفلة عن اسرار الشرع و انکار المعاصی فقد تعبد الله به
 عباده و ذمهم علی الرضا بها قال تعالی رضوا بان يكونوا
 مع الخولاف و طبع علی قلوبهم و فی انجیر المشهور من
 منکر او رضی به فکانه قد فسد و فی آخر لوان عبدا
 قتل بالشرق و رضی بقتله آخر فی المغرب کان شرکة فی قتله
 حقیقة بعض محققین کلمة قدرت بمعنی قوت و توانائی است
 و توانائی بر صفتی و حالتی اطلاق کنند که فاعل را نظر بفعل و ترک
 هر دو باشد مثلاً گویند زید تواند که کتابت کند بنا بر اینکه توان
 کتابت نکند و نمیگوید آتش تواند بوزاند برای آنکه آتش
 نمیتواند که بوزاند پس قدرت امکان صدور فعل و ترک
 باشد نظر بفاعل بطریق تساوی و رجحان احد بهلا محاله محال
 محال

میباشد بر تخی که آزاد اعی گویند یعنی باعث بر فصل یا ترک و یا
 او متصور فاعل باشد پس قدرت تا وی طریقین است که تقار
 علم و شعور و در تمیز فاعلیت مرتجی بر فعل یا ترک لازم است پس
 مطلق مقارنت شعور در مقذور بودن فصل کافی نیست و الا
 بایستی که حرکت ساقط از کنار بام حرکت اختیاری بودی
 بلکه شعور بمرتج از مبادی فعل است تا فعل اختیار می باشد
 و قدرت باین معنی مقابل اضطرار و ایجاب بود و اما اراده
 پس او حالتی بود که فاعل را حاصل شود بعد از تصور منفعت یا مصلحت
 که داعی عبارت از آن است با ارتطاع موانع و آن حالت را غم
 نیز خوانند و اراده با شوق و شهوت هم ماده اجتماع دارد
 و هم ماده افراق بسبب آنکه گاه باشد که اراده بدون شوق
 و شهوت باشد چنانکه در تناول دوائ تلخ و نداوای موملم قطع
 دندان و قطع عضو و گاه باشد که شوق و میل و شهوت
 میشود بدون اراده چنانکه در تناول اشیاء مضره و محرمة

مردیضان و پرسیزکاران را و علم مقدم است و قدرت
 بدون علم و شعور نمیشود و او مقدم است بر اراده و تحقیق کفایت
 اراده موقوف است بر ترجیح احد طرفین افضل و ترک و ترجیح
 موقوف است بر حصول علم بوجود مصلحت و ارتفاع مفیده از
 غایت است بفعل و فی حدیث الرضا علیه السلام
 یونس تعلم ما المشیة قال لا قال بی الذکر الاول
 تعلم ما الارادة قال لا قال بی العزیمه علی ما یشاء
 تعلم ما القدر قال لا قال بی الهندسه و وضع الحدود
 من البقاء و الفناء السحدیث و اول مراتب ذکر
 شی را مشیت گویند و غم بفصل را اراده و تعلق فعل
 بر بند و حدود شی را قدر گویند و اتمام آنچه مقدر میشود
 قصاست مثلاً بنجار چوبی بردارد و او را تقصیر کند
 و اندازه سریر در طول و عرض و او را تنظیم و تمام نماید قصا
 بر او اطلاق میشود فقضین سبع سموات مرتبه آخری است

که بعد از او بدین شود و امضا متعقب قصاست که او اظهار می است
 مبین لعل شروع الاسباب و عجب است از بعضی که
 اراده را از صفات ذاتیه شمرده و معنی علم گرفته و حال آنکه
 این معنی مخالف نصوص صریحه باشد و باین معنی نه عرف مساعد
 دارد و نه لغت چنانچه سلب علم از ذات صحیح نیست ولی سلب او
 صحیح است قال تعالی لم یروا الله ان یظہر قلوبہم پس
 اراده از صفات فعیلیه و غیر علم است و در گوهر مراد گوید
 اراده در واجب تعالی نیست مگر علم مبسوطی و همچنین کرامت
 مگر علم مفیده و علم نیست مگر عین ذات و گفته است اراده
 واجب بر دو گونه است اراده اجمالیه و اراده تفصیلیه
 اراده اجمالیه عین ذات است و اراده تفصیلیه از باب
 غریبه افعال است و حادث در وقت صدور افعال پس
 صفت فعل باشد نه صفت ذات و آنچه در احادیث آمده این
 صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که اراده از صفات فعل است

و حادث بخود فصل چنانکه در اصول کافی و کتاب توحید
و کتاب عیون سینا در حدیث مناظره جناب مقدس رضوی
علیه و علی آباء اسلام با سلیمان مروزی محمول بر اراده
تقصیلیه است و آنچه حکماء گفته که اراده واجب تعالی عین
ذات است مراد ایشان اراده اجمالیه است که صفت ذات
و توهم منافات نیست انتہی مؤلف گوید

ما بین اراده و علم معنی یون بعید است و نزد علماء محققین
که تابع احادیث اهل بیت میباشند اراده و مشیت از صفات
فعل است نه ذات و هر دو حادث نه قدیم *

فی الکافی عن عاصم بن حمید عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت لم یزل الله مریداً قال ان المرید لا یكون الا المراد
مع لم یزل الله عالماً قادراً ثم اراد و فیہ ایضاً
عن بکیر بن اعین قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام
اعلم الله و مشیتة بما مختلفان ام متفقان فقال لعلم

ليس هو اشية الا ترى انك تقول فعل كذا انشاء
 ولا تقول فعل كذا ان علم الله فتوكل انشاء ^{ليل}
 على انه لم يشأ فاذا شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله
 سابق لشيء وفيه عن صفوان بن يحيى قال قلت
 لابي الحسن عليه السلام اخبرني عن الارادة من ان يخلق قال
 فقال الارادة من ان يخلق لتفسير وما يبدو ولم بعد ذلك من الفعل
 وانا من الله تعالى فارادة احدا لا غير ذلك لانه لا يروى
 ولا يتم ولا يتفكر وهذه الصفات منفية عنه وهي صفات الخلق
 فارادة الله لفعل لا غير ذلك يقول له كن فيكون باللفظ
 ولا نطق بان ولا يتم ولا تفكر ولا كيف لذلك كما انه
 لا كيف له وفيه ايضا قال ابو جعفر محمد بن يعقوب
 الكليني رحمه الله جملة القول في صفات الذات وصفات الفعل
 ان كل شيئين وصفت الله بهما وكانا جميعا في الوجود ^{لك}
 صفة فعل وتفسير هذه الجملة انك تثبت في الوجود ما يريد

و ما لا يريد و ما يرضاه و ما يخطه و ما يحب و ما يبغيض فلو كان
 الإرادة من صفات الذات مثل العلم والقدرة كان لا يريد
 ما قضا لتلك الصفة ولو كان ما يحب من صفات الذات كان
 يبغيض ما قضا لتلك الصفة الا ترى اننا لا نجد في الوجود ما
 لا يعلم و ما لا يريد عليه وكذلك صفات ذاته الا ترى اننا
 بقدره وعجز ذاته ويجوز ان يقال يجب من اطاعه و يبغيضه
 و يوالي من اطاعه و يعادي من عصاه و انه يرضى و يخطه و يقال
 في الدعاء اللهم ارض عني و لا تخط علي و توفني و لا تغاوبي
 انتهي حقيقة جمهور امامية و معتزلة و حكا و متفق اندر انكم
 حسن و قبح افعال عقلی است و اعتقاد اشاعره اينست كه صحت
 و مراد از حسن فعل آنست كه فاعل آن از جانب خدا يا از جانب
 عقلا مستحق مباح و احسان و تكريم باشد و مراد از قبح فعل آنست
 كه فاعل بسبب آن مستحق ملامت و مذمت گردد و عقلی بودن
 حسن و قبح ميتوان گفت بدیهی و فطری است چنانكه شخص اگر

از ظنویت از احدی نشنیده باشد که صدق حسن است و کذب قبیح
 صداقت و درستکاری خوبت یا بد حسن است یا قبیح بشناخت
 فطرت عقلش حکم بحسن صدق و قبح کذب خواهد کرد و باید دانست
 فعل قبیح از غنی بی نیاز عالم بقباحات عقلاً صادر نمیشود پس
 هر چه از خدا صادر شود خیر است و ترجیح بر جرح بلکه ترجیح بلا
 از حکیم قادر کامل جایز نیست و با این مقدمات معلوم میشود
 که اشاعره بسیار بخطا کرده اند صدق قبیح را بر خدا جایز دانسته
 و گفته اند نسبت بخدا قبیح نیست و این اقوال دلیل این است
 که ایشان بسیار قباحات نفهم میباشند انکسرت
 خواجه نصیر طوسی علیه الرحمة در شرح رساله فرموده که اراده
 عبادت قریبه فعل است و اراده حق عقلت بعیده وی
 اشعری نظراً مقصود بر عقلت بعیده گردانید و قائل بجهل شده
 و معتزلی نظر بعلت قریبه نهان نموده قائل بتفویض گشته و حق است
 که وقوع فعل موقوف است بمجموع ارادتين چنانکه عالم اهل بیت

خیانت و زیان کاری به
 با وجود از او پرسند
 صدق خوبت صحیح

گفته لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین مؤلف گوید
 اینکه خواجہ علیہ الرحمۃ گفته فعل عبد موقوف است بمجموع ارادین
 مقصودش نه این است کہ العیاذ باللہ این دو ارادہ
 مقابل و شریک ہدیگر است زیرا کہ ارادہ عبد با ارادہ حق
 در یک صقع نیست و با او ہم سخنی نباشد تا شریک او شود
 در تأثیر بلکہ مقصود این است کہ تأثیر ارادہ عبد موقوف است
 بطور رعایت حق و تعلق ارادہ خدا مانند توقف شرط بشرط
 و اگر کسی این توقف را انکار کند باید عبد را در ارادہ و فعل
 بالمرہ مستقل و مقوض داند و این معنی منافی عطف خداوند
 ما شاء اللہ کان و ما لم یثلم یکن و منافی است با آنچه
 کہ بایں مسلمین مسلم است اگر تیغ عالم بجنبہ زجای
 نبرد کی تا نخواہد خدای حقیقہ شر از خدا ہرگز
 صادر نمیشود و بیان نمیطلب آنست کہ وقوع شر بدو نوع متصور
 یکی شر بالذات یعنی فاعل آزا بقصد اینکه شر است بل آورد

مثل اینکه کسی داشته بقصد ضرر عضوی را از کسی قطع کند صد
 این قسم شرابا بدیهه از خداوند قادر حکیم محال است دویم
 شرابا عرض مثل اینکه عضو کسی را مار مثلاً بکزد که قسم او ممکن
 خواهد بود طبیب عاذق هر بان داند که نجات او منحصر بقطع آن
 عضو مسموم است و باین سبب اقدام بقطع عضو کند پس این قطع
 عضو اگر چه از اینجه که مؤلم و بایه نقص بدن است شرابا اما
 اراده طبیب بقطع آن بان جهت علاقه کرفته که مؤلم و نقص باشد
 بلکه اراده بقطع عضو برای این علاقه کرفته که سبب بقا و حیات
 او باشد پس آنچه طبیب اراده کرده خیر است و برای حیا
 اوست نه برای ایذای او و احیا خیر است نه شر اما این
 خیر چون ممکن نبود که باین نحو بالضروره باین وسیله اجرای خیر
 کرده پس باین مقدمه میتوان گفت هر چه شر در عالم بوده
 و هست خلقت او بلاخط جنبه خیریت و اقتضای حکمت است
 و آنچه شر است بالعرض است نه بالذات یعنی از این حیثیت که

خیر است واقع شده پس از واجب تعالی شأنه اصلاً شرعاً صادر
 نشده نه قلیل و نه کثیر و هر چه شده خیر است اما این خیر چون بود
 دیگر ممکن نبود بالضرورة بر این وجه واقع شده مستلماً مختار بود
 عباد و اعطای قدرت بایشان بر فعل و ترک از خدا خیر است
 و این خیر نیست و کما با اعطای حول و قوه و امداد عباد در ایجاب
 فعل بودن اجبار هر چند فعل فعلی معصیت باشد و تعلق اراده
 و مشیت خدا بعد از آن فعل از عباد نه بلا خطئ شرعاً و معصیت
 بودن فعل است بلکه برای بقای قدرت و اختیار عباد است
 که واجب علی الاطلاق آنچه با و داده از او با کراه باز نکند تا او
 در حالت اختیارش باقی بماند و این معنی خیر است پس میگوید
 علاقه میگیرد بنا علی مختار بودن زید که از او فعل صادر بشود
 با راده و اختیار خودش و در این حالت تعلق اراده و مشیت
 خدا ببقای اختیار او بجهت خیریت حالت اختیار است نه
 از جهت دیگر و این خیر ممکن نیست بعمل آید مگر باین وجه و اگر خدا

میگوید قضا و قدر
 علاقه میگیرد بخلق
 خود زید

قدرت و اختیار ایجاد فعل بعبد نیداد در حقیقت این منع قدر
 و اختیار شر بود و بائشل خداوند در طینت حیوان و آن
 شهوت و غضب خلق کرده برای اینکه با قوت شهوت شخص
 جلب منفعت نماید و با قوه غضب دفع مضرت کند پس اگر
 انسان با قوه شهویه یا غضبیه شری عمل آورد و آن قوی را
 بسوء اختیار در جانب شر استعمال کند برکز شر راجع بصانع
 آن قوی نخواهد بود قوه احراق برای آتش و قوه قطع برای
 آهن داده اگر بعد بسوء اختیار آنها را در جای بد مصرف کند
 شر آن بخود بعد راجع است نه بصانع آتش و آهن که آنها
 برای منافع مردم خلق کرده وَفِي دُعَاءِ الصَّخِيخَةِ السَّجَّادَةِ
 لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا الْقَضِيَّةُ وَلَا مِنْ خَيْرِ الْأَمْرِ إِلَّا عَطِيَّةُ
 قَالَ الْعَلَمَاءُ الْبَهَائِيُّ فِي الْمَفْتاحِ الْمُرَادُ بِالْأَمْرِ هُنَا النِّفْعُ
 فَلَمْ يُعْطَوْهُ عَلَيْهِمْ كَالْمَفْتَرِةِ لَهَا وَمَقَرُّهُ وَاتِّبَاعُ أَشْيَاءِ
 چُونِ این معنی را نفهمیده اند پس در تزییه خدا تعالی ناچار شده

گفته اند بنده در فعل خود مستقل است و اراده و قدرت خدا را
 در فعل بنده اصلاً دخل و تأثیر نیست سوای اینکه او را آفریده
 و قدرت و اختیار داده پس عبد با قدرت مستقلة خود
 میکند هر چه میکند بدون مداخله و تأثیر قضا و قدر خدا و این
 تفویض و باطل است و مذہب حق این است فاعل فعل عبد
 خود عبد است حقیقه و فعل حقیقه از او صادر میشود خواه خیر
 باشد و خواه شر خواه طاعت و خواه معصیت اما ذات
 عبد مستقل نیست در صدور فعل بحیثیتی که اراده و اختیار
 خدا تعالی را در آن هیچ اثر نباشد بلکه هر گاهی و جزئی و هر گاهی
 و سکونی که از او ظاهر و صادر شود با اینکه حقیقه از او صادر
 نمیشود اما باذن و اراده و خواست خدا میشود و بی مشیت
 و اذن او هیچ کار نمیتواند کرد قال تعالی لَقَطَعْنَا مِنْ
 لَیْسَةِ اَوْرَکُمُوهَا قَائِمَةً عَلٰی اَصْوَابِهَا فَاُذِنَ لِلَّذِی
 حَقَّتْ اِیْنِ مَطْلَبِ بَطْلَانِ جَبَر و تفویض است چه اگر فاعل حقیقه

خود عیب نباشد حیر است و اگر عبد مستقل باشد در ایجاد فعل
تفویض لازم آید چون بر دو باطل است پس فاعل حقیقی خود
عبد است اما نه با استقلال و نه بدون حاجت بهون و عتقا
و اراده خدا بلکه فاعلیت او موقوف بعض امور دیگر است خارج
از ذات او که آن امور از جانب خدای تعالی مستند بر او
و قدرت خداست و فی دعاء الصّحیفة السّجّادیة
و لو تکلنی یارب فی تلك الاحکالات الی حولی او تضطررنی
الی قوتی لکان الحول عتیی مقراً و لکانت القوّة منی
بعیده بیان و کلت الامر الیه قونمته الیه
و ترکته یقوم به و الحول الاحتیال و هو تعلیب الفکر حتّی
یبتدی الی المقصود و القُدرة علی التصرف فی الامور
و اضطرّه الی کذا ای اسجّاه الیه و عن علی علیه السلام
ما قلعت باب خیر بقوّة جسمانیة الحدیث
و فی الجمع فی لغة القدر و انذی یظهر من کثیر من الاتقاد

ان العبد ليس قادراً تماماً على طرفي فعله كما هو ذهب المعتزلة
 وانما قدرته الثابتة على الطرف الذي وقع منه فقط وانما على
 الطرف الآخر قدرته ناقصة واستب في ذلك مع
 تساوي نسبة الأقدار وانكلمن منه تعالى الى طرفي الفعل
 امر يرجع الى نفس العبد وهو ارادة احده الطرفين دون
 الآخر لا من الله فيلزم الجبر كما هو ذهب الاشاعرة
 فالقدرة الثابتة للعبد على ما زعمه المعتزلة باطل والقول
 بعدم القدرة على شي من الطرفين كما زعمه الاشعية نظر
 بطلاناً واحتج بابينها وهو القدرة الثابتة فيما يقع من بعد
 فعله والساقصة فيما لم يقع انتهى وفيه ايضاً
 ومحال ان يوصف بالقدرة المطلقة غير الله تعالى و
 ان اطلق عليه لفظاً والقدرة عبارة عما قضاه الله
 وحكم به من الأمور والقدر بالفتح ما يصدر مقدوراً عن
 فعل القادر وفيه في لغة قضا والقضاء المصروف

بالتقدير قيل المراد به المخلق نحو قضيه سبع سموات وبقدر
 التقدير فهما متلازمان ولا ينفك احدهما عن الآخر لأن الله
 كما لأساس وهو القدر والآخر بمنزلة البسماء وهو القضاء
 ويؤيده قوله عليه السلام القضاء الأبرام وفاقته العين
 وقوله عليه السلام وإذا قضى امضى وهو الذي لا مرد له
 وباین تفصیل که گذشت در بودن قضاء بمعنی خلق در این موافق
 باقی نیاید چه ممکن است خلق بواسطه باشد پس اوقضائی است
 که بذات عبد علاقه گرفته و ممکن است بواسطه باشد پس او
 قضائی است که بفعل عبد علاقه گرفته بواسطه قدرت و
 اختیاری که خدا بعد داده و خدا قادر است بکل اشیا و
 کمال قدرت و عظمت در این است که خدا هم اثر خلق کند و هم
 مؤثر هم جوهر بیا فرسند هم عرض هم منیر خلق کند هم نور
 پس باین حالت اشیا نیز در قبول وجود الاحمال متفاوت
 میشود بعضی از آنها بوقت قبول تأثیر دارد بی واسطه و بعضی

لیاقت ندارد مگر بعد از وجود آخر مانند عرض که بوجود نیاید
 مگر بعد از وجود جوهر پس قدرت خدا کامل است در تمام
 کمال و نقص راجع بکمالات و فرض وصول فیض و مدد بعض
 بلا واسطه جوهر در حقیقت فرض عدم ادست زیرا که جوهر
 جوهر و عرضیت عرض بسته بر این است که عرض با جوهر
 قائم گردد و فیض و مدد عرض بواسطه جوهر فیض شود و لا
 عرض عرض آن جوهر نمیشود هذا خلف و چنانکه شعاع شمس
 هرگاه از مبدا فیض فرضی و بی واسطه شمس انشعخ وجود
 همان مدد و فیض برسد که بخود شمس از ادفا یض میشود آنوقت
 او نیز موجودی خواهد بود علیحده مانند شمس و در عرض شمس
 و در این صورت دیگر اشعاع شمس محسوب نمیشود پس محال است
 که با وجود اشعاع بودن او بی واسطه آفتاب با نور فیض شود
 و باید دانست آنچه راجع بنجاست تماماً خیر است و شرر جم
 بنفس عبد و از خداوند که حسن الخالقین میباشد آنچه صام

شود تا ما خبر و اصلح نظام عالم می باشد چنانکه گذشت و بعضی که
 از سر امر بین الامرین غفلت داشته و خصوص صریحه را در باب
 قضا و قدر نتوانسته است انکار کند لابد و ناچار قضا و قدر را
 تأویل نموده چنانچه گفته که قضا بمعنی علم است و یا بمعنی علم
 و یا بمعنی حکم و امر و حال آنکه در این مقامات مراد از قضا اگر خلوق
 باشد ضرر ندارد **قَالَ تَعَالَى فَفَقِضْتُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ**
فِي يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ يَوْمٍ
وَقَدَرُ در مقام تفصیل **وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِندَ نَاخِرَاتِهِ**
وَمَا نَزَّلَهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و **قَالَ تَعَالَى إِنَّمَا كَلَّ شَيْءٍ**
خُلِقَ لَهُ بِقَدَرٍ و **فِي نَفْسِهِ الصَّدُوقُ رَهَ لَمَّا قُمِيَ**
الْقَضَاءُ إِلَى بِلَادِ الْغَرْبَةِ وَصَلَنِي الْقَدَرُ فِيهَا رَحْ عَجَبَتْ
 این عبارت از صدوق علیه الرحمه با اینکه او در معنی قضا و
 تأویلات دیگر کرده که این عبارت با آن تأویلات ظاهر و
 نمیدهد ولی معلوم است در هر حال مرادش قضا و قدر چنانچه

بود تا جبر باشد ^{حقیقه} علماء اختلاف کرده اند
 در سبب احتیاج ممکن بعلت حکماء و جمعی محققین بر آنند که امکان
 سبب است در احتیاج ممکن بعلت نه محض حدوث جمعی
 از متکلمین بر آنند که سبب حدوث است فقط نه امکان
 و حق مذہب اول است چه ممکن آنست وجود و عدم او
 بالذات مساوی باشد پس در رجحان وجود و بقای او
 در هر جزو زمان محتاج است بر ترجیح و مراد از علت همین است
 که مرتج وجود باشد یا مرتج عدم و چنانکه ممکن در ابتدا
 محتاج بعلت موجد است در بقا نیز محتاج است بعلت مستقیمه
 که بآن واسطه فیض و مدد و مبدا و توفیق و از مبدا فیض
 بر او فایض شود و او باقی ماند و بقا نیست مگر استمرار
 وجود و استمرار وجود موقوف است ب استمرار وصول فیض
 از مبدا پس ممکن همیشه مستغرق باشد در حدوث و احتیاج
 بواجب چه وجود و شئون او در معنی آنافاناً تا زکی پیدا

میکند و در حکم حادث جدید است قال تعالی
 وکل یوم هو فی شأن وقال بل هم فی لبس
 من خلق جدید وعن علی علیه السلام فان الامر یزل
 من السماء الی الارض قطرات المطر الی کل نفس بما
 قسم لها من زیادة و نقصان الحدیث و بکلام
 اگر یک نفس و یک آن مبدء حقیقی افاضه وجود کند
 عالم با سره معدوم صرف میشود بمحض التفاتی زنده دارد
 آخرین را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قابها پس
 باینکه عالم همان عالم است آنما فانی متجدد و قید است هو
 هو و هو غیره و عظم قدرت و کبرای خداوندی در این است
 قال تعالی لیسئیر و لو شئنا لنذبن بالذی اوحینا
 الیک وقال و قل رب زدنی علماً جناب امیر علیه
 السلام فرموده حیاتی انفس تعد فکلتا مضی
 نفس منها انتقصت خبراً و حیاتی انفسیک فی کل حال

و یخروک حاد و مایه بک الهرا فقص فی نفسی کسی بغیر
 و مالک محصل تحس به زرا و جماعتی که حدوث را محتاج
 دانسته و گویند ممکن دفعه اول که احداث و ایجاد شد دیگر حاجت
 بعقل ندارد حتی از روی جهل و نادانی گویند لوجاز علی الوجود
 العدم لما ضرعه فی بقاء العالم و شبهه میکنند
 که اگر ممکن در بقا محتاج بعقل بودی هر آینه مردن کاتب در دنیا
 و بنا و کوزه که مثلا سبب انعدام کتابت و سریر و بنا و کوزه
 میشد و این شبهه بی جا است چه محل و ماده این صور که مد
 و خشت و گل میباشد از فعل کاتب و تجار و غیره مانده
 از ایشان محض صوری است که ظهور آنها متسبب از حرکات
 مختلفه ایشان است و هر چند آن صور بواسطه کاتب در دنیا
 و غیره با آن مواد القا شده ولی کاتب و غیره که واسطه
 در القاء آن صور بوده مفقوض نبوده و تمام آن صور بغیر
 و امداد صانع مطلق افاضه و القا شده پس اگر آن واسطه

که مصنوع و مخلوق است با وجود بقای صفتش که تمام آثار
 راجع و منتهی با دست از میان برود نفسی نخواهد بود که صفت
 مطلق همیشه بوده و هست پس باینجه آثار ظاهره از مخلوق را
 قیاس با آثار صانع مطلق نمیتوان کرد که فرق بسیار است
 چه اگر کاتب و بنجار نباشد خالق و صانع ایشان بست نمیتوان
 همان صور را بواسطه مداد و خشب و کل که محل آن صورت
 باقی نگاه دارد و قتیقه میتوان گفت بقدرت
 مطلقه خدا در غیب و کمون مداد صور جمع حروف بوده و
 در کمون خشب هم صورت سریر هست ولی برای اینکه
 آن صور غیبیه بعالم شهود برسد و از قوه بفعل آید حرکات
 مختلفه دست کاتب و بنجار سبب است و این صور از آثار
 ذاتیه مداد و خشب و اثر متصل آنهاست که با افعال و آثار
 منفصله کاتب و بنجار بمقام ظهور و بروز آمده و صور باقیه
 در واقع کاتب و بنجار ایجاد نموده بود که با مردن ایشان

آن آثار از میان برود پس باو ام ماده ماد و شست باقیست
 ممکن است آن صور تا باقی و محفوظ بماند هر چند کاتب
 و تیار مرده باشند فافهم و تبصر تحقیق و تفصیل
 چون دانستی که اختلاف مراتب از قوایل مخلوقات و اولاً
 با ناصیه در فیض تفاوتی نیست و وصول فیوضات یکی بالذات
 یکسانست در مضمون و سخن اقرب الیکم من جبل الوریث
 دور و نزدیک تفاوتی ندارد پس بدانکه مردم نسبت
 بسیر و سلوک و اعمال خودشان بر سه طبقه اند و بهجت
 اختلاف درجات که آن هم بواسطه اختلاف اعمال و قوایل
 خودشان میباشد فیض را مختلف در میسایند بعضی با نظر
 رحمت خاصه منظور و اصحاب توفیق است و بعضی بخلایف
 این العیاذ بالله در مقام قهر و غضب از نظر رحمت محروم
 و در بارگاه الهی بخندان مونسوم دوست نزدیکتر از منبت
 وین عجبتر که من از وی دوم و برخی در وسط این دو مقام

و اهل این مقام را در نزدیکی بهر یک از آن دو مرتبه و دوری
 از آن مراتب و درجات بسیار است و با هر سه طایفه معاً
 خداوندی و عاده الله بقا عده لاجبر و لا تفویض بل
 بین الامرین متفاوت میباشد و در تفصیل این مطلب
 نکات بسیار و لطایف بسیار مندرج است علی العجالة زیاد
 بر این شرح و بطرافراغت نیست و انشاء الله بشخص بصیر
 در این اختصار هم کفایتت قال تعالی فَمَنْ ظَلَمَ لِنَفْسِهِ
 وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ یعنی بعضی
 از عباد هست که بنفس خودشان ظالمند و بعضی از ایشان
 میانه رو و مقصد است و بعضی دیگر هست که سبقت کنندگان
 در جمیع خیرات حقیقه هر چند شان نزول آیه
 شریفه در حق اولاد فاطمه علیها سلام است که بر سه نوعند
 ولی کلیته مردم نیز بر سه صنف اند چنانکه مولانا الحق ابن میثم
 در شرح پنج البلاغه تفصیل داده و با همین آیه باین معنی استنباط

كرده وقال تعالى وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً
 فِي الصَّافِي اصْنَا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَنْمَةِ الْقَمَلِ
 وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَشْأَمَةِ يَوْفُونَ لِّلْحِسَابِ
 وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
 قَالَ الَّذِينَ سَبَقُوا إِلَى آخِرَتِهِمْ بِأَحْسَابِ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
 فِي جَنَاتِ النَّعِيمِ فِي الْكَافِي عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ
 قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً الْحَدِيثُ
 فِي الْكَافِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ مِثْلَانِ
 فَمُؤْمِنٌ صَدَقَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَدُونِ بَشْرَةٍ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ اللَّهُ
 لَا يَصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَلَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَذَلِكَ مَنْ
 يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ وَمُؤْمِنٌ كَنَاهُ الزَّرْعُ يَهْوِجُ أَحْيَاءُ
 وَيَقُومُ أَحْيَاءُ فَذَلِكَ مِمَّنْ يَصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ

احوال الآخرة وذلک متن شفع له ولا یشفع تفصیل این
 آنکه برخی از بندگان در نظر ایشان جز خدا چیز دیگر مؤظ
 نیست و جمع اسباب و وسائل را از روی معرفت
 بیکسو انداخته متوجه جناب رب العزة هستند از طواهر
 امور خود را باز داشته و چشم بهمت بعلای حق گماشته
 و دامن تعلق از همه مایوارنجته ورشته علاقه غیر را یکسر
 کینجه اند و بزبان حال و قال گفته اند الی قد انقطع
 رجائی عن الخلق انت رجائی و اقوؤض امری الی
 الله ان الله بصیر بالعباد پس امور خود را با کامل
 ثبات خاطر و اطمینان قلب در مقام رضا و تسلیم بی همه نظر
 و بیم بخدا سپرده ورشته امور را بیهیت ایزدی و خواست
 خداوندی تفویض و تسلیم کرده بزبان حال میگویند
 رشته بر گردنم افکنده دو میشد هر جا که خاطر خواهد
 و بقضای الی کیف کان انقیاد و اذعان نموده و شیت

و اراده خود را در جنب اراده خدا فانی و مضمحل کرده بر خود
 و بر امثال خود بنظر استقلال و اعتنا نظر ننموده و بجز حق
 مؤثری در عالم ندیده و بغیر از او مدبری ندانسته بنظر
 لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ وَ أَيْنَا تَوَلَّوْا قُتُمُ وَ جِهَ اللَّهِ
 نظر کرده کالمیت بین یدی الغسال هوا و هو
 و حرکات نفسانی خود را ترک نموده و عنان اختیار خود را
 ترک نموده و عنان اختیار خود را بدست رضا و قضای
 باری سپرده و رشته اقتدار را بدست محبوب خود تسلیم کرده
 معنی ذکر کلمه لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ میباشد
 ارباب ذوق در غم تو آرمیده و شادی و غم عالم رسیده
 حوران خلد را بشیری میخیزند تا از صفات حسن تو رازی شوند
 مرغان عشق را بدو کون الثابت چون در قضای شوق تو رازی
 پس محبوب حقیقی را بر این اشخاص لطف و نظر دیگر باشد *
 فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ

و بگو خداوند ایشان را حیات دیگر و روح تازه می بخشد
 از کرم خود چنانکه مشرب است بر این معنی قوله تعالی
 فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً یعنی پس او را زنده میکنیم زنده
 پاکیزه که عبارت از زنده گانی باشد که زندگهای دیگر زنده
 طیب نیست بلکه حیوانی است پس خداوند خود کفیل
 ایشان میگردد و بعزم و اراده مطلوبه خود را آنها حرکت
 میدهد وَحَسْبُكُمْ اِيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُكُمْ ذٰلِكَ
 اِلَيْهِمْ وَذٰلِكَ اَشْغَالُ یعنی گمان میکنی آنها را بیدار
 و حال آنکه ایشان خفتگان هستند ما میگردانیم ایشان را بطرف
 راست و طرف چپ وَهُوَ قَالِ عَلَيْهِ السَّلَام
 الْمُؤْمِنُ مِنَ الصَّبِّغِينَ مِنْ صَالِحِ الرَّحْمَنِ یعنی مؤمن
 در میان دو انگشت است از انگشتان خدا وَقَالَ تَعَالٰی
 وَآلَهُمْ خِصْصٌ بِرَحْمَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ وَآلَهُمُ الذُّرُّ اِلَّا لِفَضْلِ الْعَظِيمِ
 و این قبیل اشخاص با مثال امر مَوْتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوْا

خود را فانی کرده اند در جنب اراده خدا صدق حال آنهاست
 ما همه شیران ولی شیر علم حمدان از باد باشد و بد باد
 حمدان پیدا و ناپیدا است جان فدای اکه ناپیدا است
 و در این مقام شخص مخاطب میشود بخطاب **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ**
الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِنَا
وَأَدْخُلِي جَنَّاتٍ یعنی ای نفس مطمئنه برگرد بپوی بت
 خود در حالتیکه راضی و مرضی هستی و داخل شو میان
 بندگان مخصوص من و داخل شو بهشت من و باین مقام
 اشاره است **ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ**
وَقَالَ تَقَالَىٰ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ پس عبد
 و تقیکه در این مقام ثابت و راسخ شد باک نمیکند اگر چه
 همه عالم دشمن وی باشند و از قوت ظاهری اسباب شر
 و ضعف ظاهری و سایل خیر همچو بیه مضطرب نمیشود
 و هو ما قال **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کذا **لَا تَنْصُرُ عَنْهُ الشُّوْكَ**

وَالْفُشَاءُ أَنَّهُ مِنْ غَيْبٍ دَنَا الْمُخْلِصِينَ اگر جهان همه
 دشمن شود بدولت دست خبر ندارم از ایشان که در جنتند
 وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَحَسْبُهُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ كَفَاءٌ
 حقیقت این اشخاص که توکل حقیقی دارند مطلوبات خود
 بالذات بفرایم آوردن اسباب ظاهری نباشد
 هر چند باقتضای مصالح کلیه و نظام نظام عالم غالباً خداوند
 ایشان را تکلیف رجوع بوسائل و اسباب مقررۀ عادیۀ فرمود
 که حکمت بالغه خداوندی مقتضی بوده مطلوب ایشان هم از راه
 ظاهر اسباب برسد و الا بالاصالة احتیاج باسباب ظاهر
 ندارند اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ و هر چند باقتضای
 حکمت مطلوب ایشان بواسطه اسباب ظاهره برسد ولی
 ایشان را در معنی همه را از سبب الاسباب می بیند از اسباب
 دیده خواهیم سبب سوراخ کن تا سبب را برکنند از رخ و
 تفسیر صافی و تفسیر آیه وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ

خَرَجًا وَزُرْقَةً مِنْ جَبْتٍ لَا يَحْتَسِبُ از حضرت صادق علیه

السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند بدستیکه من برای
میدانم آیه که هرگاه مردم این آیه را اخذ میکردند کفایت

برآنها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الْآيَةُ پس آنحضرت آیه را

میخواند و اعاده میفرمود و نیز از فقیه

از حضرت صادق علیه السلام روایت میفرماید مِنْ آيَةٍ

اللَّهُ بَرِّزِقٍ لَمْ يَخْطُ إِلَيْهِ رَجُلٌ وَلَمْ يَمِدَّ إِلَيْهِ يَدٌ وَلَمْ يَكَلِّمْ

فِيهِ بَشِيرٌ وَلَمْ يَشِدَّ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَلَمْ تَعْرِضْ إِلَيْهِ كَانِ

ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الْآيَةُ

یعنی آنکس که او را خدا روزی بدید بطوریکه کام نکندارد

بسوی او یا چیزی در از نکند بسوی او دست خود را و تکلم

نماید در خصوص او و بزبان او حکم نکند بسوی او و جاها نمی

و متعرض نشود با و چنان شخص هست از آنها که ذکر کرده است

خدای عزوجل او را در کتاب خود وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الْآيَةُ

ترجمه ظہر آیه این است انکس یکہ پرہیز کنند از خدا میگردانند
 خدا نخر جی و رہا گاہی برای او از ظلمتها و فتنها و زوری
 میدہد او را از آنجا کہ گمان میکرد در آنوار نعمانیہ
 از سہل بن یعقوب روایت میکند گفت من داخل شدم
 بخدمت امام ہادی علیہ السلام و در نزد من کتابی بود
 کہ در آن کتاب از حضرت صادق علیہ السلام در اختیارات
 ایام اخبار و فرمایشا بود پس حضرت او را برای من
 تصحیح فرمود پس من بآنحضرت عرض کردم کہ انسان بجا
 معظّم میشود بفر در بعض ایام بغرضی از اغراض پس چه
 طور بکند حضرت فرمود یا سہل بدستی ولایت محبت
 ما حفظ میکند شیعه را از ہربلا و مصیبت ہر گاہ بدستی
 مجاہد و دوستان ما بروند تیر و بجز و داخل شوند میان
 درندگان و دشمنان از جن و انس ہر آئینہ مأمون میشوند
 از شرّ آنها بولایت ما و محبت ما پس اعما و بکنید بر خدا

و خالص نماید ولایت را برای ما اذیت از فتنه افلاک
 ندارد آزا که ز خاک در میخانه پناهی است
 و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 کرده که آنحضرت فرمود خداوند بدو دوحی فرمود که
 اعصام نکرد و چنگ نزد من بنده ازندگان من بی عصام
 با حدی از خلق من و شناختم این را از نیت او بعد مکر کند
 بر او سموات و ارض و انکسایکه در آنهاست مگر اینکه
 برای او را کاهی قرار دادم از میان آنها و چنگ نزد
 بنده ازندگان من با حدی از خلق که شناختم این را از نیت
 او مگر اینکه قطع نمودم اسباب آسمانها را از پیش او اسب
 روی از خدا بر که نمی شرک خالقش توحید محض کریمه روبر خدا
 کنیم و فی الدعاء ما شاء الله لا یسوق الخیر الا
 ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله ما شاء الله
 لا قوۃ الا بالله و نیز از ابی عبد الله علیه السلام

مرویت بدستیکه غنی و عزت جولان بینماید پس
 بموضع توکل رسیدند و وطن میکنند در تفسیر صفا
 از معانی روایت کرده که جبرئیل بخدمت حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله آمد آن حضرت بجهنم فرمود **اَلتَّوَكُّلُ**
 علی الله توکل بر خداست جبرئیل عرض کرد علم
 رساندن بر اینکه بدستی مخلوق ضرر نرساند و دفع بخت
 و عطا نیکند و منع نیکند و استعمال یاست
 از خلق پس وقتیکه بنده اینطور شد اعتماد نیکند با حدی
 سواى خدا و امیدوار نشود با سواى و خوف نیکند
 از سواى الله و طمع نیکند در احدی مگر خدا **فَإِذَا**
هُوَ التَّوَكُّلُ وَفَى الدُّعَاءُ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ مِنْ ذَا الَّذِیْ
یَضَعُنِیْ اِنْ فَرَّغْتَنِیْ وَمَنْ ذَا الَّذِیْ یَقْضِیْ اِنْ ضَعَّغْتَنِیْ
 یتى خدا یا کیت آنکسکه مرا پائین پارد و پست کند هرگاه تو
 بلند کنی و کیت آنکه بلند کند اگر تو مرا پست کنی

فی الکافی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال
 احسن الظن بالله فان الله عز وجل يقول اَنَا عِنْدَ ظَنِّ
 عَبْدِي الْمُؤْمِنِ اِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَاِنْ شَرًّا فَشَرٌّ
 وفيه عن ابی عبد الله علیه السلام حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ
 اَنْ لَا تَرْجُوا اِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافُ اِلَّا ذُنُوبَكَ يَعْنِي حَسَنُ
 ظَنِّ وَخُشْيِ كَمَا نِيَّ بَعْدَ اِيْنِ اسْتِ كَمَا مَيَّ كُنِي كَرَجَدَا
 تَرَسِي كَمَا زَنْبِ وَكُنْ هُوَ وَارَ اِيْنِ اسْتِ جَنَابِ
 امير عليه السلام ميفرايد عِظْمُ اَخْلَاقِ يُصَغِّرُ الْخُلُوقَ
 فِي عَيْنِكَ يَعْنِي بزرگی خالق كو چك ميكنه مخلوق
 در نظر تو تبصرة قال تعالى اِنْ
 يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يُنْصِرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
 وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ايعزيز چون مقام
 متوكلين را دانستی كه سبقت جسته اند بخيرات پس مقام
 ظالمين را نيز بفهم بدانكه بعض اشخاص در اعراض و عصيان

اِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ

و غفلت و طغیان بقامی رسیده اند که سزاوار خری و خذلان
 جناب اقدس سبحان کشته و ابواب کرم و اسباب لطف
 خاص را با اشغال باطله و سوا و هوس نفس مسدود و مردود
 داشته و با طینان بوسائل صوری و خاطر جمعی بوسایط ظاهری
 از موثر حقیقی اغراض نموده اند و خداوند توفیق خود را از ایشان
 سلب کرده و نظر رحمت را برداشته و این اشخاص اگر در باب
 اظهار خلوص نمایند در مقام عمل و در باطن نظر بحسب دارند نه بخی
 روی و کعبه و دل جانب خارج بود خرقه بردوش و کمر بسته بر تارچه
 هر که او سجده کند پیش تیان در خلوت لاف ایمان زدش بر سر تارچه
 خداوند عالم میفاید **إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ**
لَا يَكُونُ لَكُم رِزْقًا فَاَتَّبِعُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ
وَقَالَ أَيْضًا إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ
أَمْثَلُكُمْ یعنی بدستیکه کسانی را که میخوانید غیر از خدا
 بندگانی هستند مانند شما عاجز و بی دست و پا بفا

أَقْرَبَتْ مِنْ اخْتِارِ اللَّهِ هَوِيَّ عَنَانِ خُشْيَارِ خُودِ اِبْهَوَايِ
 نَفْسِ دَاوَدَ وَبِالْكَلِيَّةِ مُطِيعٌ وَمَقَادِ نَفْسِ اِمَارَةِ كَشْتِ وَعِلَاقِ
 بَاطِلِ رَا مِيَانِ خُودِ وَخُذَا حِجَابِ قَرَارِ دَاوَدَ وَحَالِ اَنَكِه
 حِجَابِ اِمَامِ فَرَمُودَه كُلِّ مَا يَشْفُكَ عَنْ رِبَاكِ فَمَوْصُفَكَ
 يَعْنِي هِرَ اَنُجِي مَشْغُولِ كُنْدَ تَرَا زِرِ دَرْدِ كَارِ قُوسِ اَوْ صَنَمِ
 حَقِيقَةُ چُونِ اِنِطُورِ اشْخَاصِ بَشُوتِ
 اِقتِيَارِ حُودِشَانِ اِعْرَاضِ نَمُودَه خُذَا اِذْ كَرُشْدَه وَاِمَارِ رُبُوتِ
 بِقَامِ ظُورِ نِيَا وَرْدَه اِنْ خُذَا وَنِزَ تَبَارَكَنِ تَعَالَى بِمَقْصَاصِ
 نَسْوَانَةِ فَنَسِيهِمْ وَمَقَادِ فَمَنْ يَرِدِ اِلَهَ اَنْ يَهْدِيَهُ
 يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ يَرِذْ اَنْ يُضَيِّعَ عَمَلُ
 صَدْرَهُ فَيَسْتَقَارَ جَا كَا تَمَا يَصْقِدُ فِي اَسْمَاءِ دِيرِ
 اَمْرَيْنِ الْاَفْرَيْنِ تَكْمِلًا لِلاِخْتِيَارِ بِدَلُولِ بَلَنِ
 طَبَعَ اَللَّهُ بِكُفْرِهِمْ وَخَتَمَ اَللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
 اَعْمَالِ وَكَرْدِ اَرَايَا زَا اِتْجَمِ قَضَاءِ وَامْضَاءِ مَخْتُومِ فَرَمُودِ

و بدینجهت ایشان از توققات خطیره و الطاف عظیم محروم
 و مخدول مانده اند لایقیدرون علی شیئی مما کسبوا
 ثم و اثر خیری در اراء عمل نمیده اند و العیاذ بالله
 آنان را بخود واکذاشته و امورشان را بخودشان موکول داشته
 باینمغنی که توفیق را از ایشان سلب فرموده از بر ذر خواص و
 مقتضیات اعمال آنها بطف خاص مانع نبوده بکمال اعمال ایشان
 بهر طور اقتضا کرده بهمان طور اثر مرتب ساخته و برادر بوده است
 کج روی جف اهلسم کج آیت راستی جوئی سعادت نیت
 و ما ظننا بهم و لکن كانوا انفسهم یظنون و فی شأنهم
 قال تعالی اولئک یسوا من رخصتی و اولئک لهم عذاب
 الیم و قال علی علیه السلام رجل و کله الله الی
 نفسه فهو جابر عن قصد السبیل و قال تعالی
 قد همم بخوضوا و یعبوا حتی یلا قوا یومهم الذی
 یوعدون و قال ایضا و یدهم فی طغیانهم

يَعْتَمِدُونَ وَقَالَ اَيْضًا وَالطَّالِمُونَ لَهُمْ مِنْ
وَلِيٍّ وَلَا تَصِيرَ وَقَالَ اُولَئِكَ لَهُمْ خِزْيٌ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَبَادَا اَنْكَرُ اَوْ كَسْرُ اَنْكَرُ
كَهْ خَوَارِ اَوْ شَدْنِ كَارِ شَوَارِ تَعْرِضُ نَشَاءٌ وَتُزِيلُ مَنْ شَاءَ
فِي تَفْسِيرِ التَّبْيَانِ لِلْعَالَمِ الْمَحْقُوقِ اسْتَيْدَ بِاسْمِ الْبَحْرَانِي
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
ابَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّو
جَلَّ وَمَا تُوفِّقِي إِلَّا بِإِذْنِهِ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ إِنْ نَصْرَكُمْ
فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ نَحْضُكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي نَصْرَكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ أَدْفَعِ الْعَبْدَ
مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ كَانَ فَعَلَهُ وَفَقَالَ أَمَرَ
اللَّهُ سَمِيَّ الْعَبْدِ مُوَفَّقًا وَإِذَا ارَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَخِلَ
فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَحَالُ تَأْكُتْ بِيْنَهُ وَمِنْ
تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَتَرَى كَمَا كَانَ تَرَى لَهَا تَوْفِيقُ اللَّهِ تَعَالَى وَمَتَى

خلقی بینہ و بینہا حتیٰ یکبہا فقد خذہ ولم ینصرہ
 در کشف الغمۃ از حضرت رضا علیہ السلام مرویت
 کہ از آنحضرت سوال کردند از قول خدا تعالیٰ و کرم
 فی ظلمات لا ینصرون پس آنحضرت فرمود
 ان الله تبارک و تعالیٰ لا یوصف بالشرک کما یوصف
 خلقه و لکنہ متی علم انہم لا یرجعون عن الکفر و الضلال
 منهم المعاوۃ و اللطف و خلقی منیم و بین خستیار ہم
 پس باید از خدا توفیق خواست کہ انسان را بحال خود نگذارد
 و بلطف خاص و نظر رحمت در حق او کرم و عنایت فرماید
 کہ آنوقت برای شخص بیچوبه ضرر و آسبی نخواهد رسید و الا
 آفتی از بلا و صدمہ به این نخواهد بود و در دفع مضار بجای عاجز
 خواهد بود سعادت بخشایش داورا
 نہ در چنگ و بازوی زورگوارا
 نہ شیران بر پنجه خورند و زور
 اگر در حیات نماند است بہر

منی بنامہ و نجیب
 شریف شامہ
 کریمہ بدینا و زاندا
 مخلوق بیک آدم
 زیار کہ بر سر کند
 مخلوق بیک شخص
 دوست کہ بدین
 بچین فانی بکین
 بنامہ پس بچین
 بودن باز او بچین
 حافظ است و بیا
 قال تعالیٰ ان کل
 نفس لما خلقنا خلقنا

چنانک کشت نوشد و که زهر کست زندگانی نوشت و در
نه مارت کزاید نه شمیر و تیر حکایت

حجاج بن یوسف ثقفی نامه بمحمد حنفیه نوشته سخنان درشت
مشکل به تهدید و وعید در آنجا ثبت نمود و چون نامه
بمحمد رسید در جواب نوشت که بر مضمون رقعۀ تو اطلاع
یافتم بدانکه خداوند عز و جل ذکره را نظریست که آنرا نظر
رحمت گویند اگر شسته از آن نظر بجانب من اندازد از
بلای تو ایمن کردم و همچنین اگر از آن نظر غضب حق بجهان
نظری بسوی تو افتد چنان بخود مشغول گردی که مرا
فراموش کنی حجاج از بهیت این کلمات بلزید و ترک
محمد گفت ۲ تقسیم ما اینجا دو مقام معلوم شد
چنانکه طایفه اول با همه مکلف بودن تحصیل اسباب کمال
مطالب بالذات چندان احتیاج بجمع اسباب ندارند
طایفه دیگر را نیز غالباً فراهم آوردن اسباب مفید نخواهد

۲ طایفه ۱ تا پیش آمدن عیب ده العلماء هر قدر علم و معرفت شخص توانائی خدا بیشتر باشد خوف او بیشتر و شخص باید در همه
حال از خدا ترسد و از نظر غضب و عافیت نگردد و تقاضای عیب در عین عجز و بیگانه ای از اهل حال نشسته بود و در برق و باران
شدید شد خلیفه از بانک رعد ترسید آنحضرت گفت این صورت رحمت است که بآنان رحمت مبارک و ایا که صوت
عذاب تنویری حالت چون بود که تحقیق کویید خداوند غفلت تمام آنچه صلوات بر این سر خلیه تا اثر و نوشتند شد

حضرت خلیل را که در مقام توکل دست بالا را گرفته و تحقیق
 نهادند و خواستند باتش می‌دازند و بسوزانند در آن موقع
 جبرئیل باو گفت آیا حاجتی داری گفت با تونه جبرئیل گفت
 پس بانکه حاجت باو داری بخواه و نجات خود طلب حضرت
 ابراهیم گفت *حَسْبِيَ مِنْ شُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي*
 یعنی علم خدا بحال من کافی است از شوال من در حقیقت
 دیگر مثلاً با اینکه نان سبب سیری است در باره بعضی
 سیر نمیکند چنانکه گویند معویه بایمه دارائی برض جوع مبتلا
 بود چون اذن و اراده خدائی متعلق نبود لهذا از نان
 اثر سیری در حق او ظاهر نشد مگر اینکه حکمت مقصود
 شود که بطریق عادی باطل این مقام نیز فیوضات برسد
 و در باره آنها خرق عادت نباشد و حکمت در این باب بسیار است
 از جمله آنچه صریح آیه است *وَالْأَحْسَنُ الَّذِينَ كَفَرُوا*
إِنَّمَا عَلَىٰ كُفْرِهِمْ لَيْزٌ دُونَ ذَلِكَ وَإِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

کافران باشند
 و صاحبان بی‌ظنه کافران
 کافران می‌باشند

إِنَّمَا عَلَىٰ كُفْرِهِمْ لَيْزٌ دُونَ ذَلِكَ
 ۴

پس برای تسمیم اختیار و اظهار آنچه در قوه آنهاست خداوند
مقتضیات اسباب را در حق ایشان مانع نشده بمقام بروز و
ظهور می آورد چه اگر اسباب معصیت بدست ایشان نیاید
قادر بر عصیان نخواهند بود و آثار خجاست ایشان در عالم
شهود بظهور نخواهد آمد و قال ایضا غر من قابل

فَلَا تُغْنِيكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَهُمْ
بِمَا فِي سُوءِ بَخِيلَتِهِمْ وَتَرْتَبِقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ
و استدرج عبارت از این معنی است قال تعالی
سَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْلَمُونَ و قال تعالی
وَنَكْهَسُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ در سحار

روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام از این آیه
پرسیدند فرمود خدا وصف نمیشود با ترک چنانکه خلق
او وصف میشوند و لکن خدا وقتیکه دانست آنها را کفر
و ضلالت رجوع نمیکند از ایشان منع کرد و معاونت و لطف

و من اینجاست که
بیشتر از آنکه
شود

خود را و خالی گرد و مابین ایشان و مابین اختیارشان
 حقیقه اما مقصد که نه در توکل و تسلیم آن قوه را
 دارد که بالمره شهودات نفسانیه و علایق جسمانی را ترک نمود
 در همه امورات اراده و رضای خود را بسته بقضا و رضای
 خدائی کرده باشد و نه در هوای نفس و ضعف قلب مبتنی
 که بالکلیه از ذکر خداوندی غافل شود و متفرق هوای نفس
 گردد و این را از رجوع با سبب ظاهریه چاره نیست و رجوع
 با سبب برای اینها مفید فائده است که امثال
 این اشخاص هنوز اطمینان کامل ندارند و رضا و تسلیم
 و توکل در قلوب ایشان ثابت و راسخ نشده اگر از اینها
 ظاهریه دست کشند و پی آنها نروند غالباً بمطلوب خود
 نخواهند رسید لهذا ایشان در ترک اسباب و عوامل
 ظاهریه عقلاً و شرعاً مستحق لوم و ذم میباشند چنانچه
 گفته جمعی هست میگویند در خانه خودمان می نشینیم روزی ما

میرسد گفت ایشان جاعتی بستند حمقایی اگر ایش نژ مثل
 حضرت ابراهیم یقین و اطمینان قلبی هست پس چنان
 کنند در تذکره کی از صلحای صاحب معرفت
 آورده اند وقتی بنحاط اورسید که از راه بیابان بکوه رود پس
 راه بی جاوه در پیش گرفت و روانه شد شب و روز طی می نمود
 می نمود تا آنکه به بیابانی رسید و هوا بغایت گرم بود و تشنگی
 بر او غلبه کرد و بر چپ و راست نظر میکرد از دور درخت
 سایه داری دید متوجه بآن درخت شد چون بدانجا رسید چاه
 آبی میجو دیدن آب دلش خوش شد و شکر بجا آورد و با خود
 گفت بعد از چند روز که بآبی رسیده ام مراد تو و ریسانی
 نیست و تو و ریسان را از کجا بهم رسانم در این فکر و اندیشه
 بود که کله آهوان پیدا شدند و از او رم نکردند آن کله آهوان
 بر سر چاه آمدند و نگاه کردند بآن چاه بعد از آن سربوی
 آسمان کردند و سر خود را بجنب بانیستند و دو چشم سوی آن

داشتند در ساعت به قدرت باری تعالی آب از چاه بجوش
 آمده تا بر لب چاه رسید آهوان سیراب گشته بر قند و آب
 باز به چاه رفته آن شخص آنحال را مشاهده نمود گفت ای
 از برای وحوش آب را لب چاه آوردی چون نوبت
 باین فقیر رسید آب را از لب چاه بقرچ چاه بردی آوای
 شنید ای فلان تو مستظر دلو و ریسمان بودی که از کجا بهم
 رسانم آهوان صحرا هیچ دلو و ریسمان نداشتند و از ما
 آب خواستند چنانچه دیدی ما آب را بر لب چاه آوردیم
 تا آهوان بی دلو و ریسمان آب خوردند تو باش تا دلو
 و ریسمان برای تو رسد چون آن شخص این خطاب شنید قتی
 با و روی داده حالتش منقلب شد تو کل بطف و کرم حق
 نموده روی بیابان کرده میرفت ناگاه در آن صحرا با جانی
 او را ملاقات شد آن جوان گفت ای فلان و او را بنامش صدا
 کرد آن شخص تعجب کرده گفت نام مرا تو از کجا دانستی جوان گفت

هر که او بخیر یا بد خدا ذکر او مشغول بچیز دیگر نکردد او را بهمه سزا
 خبر میدهند و بهمه آشنا گردانند پس جوان باو گفت
 تو تشنه شدی و گفتی ریسمان و دلو از کجا بهم برسانم اسحاق
 که توکل باو کردی و از او آب خواستی اکنون بستان این
 آبرو بخورد آن صحرا مشک آب سردی بوی داد و او سیرا
 شد و شکر حق بجای آورد بعد از آن گفت سیح میدانی
 که در این بیابان چرا با تو ملاقات کردم آن شخص گفت نه جوان
 گفت مقصود من اینست که خطه بر سر بالین من باشی تا این جان
 عاریتی را بجان آفرین تسلیم نمایم و تو مرا غسل دهی و در من
 آن شخص گفت تو این را از کجا میگوئی از بنی آدم کسی را اینچنین
 نداده اند و بیچکس را معلوم نشده که حیاش تا چه وقت است
 آن جوان گفت ای فلان حقیقتی پیش از اهل این ندیده ام
 که ای بنده من از این مقام زندان خود را بمقام باو دان
 برسان پس معلوم شد که میروم و بر هر مومن وصیت است

مگر تو این نذرانی شنوی گفت مرا معلوم نیست جوان
 گفت مرا معلوم شده است بحضرت رب خود خواهیم رفت
 پاره راه که رفتند ناکاه درخت سایه داری بنظر ایشان در آن
 چون بدانجا رسیدند آب روان و سبزه زاری دیدند جوان
 وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و سر بسجده نهاد و جان
 بحق تسلیم کرد و خواجه تربت ساخت و او را غسل داده
 در لحد گذاشت و سیکریت و در روی آن جوان می نگذشت
 و میگفت یا الهی بر این جوان غریب رحمت کن و بیامرز
 این میت منقور تسلیم کرد و خواجه جوان را در لحد شکفته
 خندان شد گفت ای بنده خدا اگر تو زنده پس زنده
 کور چگونه رود و اگر مرده مرده در کور چگونه میخندد و آواز
 شنید که ای فلان مگر این را شنیده که ان اولیائی
 لا یخلفون من دار الدنیا الی دار الآخرة
 هرگز نیرود آنکه دشمن زنده شد عشق

حقیقه پس از این مثل میتوان یافت که مقام متوکلین
 غیر مقام سائرین است کسی را که آن مقام میرنیت تحصیل
 اسباب صوری برای او چاره نیست و الا افریض مطلق
 غالباً بی بهره و بی نصیب خواهد ماند چنانچه بی دلو و سگان
 در مرتبه اول که مقام آن شخص پست بود آب باو نرسید و بعد
 رسیدن آب از اثر تغیرنیت او بود که بمقام توکل اقدام
 نمود و دل را از اضطراب و زلزله پاک کرد و بعضی که
 از بی غیرتی و یا وکی عار را بر خود سوار نموده پی تحصیل
 اسباب معیشت نیرو و محض استخلاص از طعن و ضربت
 احادیث مقدر بودند روزی راستند و دلیل خود می آورند
 و خود را از متوکلین می پندارد و حال آنکه از اصل آن
 مقام نیت آن شخص یقیناً محروم و مورد عتاب جناب
 اقدس سبحانی میباشد چه با کمال ضعف نفس و اضطراب
 قلب ادعای توکل میکند و در کتب روزی خود قصور

یناید و حال آنکه معنی توکل ابد و ابدانیت معنی توکل بر
 ترک اسباب و وسائل نیست باشد و خدا امر فرموده بکتب
 وسی در اطراف ارض بجهت تحصیل روزی
 در صانع در تفسیر آیه وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ
 مَخْرَجًا الْآیة از حضرت صادق علیه السلام مرویت
 که آنحضرت فرمودند بدستی قومی از اصحاب حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه در را
 بر خود بسته بعبادت اقبال نمودند و گفتند قَدْ كَفَيْتُنَا
 یعنی کفایت کرده شده ایم ما پس این خبر بر من جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله رسید حضرت برایشان تفرش فرمود
 که چه چیز شمارا وادار نمود با فعل گفتند یا رسول الله
 خدا کفیل شد برای روزیهای ما پس بعبادت اقبال نمودیم
 آنحضرت فرمودند اِنَّ مِنْ فَعَلَ ذَٰلِكَ لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ
 عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ بدستی آنکس که انجیل را نماید برای او انجیل

نمیشود بر شما یاد طلب در توحید صدوق علیه السلام

از ابو عبد الله علیه السلام فرمود مردی نزد حضرت

رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ارسلنا

و اتوکل او اعقمتها و اتوکل فقال بل اعقمتها و

و اتوکل مولوی

با توکل زانوی اشتریدند

از توکل در سبب کاهل مشو

بیزبان معلوم شد او را مرد

آخر اندیشی عیب رت های او

بار بردارد ز تو کار ت و بد

جبر توانکار آن قدرت بود

که نعمت از کف یرون کند

جز بر زیر آن درخت میوه دأ

بر سر خفته بریزد نسل و زاد

گفت پیغمبر با و از لبند

رما الکاسب حبیب الله شنو

خواجہ چون سیلی بدست بند

دست همچون پل اشارت های

پس اشارت های سر اوست

سعی شکر نعمتش قدرت بود

شکر نعمت نعمت افزون کند

مان جنبای جبری بی اعتبار

تا که شاخ فشان کند هر خطه باد

که توکل میکنی در کار کن

کسب کن پس تکیه بر جبار کن در انوار نعمانیه
 آورده که در حدیث وارد شده وقتی که این آیه شریفه نازل
 شده **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا**
 اصحاب گفتند بدستی خدای ماکیل شد بر روزیها پس تعب
 نمی آستیم در طلب آن پس در بار خود بستند و در خانه خود
 نشستند پس آیه سعی در اطراف و مناكب ارض نازل شد
 بعد در باراکشوند و سعی کردند در تحصیل روزیها
در حلیۃ المتقین از حضرت صادق علیه السلام منقولست
 که خیری نیست در کسی که نخواهد مالی از حلال جمع کند که بآن
 مال روی خود را از سؤال حفظ کند و قرض خود را ادا کند
 و با خویشان خود احسان نماید و از حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله منقولست که ملعونست کسیکه با رعایا خود ابر مردم
 بیندازد و نیز از آنحضرت مرویست که عبادت
 بهفتاد جزوات بهترین آنها طلب حلال است و باید دانست

که این معنی منافق زهد نیست که طلب کفاف و مایه گذران غیر حرص
بدینا داریست حقیقه فی بصائر الدرجات

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابی الله ان بحری
الاشیاء الا باسبابها فجعل لكل شیء سبباً وجعل لكل
سبب مشرعاً وجعل لكل مشرع مفتاحاً وجعل لكل مفتاح
علماً اسدیت بدانکه کلید هر عالمی و مفتاح هر
مقامی مناسب آن عالم و مناسب آن مقام میشود پس مفتاح
اسباب رزق و ابواب فیض مختلف است و برای هر مملکت
ابواب متعدده است مفتاح هر مملکتی که بدست شخص افتاد
با آن مفتاح بآن بیت راه خواهد یافت و همین که کلید
آمد و کلید را شخص بکار برد در بر روی او باز خواهد شد
پس طالب فیض و سالک راه هر مقام را از تحصیل مفتاح
درک آن مقام چاره نیست مثلاً صنایع و حرف اقبال
زرگری و صفقاری و حدادی و بنائی و نجاری و خیاطی

و امثال اینها از فلاح و زراعت و تجارت و سایر مشیها
 و صنعتها هر یک بابی است از ابواب رزق که خداوند بھن
 تفضل و کرم برای اصناف اعم در عالم قرار داده و اینها
 هم درمی دارند که اول باید با و متوسل و متوجه شد و الا
 تا آن در باز آید در باب بسته است و آن عبارت از معلّم و استا
 آن صنعت است که او در یک فیض اوست پس هر که باین در باب متوجّه
 شد و کلب آنها را بدست آورد البته مستفیض و بهره مند
 خواهد بود و خدا او را نا امید و از درگاه خود بایوس نخواهد
 فرمود و فیض خود را فراخور حال و مقام آن شخص خواهد رسانید
 و چون توتل با ابواب فرج پوره که باب خدا می باشد و دانستن
 قدر آنها و اعتراف و اهتمام بشان آنها در معنی یک نوع
 ستایش و شکر نعمتهای خداست از اینجمله شخص هر قدر عمل
 و صنعت خود را محکمتر بکند و با ستاد آن صنعت در تعلّم بیشتر
 خدمت نماید فیض بر او زیاده میرسد بطوریکه ظاهراً مقتضای

عمل کمتر از او بوده باشد قال تعالی لئن شکرتم لازیدنکم
 و آن کس که از ابواب فیض و رزق خداوندی اعراض
 کند و هیچیک از ابواب مذکوره متوسل و متوجه نشود
 و بیکار و بی بار خود را شرمسار عیال و شرمندۀ نفس سازد
 در حقیقت قدر نعمت های خداوند را ندانسته و کفران نعمت
 کرده اینطور شخص را شکار نمیشود و بدینجهت مخصوصاً بیکار
 شوم و بدینمنت است که روز بروز حواس انسان را ضایع
 میکند و وسوس باطله و خیالات فاسده را بیجان میآورد
 پسین که انسان بیکار شد قوه و ابمه و مانحویا او را بجای می
 می کشد حتی اگر شخص در اقدام معاصی و لایمی نفس خود را
 ناپوس کرده باشد و این قبیل هوا و هوس در او نشود
 می بینی در اندک مدت بیکاری بعضی امراض دیگر مبتلا میشود
 از قبیل صرع و مانحویا و خیالات فاسده و ظنون باطله
 در حق مردم و وسوس در عبادات و طهارات و غیره

و کم کم مورت نخت عقل و موجب عیب و مانع میشود
 بسا آدم زیرک کارکن و کار ساز دیده ایم که با پنج و شش
 سال بیماری و خانه نشینی نوعی تغییر حالت در او بهم رسیده
 که گویا هرگز آن شخص سابق نیست و بطور قدیم دیگر از دستش کار
 بر نمی آید اعضا و جوارح و خواستش بچکانه را که خداوند
 تبارک و تعالی نعمت عظیم قرار داده و نشأ اثر و اسباب
 تحصیل رزق و فیوضات غیر محصوره کرده و تشکیک خود شخص
 آنها را از کار انداخت ضایع و بی فایده خواهد بود و علت
 بهم خواهد رسانید چنانکه هر کس ملاحظه نماید در آفاق و
 انفس تجربه بهینطور خواهد دید **قَالَ تَعَالَى وَلَئِنْ
 كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** و از جمله عذابهای این قبیل
 اشخاص مبتلا شدن آنهاست بذل سؤال که از ناچاری
 و بیعاری باینگونه ذلت و خواری تن میدهند و نعم قلیل
 را اعتنا مضربا و بجهت سؤال **عَوَضًا وَلَوْ نَالِ الْغْنَى يُسْأَلُ**

واذا التوال مع التوال وزنته رجع التوال ونف كل التوال
 في شرح الصيغة قال بعض المحققين من اصحابنا رضوان
 الله عليهم ان ترك الدنيا بالكلية ليس هو مطلوب الشارع
 من الزهد فيها واتخذ عنهما لان الشارع يراعى نظام
 العالم باشتراك المخلوق في عمارة الدنيا وتعاونهم على
 المصلح لئلا يتبع النوع الانسان في ترك الدنيا و
 اهلها بالكلية يهدم ذلك النظام وينافي به بل الذي تامل
 به الشريعة القصد في الدنيا واستعمال ما عساه على القوام
 التي وردت به الرسل والوقوف فيها عند السجود
 المضروبة في شرائعهم دون تعديها وقد كان رسول الله
 صلى الله عليه وآله وعلى عليه السلام وجماعته من اكابر
 الصحابة رضوان الله عليهم مشركين لاهل الدنيا في
 تدبير احوال المدن وصلاح العالم غير منقطعين عن اهلها
 ولا متفرجين انتهى قال تعالى

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالنَّسَبَاتِ
 مِنَ الرِّزْقِ وَقَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا حَلَّلَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا آلَايَةَ
 حَقِيقَتُهُ پس هر قدر ممکن است شخص باید از درهای نعمت
 و فیض خدا اعراض نکند و کلید درهای روزی را بدست آورد
 و لا محاله بیک دری از درهای خدا در کسب روزی نفس عمل خود
 متوسل شود چنانکه اغلب آسیا و اولیا و اصحاب ائمه
 سلام الله علیهم صاحب پیشه و صنعتی بودند که آن صنعت و
 بایه معیشت و باب رزق خود قرار داده بودند پس هرگز انضا
 و روانیت نفس عزیز را با بیکاری پیش این و آن ذلیل کرد
 و هرگز خدا را ضعیف بتذلیل نفس نمیشود عن علی بن ابی
 طالب علیه السلام فَمَا أَقْبَلُ اللَّهُ نِيَا جَمِيعًا بِمَنَةِ
وَلَا اشْتَرَى غَيْرَ الْمَرَاتِبِ بِالْإِثْمِ از حضرت رسول منقول است
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغِيضُ الْعَبْدَ الصَّحِيحَ الْفَارِغَ وَقَالَ الصَّيَّامُ

ان الله يحب العبد المتحرف وَغَضَّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ
 اَيْضًا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ احَبُّ مِنْ عَبْدٍ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ
 ان الله تعالى يفيض كل فارغ من اعمال الدنيا والآخرة
 وانهضت صادق عليه السلام مرويت لَيْسَ شَأْنٌ مِنْكُمْ
 دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَالْآخِرَةُ لِدُنْيَاهُ چه قدر اخبار و احاديث
 در ترغيب شخص كسب و منع او از سؤال وارد شده مرويت
 اگر سائل ميدانست چه در سؤال است هرگز سؤال نميكرد

لَنْ تَقْلُ الصَّخْرَةَ مِنْ قُلِّ الْجِبَالِ
 يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي كَلْبٍ
 وَقَالَ اَيْضًا
 فَمَا طَعْمُ امْرِءٍ مِنَ السُّؤَالِ

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 احَبُّ اِلَيَّ مِنْ مَنِّ الرِّجَالِ
 فَقُلْتُ الْعَارِ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ
 وَذُقْتُ مَرَارَةَ الْأَشْيَاءِ طَرًّا

و در وسائل از طيار مرويت گفت ابو جعفر عليه السلام
 بن فرمود اَتَمِّ شَيْءٍ تَعْلُجُ اَيُّ شَيْءٍ تَضَعُ يَمِينِي چي ميكني
 عرض كردم ما اَنَانِي شَيْءٍ مِنْ دَرَكَارِي نِسْتَمِ فرمود

فَخَذَتْهَا وَكُنْسَنَ قَهْرَهُ وَرَشَهُ وَابْتَطَفِيَ بِهَا فَادْبَعَتْ
ذَلِكَ فَهَضَمْتِ مَا عَلَيْكَ قَالَ قَدِمْتُ فَفَعَلْتُ مَرَّةً
مَقْصُودَ اخْتِصَرْتُ اَيْنَ بُوَدَ كَهْ خَانِهْ بَكِيرِ وَاسْتَنَاهْ آزَا جَارُوبَ
كُنْ وَآبِ بَقَايِ آنِ بِاَشْ وَبِطَاطَا عِيْ دَرِ آنِ پَرِ كُنْ
پَسْ وَتَسِيكِهْ آزَا كِنِي بَهْلِ آوَرْدَهْ آنِچِهْ دَرِ ذَمِّهْ تَوَبُوْدَ اَنْكَلِفْ
تَحْصِيْلِ رُوْزِي رَاوِي مِيكُوِيْدَ اَدَمَ وَعَمَلِ بَغْرُ مَوْدُ
اَخْتِصَرْتُ كَرْدَمَ پَسْ مَرْزُوقِ شَدَمَ وَنَزْدِ دَوَسَائِلِ
اَزْ خَضْرَتِ اَبِي عَبْدِ اللهِ مَرْوِيْتِ اَلْكَافُوْ عَلَى عِيَالِهْ
كَالْمَجَاهِدِي فِي سَبِيْلِ اللهِ يَنْفِيْ شَخْصَ زَحْمَتِ كَشِ بَجْتِهْ عِيَالِ
خُودِ مِثْلِ جِهَادِ كُنْدَهْ اسْتِ دَرِ رَاهِ خُدا وَفِيْهِ اَيْضاً
عَنْ اَبِيْ اَحْسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الَّذِي يَطْلُبُ
مِنْ فَضْلِ اللهِ مَا يَكْفِيْ عِيَالَهْ اَعْظَمُ اَجْرًا مِنْ الْمَجَاهِدِ
فِي سَبِيْلِ اللهِ غَرْوَ جُلٍّ يَنْفِيْ اَنْكَسِيكِهْ طَلَبِ مِيكُنْدَ اَزْ فَضْلِ
خُدا آنِچِهْ رَا كِهْ بَا زَمِيْدَارِ دُباوِ عِيَالِ خُودِ رَا وَكُفْ مِيكُنْدَ

اتما را بزرگتر است از حیثیت ابراز آنکه مجاهد باشد در راه
 خدا و فیه عن معلى بن خنيس عن ابيه قال

سئل ابو عبد الله عليه السلام عن رجل وانا عنده
 فقيل اصابته الحاجة قال فما يصنع اليوم قيل
 في البيت يعبد ربه قال فمن اين قوته قيل من عند
 بعض اخوانه فقال ابو عبد الله عليه السلام والله
 لآذی یقوتہ اشعبد او منه حاصل معنی آنکه

ابو عبد الله عليه السلام از احوال مردی پرسید عرض
 کردند محتاج شده است حضرت فرمود امروز چه میکنید
 عرض کردند در خانه خود می نشیند بجز عبادت نمیکند فرمود
 پس قوت او از کجاست عرض کردند از نزد بعضی اخوان
 او پس حضرت فرمود والله هر آینه آن کسیکه با قوت
 میدهد عبادتش از او محکمتر است و باین ستر و حکمت
 اقرارال را در شرع انورند مؤمن داشته اند که انسان

باکن ر کسیری از مردم از فواید زیاد محروم میماند
 إِذَا رَمَ النَّاسُ النُّيُوتَ اتَّيْتُمْ عُمَاءَ مِنَ الْأَخْبَارِ خَرَقَ الْكُتُبَ
 قَالَ تَعَالَى وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَفَوْا
 وَقَالَ فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِغَيْرِ إِخْوَانٍ
 و حدیث نبوی است مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ
 فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ چون خداوند انسان را
 مدتی باطن آفریده پس او را از مخالطه و مراوده با مردم
 چارۀ نیست و ترک آن مطلقا خلاف حکمت و مصلحت میباشد
 إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
 مگر اینکه مجمع و مدینه محل فساد و فتنه باشد و مخالطه برای او
 مضر گردد آنوقت بسته غلت بهتر از مخالطه و مراوده است
 عَنْ لُقْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ كُنْ
 لِمَا سَأَلَكَ عَنْ طَرِيقِ النِّجَاةِ قَالَ لَيْسَ بِكَ بَيْنَكَ وَبَيْنَكَ
 عَلَيْكَ دِينُكَ وَابْكُ عَلَى خَطِيئَتِكَ وَدِرْ بِمَقَامِ

مهاجرت مطلوبست هر چند بخت از موطن و سکن باشد که
 باید گفت رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا
 سعاداً حُب وطن که چه پیشی استیم نتوان مُرد بنحی که من بخاروم
 حقیقه این نوع کلید و این قسم ابواب اینطور اسباب
 پیدا کردن آسانست را بهیت توف و جاده ایست بس
 معروف از سابق بخیرات و مقصد ظالم تنفس هر کدام طایفه را
 نیل این مرام مقدور و میسر است و خداوند با قضای ربوبیت تا
 و کامل و رحمانیت مطلقه و مصلح عاقله این دریا و کلید ما را
 در اقطار عالم پُر کرده و راهش را واضح نموده بجهت آنکه
 حیات و معیشت در و اوج امر دین مردم بسته بر این است کَلَّا
 ثُمَّ مَوْلَاً وَهُوَ لَآءٍ مِنْ عَطَا رَبِّكَ وَلَىٰ مِثْلُ
 که عید در مقام سیر و سلوک از این مرحله قدری بالاتر رود
 و یک نوع امتیازی با عاقله ناس در مقام ریاضت نفس
 بهم رساند پس علاوه بر اسباب ظاهری و متعارفی بنحو غیر متعارف

هو
 مؤلف را در این کتاب
 بی عیون و شایسته
 ولی با کمال تعلیم و تقوی
 آراست خداوند
 استنسیب است
 برب رب خود نماید
 خون باید خورده

و بطور غیر معروف در کار او اسباب فراهم آید و در حصول
 مطلوب او از اسباب ظاهری آثار فوق العاده بروز کند
 مثلاً چیزی که بکلم عرف و عادت بر او منتر می نمود دفع شود
 کسی که قصدش داشت باعث حیات او گردد چنانکه
 گفته شد و شود سبب خیر اگر خدا خواهد ولی این خواست
 خاصی است که در حق عامه ناس میسر نمی شود مگر با قضای
 خاصه و الا موافق عرف و عادت آثار معتاده بی تخلف
 از اسباب بروز خواهد کرد چه خوب باشد و چه بد چه نفع
 باشد و چه ضرر خداوند به چیزی خاصیتی داده هر چیزی را
 بچیزی سبب کرده آن خاصیت و آن اثر را که باو عطا فرمود
 باز نمی گیرد و آتش از روشن نهاده منع نمیکند و بوقوع
 اثر قطع و بریدن داده باز نمی گیرد ولی در حق این اشخاص
 که بحسب عمل و عقیده خود از طبقه عامه ناس اند این است
 بهم رسانده اند که باهی خداوند نوعی اسباب علیحدّه می کنند

که بتوسط همین اسباب معروفه ظاهری خواص معهوده و آثار
 معروفه بعضی اسباب دیگر که مقتضی ضرورت و هلاکت شخص بود مرقع
 شده نتیجه برعکس بروز میکند در آنوار نعمانیه
 سید سید نعمت الله بخاری آورده وقتی برای تحصیل
 علم سفر دریا میکردم رفیق کشتی بن حکایت نمود که روزی
 موج دریا بسیار بود از اهل کشتی کسی برای قضای حاجت
 در کنار کشتی جای نمود پس ناگهان آن شخص بدریافت و
 و آب فرو رفت پس یکی از اهل کشتی بوی او آمد و بجا
 که افتاده بود دست دراز کرده از زیر آب بیرون کشید
 و با کفافی او را پوشید ساعتی با تصور کنداشته تارفت
 از رویش برداشتن آن شخص بنا کرد بحرف زدن دیدند
 که رفیق ایشان نیست و این شخص غیر اوست که آب افتاد
 بود پس از قصه پرسیدند گفت کشتی ما از فلان روز شکسته و من
 روی تخت پاره مانده روی دریا بودم امروز از ضعف و بیجالی

باساک و نکا هاری تخته پاره قادر بودم پس تخته رفت من
قدری در زوی آب باند غمش بر من عارض شد دیگر خود را ندانستم
مگر حالا خود را در این کشتی با شما می بینم اتقی

بین درباره شخص دو نیم که بد ریافت و چگونه حکم ظاهری می
شد بحسب عرف و عادت مقتضای دریا افتادن هلاکت بود
آن شخص هلاک شد ولی درباره شخص اول که قبل از او کشتی
دیگر بد ریافت ده بود چگونه اسباب ظاهری فراهم آمد
تا او نجات یافت یکی از تخمین را روایت میکنند

روزی بعزم شستن جامه های خود بطرف نیل عازم بود
تا کمان بعقب بزرگ دو چار شد که بنوی اومی آید آن شخص
از او بسیار و اهنه نمود و خود را بکنا کشیده تا شامیکرد تا او
عقب رفت بوزغی رسید که در کنار آبی بود پس
عقب بر پشت وزغ رفته وزغ او را برده در آن طرف
آب بیرون آورد آن شخص گوید من نیز از عقب آن رفتم

پس دیدم آمد بطرف درختی که سایه بسیار داشت و وزیر
 آن جوان امری خوابیده بود پس من در پیش خود گفتم
 بجهت شستن این جوان عقرب با نیجا آمده است پس ناگاه دیدم
 افعی بطرف آن جوان می آید پس عقرب آن افعی رسید و از دماغ
 او گزید افعی کشته شد عقرب بنوی آب بازگشت در پیش
 باز با نظر گذشت و آنحضرت این آیات را مناسب حال خواند
 یَا رَاقِدًا وَ اَوْخَسِلْ نَحْطُیْهِ مِنْ كُلِّ سُوْءٍ یُّکُوْنُ فِیْ لَحْظِیْهِ
 کَیْفَ تَسْمُ الْعِیُّوْنُ عَنْ یَا تَمِکْ مِنْهُ فَوَ اِنَّهُ لَفِیْ عِیْنِیْ
 و با این حرف جوان از خواب بیدار و از قصه خبردار
 شد پس جامه لهور از خود دور کرد و لباس عبادت
 و سیاحت پوشید و باهما نخالت و فاجات یافت پس چگونه
 عقرب را بنوی افعی برد و او را سبب بک افعی و باعث
 خلاصی آن جوان نمود زبانی ای آنکه ز خوشتن می فرود
 داری صد درد و صاحب درو دایم پی لهور و لعب خواب خوری

تا چند طریق جاه و شمت طلبیم	تو دای طفل عاوقی فرو نه
تا باطن ماز فیض معمور شود	بر خیر که مفتاح سعادت طلبیم
و نیز در انوار نعمانیه آورد	از باطن اسل قهرت طلبیم

جماعتی از دزدان شب بخانه شخصی داخل شدند تا چیزی بزدند
 و قسکه بخانه داخل شدند دیدند طفل شیر خواری در کوهاره است
 رسیدند که طفل گریه کرده بصدای او اسل خانه بیدار شوند پس
 طفل را با کوهاره برداشته از خانه بیرون کرده در خارج گذاشتند
 بنا کردند بجل و نقل اثاث البیت تا آنچه که در خانه بود بیرون
 آوردند بعد دوباره بخانه آمدند که اگر چیزی بخانه مانده باشد
 ببرند مادر طفل بیدار شد برخواست تا بطفل شیر بدهد
 طفل شیر بیدید دید طفل و کوهاره در جای خود نیست شوهرش را
 بیدار کرده ماجرا را گفت بر دو بطلب طفل از خانه بیرون شدند
 ناگاه سقف خانه و دیوارهای اوطاق فرو ریخت دزدان
 زیر خاک پلاک شدند مال و جان اسل خانه بسلامت ماندند

پس تأمل کن چگونه بخلاف عادت اسباب ظاهری برای
 سلامتی مال و جان آنها فراهم آمد و متعرضین ایشان هلاک
 شد و نعم ما قیل هزار دشمنم را میکنند قصد هلاک
 کرم تو دوستی از دشمنان ندارم پاک و من خود تا این
 سن و سال بار بار باره خود این قسمها فراهم آمدن اسباب
 غیبیه را مشاهده کرده و در مقام مناجات و شکر بصدق
 دل فرموده حضرت سید تجدد علیه السلام را مکر گفته ام
 عَمِيتَ عَيْنُ لَا تَرَكَ یَعْنِی خدایا کور باشد چشمی که ترا
 نبیند ولی چه خوبست اینکه شخص از این حالت هرگز جدا نشود
 قَالَ عَلِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ
 قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ پس نظر شخص باید همیشه بخداوند مستبلا باشد
 باشد و این معنی ملکه شده ثبوت در سوخ بهم رساند و باینجه
 در نفس و انما اطمینان و در قلب همواره قوتی باشد خواه چه گوید
 بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر ^{شود}

سعید اگر بگنجد سیل فنا خائستد دل قوی دار که بنیاد بقا حکم آرد
 اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ
 و خداوند در حق این قبیل اشخاص معونه و توفیق خاص نظر فرماید
 از کافی از ثابت بن سعید قال قال ابو عبد الله
 علیه السلام یا ثابت ما لکم و الناس کفوا الناس و لا تجروا
 احدًا الی امرکم فوالله لو ان اهل السموات و اهل الارض
 اجتمعوا علی ان یهدو عبدًا یرید الله ضلالتہ ما استطاعوا
 علی ان یهدوه و لو ان اهل السموات و اهل الارض
 اجتمعوا ان یضلوا عبدًا یرید الله ہداه ما استطاعوا
 ان یضلوه کفوا عن الناس و لا یقول احد عمتی و اخي
 و ابن عمتی و جاری فان الله اذا اراد بعبد خیر اطلق
 روحه فلا یسمع معرُوفًا الا عرفه و لا منکرًا الا انکره
 ثم یقف الله فی قلبه کلمة یجمع بها امره مخفی نامد
 که مراد از این اراده حتمی است و مخصوص خاصان است از زبان

طینت عیسیٰ و شیکان امیر المؤمنین علیہ السلام و این را در
خاض در حق عموم جاری نمیشود قاتل

سحر مانت میخانه بد و قنوی	گفت باز آئی که دیرینه این کار
بچو جسم جرمی کش که ز تر ملکوت	پر تو جام جهان بین دهرت گامی
بر در میکه زندان و قلندر باشند	که ستانند و دهند آفرینشانی
خشت زیر سرو بر تارک هفت انگشتی	دست قدرت نکر و منصب صاحبی
اگر ت سلطنت قهر بشدای دل	کمترین ملک تو از راه بود نامی
هزی الذخایری ماضی و اجداد	لوکان عادیم ثقی و غلامی
هزی الموائلی ماضی و اجداد	لوکان عادیم خباز و شوامی
هزی المناصبی ماضی و اجداد	لوکان عادیم القاب و اسمای

اشاره فیما انارة میشود که عبد را کلید استجاب
و عابد است آید همی که دعا کرد و بحضور قلب بارگاه حضرت
ایزدی توجه نمود و طلبش حاصل آید مگر این که بجهت مانع خارجی
اثر دعاء او بر نوز نکند که او را خداوند خلاف مصلحت او بپندارد

مصلحت کل بدانند لطفاً و رحمتاً بآن دعا اثری مرتب نفرماید
 و الا بالذات دُعای او خالی از اثر نخواهد بود
 بصفای دل رندان صبوحی بگذرد پس در بسته بفتح دُعای بکشاید
 فی معالم الرزقی عن ابی عبد الله علیه السلام اذا
 اراد احدکم ان لا یسئل ربه شیئاً الا اعطاه فلیتأمل
 من الناس کلهم ولا یکون له رجاء الا من عند الله
 و جل ذکره فاذا علم الله ذلک من قلبه لم یسئل شیئاً الا
 اعطاه الحديث در جمیع امور این عالم اسباب
 و وسایط و روابط معتبر است در قضاء حاجات نیز دُعای
 جمله وسائل و اسباب جریان قضا و قدر است در طبق دُعای
 حقیقه می شود عبد در مقام سیر و سلوک متوسل بیا
 ایجاد گردد و در مقام ذکر و اطاعت و خلوص منت بتمام
 محمود و برسد و کلید آن در را بدست آورد آنوقت در محو
 مطلوبات و رفع محذورات باین بیوت معتدله و ابواب

متعارفه که در حصول مطالب توجیه با آنها معروف و معاد است
 او را چندان حاجتی نخواهد بود چنانکه در حدیث قدسی وارد است
 عَبْدِي أَطْغَى أَجْعَلُكَ مِثْلِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ
 فَيَكُونُ وَأَنْتَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ

فیض روح القدس را باز در دنیا، دیگران هم بکنند آنچه میگوید
 مَا زَالَ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى الْإِنْفِاقِ حَتَّى كُنْتُ سَمْعُهُ
 الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي تَطْطُبُ بِهَا
 پس در حق چنین اشخاص بعد و خمس فلک را نیز اثری نخواهد
 بود چنانکه جناب امیر مومنان فرموده

عِنْدِي سَوَاءٌ وَزَعْلٌ يَعْنِي زِدْمَنِ كَمَا صَاحِبُ دَلَايَتِ
 مطلقه ام مشتری و زحل را برابر است زیرا که هر دو در تحت اراد

و دلايت مطلقه من است و نعم با قیل

إِنِّي أَهْلُ التَّوْبَةِ وَالتَّوْبَةِ	لَا يُبَالِي لَوْ أَنَّ التَّوْبَةَ
وَالْآنَ إِنِّي بَعْدَ عُلُوِّ النَّفْسِ	لَا يُعْنِي بِالْعَدْوِ وَالنَّفْسِ

ایل ذکر پرور کار را از تریع و تسدیس کو اکب چه باکت و اربا
ایکونه نفوس قویه را از سعد و نحس فلک چه بیم

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ
أَنْزَلَهُ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْفِ شَاقِبَةً جَوَاهِرَ عِلْمِهَا
وَإِذَا عَتَدَ لِمُفْرَاجِهَا وَفَارَقَ الْأَصْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ
بِهَا السَّمْعَ الشَّدَادَ أَسْمَانَاتِ دُرِّ لَآلِيَاتِ

کار فرمای آسمان جهان و قال علیه السلام
البعودية جوهره کنه الربوبية حقيقة
در انوار نعمانیه در نور رزق نوشته هر گاه کسی در خانه خود نشیند

و طلب روزی را ترک کند آیا بر خدا واجبست ایصال رزق
بر او یا نه بعضی گفته اند ایصال قدر ضروری و قوت لایموت
که حیات با او محفوظ باشد واجبست و بعضی گفته اند واجب
نیست مگر برای کسی که زمام توکل را بنوی او انداخته بجهت
اینکه خداوند فرموده وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

و حق این است که شل این ایصال بر خدا واجب نیست
 بی بسا هست که تفضل فرماید و از تفضل مانع نیست
 و در حدیث وارد است و تسبیح نازل شد قوله تعالی
 وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا چنانکه
 سابقاً مذکور شد اصحاب اولاد است از تحصیل رزق باز
 کشند و در خانه‌ها نشینند ثانیاً بشاره ولایت آنحضرت
 و امر و نزول آیه سعی در اطراف و مناکب ارض در تحصیل رزق
 و روزی سعی کردند از این است که محدثین و اصحاب آنحضرت
 سلام الله علیه اهل حرفه و صنعت و کسب و تجارت بودند
 لطیفه اینکه در حدیث فرموده در باران خود بستند
 در باران منحصراً آن بدری که تجارت از چوب و تخته بازو
 و بنجانه که از خشت و گل نباشد نصب نمایند بلکه درهای
 و سائط روزی را بر خود بستند پس این عزیزان یکدیگر بست خود
 در روزی را باند و در خانه خود نشیند و بوی گلیدان

و بیت روزی متوجه نشود و از وسائل و اسبابی که خداوند
 برای لطف و کرم باین بلاد و عباد چیده بآمره صرف
 نظر نماید در معنی اعراض از درگاه خدا و کفران نعمت کرده
 و قصد هلاک خودش نموده و حال آنکه خدا فرموده
 وَلَا تَلْقُوا يَأَيُّكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ پس اگر این شخص هلاک شود
 بخدا و وارد است و خدا را در باره عاتق ناس زیاده بر این لطف
 واجب نیست که برای روزی و مایه معیشت هر کس در دنیا
 و کلیدی و راهی فراهم داده و ببندد خود آن راه را
 نشان داده و واضح کرده با وجود اینها اگر عب بطور استغنا
 و اعراض رفتار نماید البته مستحق فذلان و محرومی خواهد بود
 خداوند محض لطف و حکمت دوا با بردها خلق کرده فضا که
 کسی بدو اعتنا نکند و پی صاحب و دوا و ازود هرگز حکمت
 خدا ناقص نخواهد بود و برای تنفس هوا آفریده و برای رفع
 عطش آب خلق کرده و برای دفع کرسنکی نان و راه ب

نشان داده یکی راه تنفس خود را مسدود سازد و میزد و یا
 اگر کسی بی تحصیل نان و آب زود و آب و نان نخورد اگر گرسنگی
 و عطش میرد باعث نقصان حکمت او نخواهد بود مشغولی
 طالبانند طلب زن هر دو دست کاین طلب در راه نیکو رهبر است

کاین طلب در راه حق مانع گشتن
 یارا و شوپیش او اندازد
 چون نظرشان کمیابی خود
 خون صبا حبل رسی کو شوی

کاین طلب در راه بزرگ جنبشی است
 هر گز اینی طلب کارای پسر
 بهمنشین مقبلان چون کمی است
 کر تو سنگ صخره و در مر شوی

چون سخن باینجا رجوع میکنیم بحواب ایراداتی که در اول کتاب
 گذشت بعضی گویند سعی عبادی ثمری اثر است بسیار شود
 که بی سعی و بدون اسباب ظاهری بعضی مطلوب خود رسیده
 و بعضی دیگر هر قدر تلاش کرده و اسباب چسیده از مطلوب
 خود باز مانده و برخی اعتسای زیاد بر اسباب دارند
 و معتقد هستند که بدون فراهم آمدن اسباب ظاهری مطلوب

شخص می‌نمیشود پس می‌گوئیم دربارهٔ عامه بلی بقضای عادت
 رفتار میشود لا محاله آنها را زهر می‌کشد و تریاق مثلاً با آنها
 میکند ولی دربارهٔ بعضی که کیفوع در بارگاه الهی ارفاع
 ناس در مقام اقبال اقیازی و تقرب بی بهم رسانده البته
 لازم رُبوبیت و نراوار الوهیت این است که تفاوتی با
 او و سایرین بشود چنانکه می‌فرماید مَنْ تَقَرَّبَ إِلَىٰ بَشَرٍ
 تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بِدَرَجَةٍ وَمَنْ جَاءَ بِأَخْسَرَةٍ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا
 چون این قبیل اشخاص امر را بجدامو کول کرده و با همه بنا
 صوری اعتمادی با آنها داشته و اعتنائی بتدبیرات خود
 ندارند و همیشه استمداد از خدا می‌مایند پس بجاست که آن
 اشخاص بدون سعی و اسباب ظاهری مطلوب خود برسند
 مِنْ كَلَامِ أَبِي حَازِمٍ الْأَعْرَجِ قِيلَ لَهُ مَا لَكَ قَالَ شَيْئَانِ
 لَا عُدَمَ بِي مَعَهَا الرِّضَا عَنِ اللَّهِ وَالْغِنَى عَنِ النَّاسِ
 از ابی حازم پرسیدند چه مال داری گفت دو چیز دارم

که با وجود آنها فقر برای من نیست یکی رضا از خداست
 و دیگری غنی و بی نیازی از مردم و همچنین آنها که از مائه^{نایس}
 در مقام ادبار و تنزل تفاوتی بهم رسانده اند اعراض و غفلت
 و جهالت ایشان را فرافکرته بدی است که اعراض و غفلت
 ایشان اثر خود را خواهد بخشید که خدا ایشان را بنحو دشمنی^{کول}
 فرموده و با مقتضای نیت خود مستحق حرمان و خذلان گردید^{اند}
 فَوَإِنَّ سَيِّئَةَ مَثَلًا كَمَا قَالَ تَعَالَى وَضَرَبَ اللَّهُ
 مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا
 مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ
 الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
 فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام اما آنکه ایس
 عرق یضرب ولا نکتة ولا صداع ولا مرض الا نکتة
 وذلک قول الله عز وجل فی کتابه واما اصالحکم من
 منصیبه فاما کسبت ایدیکم ویغفوا عن کثیر السخیث

شخصه فی علیہ الرحمہ در شرح لہ در کتاب تجارت
 و بیان آداب آن نوشته الزاج عشر ترک معاظہ الاولین
 و المحارفين بفتح الزاء و هم الذين لا يبارک لهم في
 کسبهم قال الجوهري رجل محارف بفتح الزاء امجد
 محروم و هو خلاف قولک مبارک و قد عوف
 کسب فلان اذا شد عليه في معاشه کانه میل برزق
 عنه و الموفين اي ذوی الآفة و النقص في ابدانهم للثبوت
 في الاحباب معللاً بانهم ظلم شیئ پس معلوم میشود
 از ناس استند که از نفع و ثمر کسب خود محروم میباشند و
 برکت در ایشان نیست و نبی از ایشان وارد شده تا مقصود
 او سرایت نکند **حقیقه بی اثر بودن سی**
 و کسب را هم مطلقاً میزان خوبی و بدی شخص نیست و اگر کسی
 اسباب خارجی و وضع زمان و مکان شخص مقتضی محرومی میشود
 اگر چه شخص از جهه ظالم لنفسه نباشد در این صورت این معنی یقیناً

الحمد لله المنوع
 من رالفه

كرموجب عادت می شود فی الكافی عن ابی بصیر عن
 ابی عبد الله علیه السلام ان الله عزوجل عباده فی
 الأرض من خالص عباده ما ينزل من السماء تحفة فی
 الأرض الا صرفنا عنهم الى غیرهم ولا یلیة الا صرفنا الیهم
 ایضاً فی الكافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 قال رسول الله ان الله عزوجل یقول وعزتی وحلی
 لا اخرج عبداً من الدنیا وانا ارید ان ارحمه
 حتی استوفی منه کل خطیئة عملها اما یسقم فی جسده
 واما یضیق فی رزقه واما یخوف فی دنياه فان
 بقیت علیه یقینة شدت علیه عند الموت وعزتی
 وجلالی لا اخرج عبداً من الدنیا وانا ارید ان
 اعذبه حتی اوفیه کل حسنة عملها اما یسقم فی رزقه
 واما یضیق فی جسمه واما یخوف فی دنياه فان بقیت
 علیه یقینة هونت علیه کعب الموت

و قیة عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان عقی بن
الحسین علیهما السلام یقول انی لأکره للرجل ان یعانی فی
الدنیا فلا یصیب به شیء من المصائب

و فی دعاء الصغیفة السجادیة و اعصمنی من ان اظن
بذمی عدم حساسته او اظن بصاحب ثروة فضلاً فان
الشریف من شرفته طاعتک و الغریز من اغترته عباد
هر چند که ای می شود حالت خود شخص مقتضی محرومی گردد که او
از شقاوت دست نفع و بالله من خدا ناله و غضبه پس غایز
بودن اولی مطلوب بدون سی و سبب ظاهری در نظر من
علت کمال نقص نباشد و میزان سعی و عمل عاتیه ناسخ نمیشود
که هر مقام و هر شخص حکم علیحه دارد و احکام حکیم علی الا
بازمان و مکان و کم و کیف و جهت که ای تغایر و تفاوت می شود

در تو نمرودی است در آتش	رفت خوابی اول از برسم شو
چون نه سبلاح فی دریائی	در میکن خوش از خود دانی

کاملی که خاک کسید و زرشود ناقص از زرشود خاکستر شود
 چون تسبیح حق بود آن مرد راست دست او در کارها دست راست
 تتمه از این تفصیل معلوم شد که در هر حال باید سعی و جهد
 در تحصیل روزی کرد که شخص مکلف بر آن است و این معنی
 غیر دنیا داری مذموم است فی حقایق المحقق الکاشانی
 قال الصادق علیه السلام الکاذب علی عیاله کالجاهل
 فی سبیل الله و قال فی رجل قال لا أقعدن فی یتیم
 ولا صلین ولا صومن ولا أعبدن ربی فاما رزقی
 فیا یتیمی قال هذا من احد الثلاثة الذین لا یتجاب
 لهم و قال ان الله لیحب الاغتراب فی طلب
 الرزق و قال له رجل والله انما لنطلب الدنیا و
 ان نوتوبها فقال تحب ان تضرع بها ما اذا قال اعوذ بها
 علی نفسی و عیالی و اصل و اتصدق بها و اعتمر قال
 لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة و قال لیثا

من ترک دنیا و آخرت و لا آخرت له دنیا و قال
 لا تسألوا فی الطلب فی طلب معایشکم فان آبائنا كانوا
 یرکضون فیهم و یطلبونها و قال التجار الدنیا
 دنیا آن دنیا بلع و دنیا ملعونة و قال الباقون
 من طلب الرزق فی الدنیا استغفأ عن الناس و
 سعیاً علی اهلہ و تعطفأ علی جاره لقی الله عز و جل و وجهه
 مثل لعل لیلہ البدر انتی مناسب مقام
 تفصیلی از بعض اعلام در نظر دارم و آن این است که از برای
 صفت توکل در ضعف و قوت سه درجه است درجه اول
 آنکه حال او در یاد خدا و وثوق بنیات و اطمینان کفایت
 او مثل شخص موکل باشد نسبت بوکیل و این ضعیف ترین درجه است
 توکل است و با سعی و تدبیر خود شخص منافات ندارد
 دویم آنکه حال او در حق خدا مثل حال طفل باشد در حق
 مادر خود که او جز مادر نمی شناسد و بغیر از او اعتماد و امیدوار

بکسی ندارد اگر او را نبیند دایم در طلب او باشد و چون
 امری باور و دود اول چیزی که بزبانش میگذرد ای مادر
 و تدبیری در این مرتبه نیست مگر تدبیر کریم بنده و پناه جستن با
 بواسطه دعا و تضرع **سیم** آنکه آدمی نزد خدا ماند
 میت باشد در برابر عتال یعنی خود را در پیش قدرت حق بیند
 و جمیع حرکات و سکانات خود را از قدرت از لیه و صاحب
 این مرتبه باشد که ترک دعا و سؤال را کند از راه وثوق
 بکرم و عنایت حضرت حق تعالی و غایت ثوق و محبت بنده
 که بالمره از نفس خود صرف نظر نماید و این شخص مانند طفلی است
 که بپاند اگر بسوی مادر بگریزد مادر او را بجوید و اگر بدامن
 مادر بیاویزد مادر او را در آغوش میگیرد و از این قسم است
 توکل حضرت خلیل الرحمن شکامیکه او را در منجیق نهادند
 که با تشاکلفند حضرت روح الامین با و گفت آیا حاجتی دار
 گفت با تو نه جبرئیل گفت پس آنکه حاجت با و داری بخوار

مانند موده بی حق
 و بی قدرت
 ح

و نجات خود از او طلب کن گفت حَسْبِيَ مِنْهُ تَوَالِي عِلْمُهُ
 بحالی یعنی علم خدا بحال من کفایت میکند از سوال من
 و این مرتبه بسیار غیر الوجود و مرتبه یقین است و صاحب
 آن والد و مَبْنُوت و فارغ از همه تدبیرات و چنین کسی را
 باکی نیست اگر روزانهِ اسباب برتابد چه الله تعالی فقط
 او را میکند و روزی او را می‌رساند جهان اگر همه دشمن شود بدو
 خبر ندارد از ایشان که در جانشینند و متوجه بودن این شخص بکس
 و رفیق این پی اسباب بجهت این است که امر خدائی چنین
 صادر شده و الاً مطلقاً بعضی و کسب خود و ثوق و اعتمادند
 و آنچه شنیده میشود از حکایات بعض کاطین و لیساء که بی زار
 و راحله میا با آنها مسافرت میکرده اند و روزی ایشان می‌رسد
 و از سباع و درنده احرار میکرده اند و نسبت پادشاهان
 ذوالاقتدار در مقام موعظه و امر معروف و نهی منکر
 سخت و ناهمسوار گفته اند و خدا ایشان را نجات داده از ایشان

فرقه نبوده اند **ذَکِ فَضْلُ مِیْهُ نُوتِیْدِ مَنِ شَیْءٍ**
 مع تو با خدای خود انداز کار و این باش **وَارْ حَکِیْمُ شَیْءٍ**
 در این مقامات اشعار خوبی است که در ذوق سلیم و طبع مستقیم
 از نسکودارد

برک بی برکی نداری و درویشی	رخ چو عیاران میاراجان مراد
هر چه بینی خبر هو آن دین بود بران	هر چه بینی خبر خدا آن بت بود شکم
سربار از کلشن تحقیق تا در کوی دین	کشکان زده بینی انجمن درخمن
در یکی صفت کان نمی تنگی چون حسن	در در صفت کان نمی زبری چون
در دین خود بوجوب دینی گذردی و شمع	چون شوی مای خوشتر کردی از زردن
سالها باید که تا یک سنگ اصلی را قبا	لعل کرد و در بدین با عقیق اندر
قرنها باید که تا صاحبقرانی چون دین	یا چو سلمان بنده از فارغی و دین
روی بنامیدش با آن شریعت مرزا	چون عروسان طبیعت بندد از دین
این جهان و آنجهانت را یکدم در کشد	چون ننگ در دین ناکه کشد
با دو قبله در ره خمید نتوان رفت	یا رضای دوست باید یا ملوی

و فی مصباح الشریعة عن الصادق علیه السلام التَّقْوِیَةُ
 خَمْسَةُ أَحْرَفٍ كُلُّ مِائَةٍ مِنْهَا حُكْمٌ مِنْ آتِیَ بِحُكْمِهِ فَقَدْ آتَى بِهِ
 النَّاسَ مَنْ تَرَكَ التَّوْبَةَ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ مَنْ فَاءَ كُلِّ
 بِمِائَةٍ غَيْرَ اللَّهِ وَالْوَادِ مِنْ وَفَاءِ الْعَهْدِ وَتَصْدِيقِ الْوَعْدِ
 وَالْيَأْسِ مِنَ الْيَأْسِ مِنْ نَفْسِكَ وَالْيَقِینَ بِرَبِّكَ
 وَالصَّادِقَ مِنَ الضَّمِيرِ الصَّافِي فِي اللَّهِ وَالضَّرُورَةَ إِلَيْهِ
 وَالْمَقْوُوسَ لَا يَصْبَحُ إِلَّا سَالِمًا مِنْ جَمِيعِ آفَاتٍ وَلَا يَمُوتُ
 إِلَّا مُعَافًى فِي بَدَنِهِ پس از این تفصیلات معلوم شد
 در باره عاتقه ناس خدا با همین اسباب و وسائل ظاهری
 بطور عادی و متعارف اثر میدهد و فیض میرساند ولی گاهی
 در باره مختصین بطور غیر متعارف اسباب میآورد و آثار
 مترتب میکند و در باره بعضی میشود که با اسباب غیرتفصیلی
 خود را برساند که ظاهریان را محل حیرت و تعجب باشد و غرق
 عادت بنظر نیاید ع در نظر بازی مایخیران حیرانند

چون در این مقام عبد را در فراهم آوردن اسباب غیبه دخل
نیست از آن جهت نسبت غرق عادت هست ولی فعل
خداست دخل بعبد ندارد و این از کرامت شخص محبوبست
ولی این شخص صاحب معجزاتست در مدینه المعظمه

باو بی حقیقت است
اگر چه غرق عادت

در معجزه پنجاه و هشتم از امام حسن عسکری علیه السلام روایت
کرده که شخصی را والی تهمتی گرفتار کرد خواست با وادیت
کند و او ادعای تشیع کرد والی او را بخدمت آنحضرت آورد
از آنحضرت پرسید آنحضرت فرمود که آن شخص شیعه نیست
والی برکشت و بکاشتگان خود امر نمود او را بزنند هر چه
خواستند او را بزنند چوب برین خورد و والی بآنها تغییر کرد
بعد شدت بزدند چوب بر کدام بگیری خورد باز چهار
نفر موکل علاوه کردند و چوب بخود والی خورد شخص عی
گفت ای والی وای بر تو که این الطاف را دوباره من مقبر
نمیدانی مرا در کن نبوی آن امام که هر چه بفرماید امثال غانی

از تشیع او

والی شخص را پیش آنحضرت آورده و آنقدر را عرض نمود و گفت
 و قد رأيت له من المعجزات ما لا يكون الا للأنبياء
 آنحضرت فرمود او را با کن پهن بدستی او اردوستان است
 و از شیعه نیت **اَلِیْ اِنْ قَال** **اِنْ شِيعَتُنَا هُمُ الْمُنْتَقِبُونَ**
اَتَمَرْنَا وَطِيعُونَا فی جمع او امر ما و نوا هینا فاولک
 شیعه فاما من خالفنا فی کثیرا فرضنا عما فرض الله علیه
 فلیسوا من شیعتنا **قال** الامام علیه السلام للوالی فانت
 فقد کذبت کذبة لو تعدتها و کذبها لا یتلاک الله عزوجل
 بضرب الف سوط و سجن ثلثین سنة ليطبق فقال و ما هی
 یا بن رسول الله **قال** بزرگم انک رايت له معجزات
 المعجزات لیست له انا ہی لنا اظهر الله تعالی فیہ ارامه
 لجنه و ایضا عا سجلا لتسما و شرقا و اوقلت شایه فی
 معجزات لم انکره علیک ایس احیاء عیسی الیت معجزة
 افی الیت ام عیسی اولیس خلق من الطین کهيئة الطیر فصا

طیراً باذن الله اهی للطیر العیسیٰ اولیس الذین جعلوا قردة
 فاسین معجزة افی من معجزة القردة او نبی ذلک
 الزمان فقال الوالی استغفر الله و اتوب الیه الحدیث
 و کاهی بدست خود عبد اسباب غیبیه را فراهم میکند و بدست
 خود او خرق عادت جاری و ظاهر میکند چنانکه در مقام
 استدعای رَبِّ اَرْنِی کَیْفَ تَخْرِجُ الْمَوْتِی بَدست
 خود حضرت ابراهیم علی نبیا و علیه السلام احیای موتی را
 بطور داد و در این مقام که عبد منظر فعل خدا میشود فعل الله
 از او بطور می آید نسبت اعجاز و خرق عادت بعبد صحیح و
 از روی حقیقت است و ظاهراً اعجاز لازم نیست که مقرون
 بدعوی باشد و اختصاص اینج غائبی بسیار و الله علیم السلام
 نیز معلوم نیست چنانکه آصف بن برخیا تحت بلقیس را در یک
 طرفة العین از شهر سبا بمجلس سلیمان رسانید و در کتاب نفس الحسنة
 فیض روح القدس را باز مدو فریاد دیگران هم میکنند آنچه میگوید

خوارق عادت نبوی
 انضر سلیمان وایت شد
 ح

پس سینهات تنگ نشود قدرت خداوند و اثر توجّه اولیا بر
 بر حسب قایت آن عمل برور میکند و این بسبب اختلاف مقامات
 عباد است **وَكُلُّ دَرَجَاتٍ مَّا عَمِلُوا وَآمَنَّا بِالْآلَةِ مَقَامٌ**
مَعْلُومٌ هر مقام لازمه دیگر دارد و هر مرتبه اقتضای دیگر
 سخنها چون بوقی منزل افتاد در افهام خلایق شکل افتاد
حَقِيقَةُ عید با اینکه باستجاب دعا و تقرب در بارگاه
 خدا قادر باشد بر اینکه مطلوبات خود را بطور غیر عادی بدست
 بیاورد و خرق عادت در حصول مطلوب او بعمل آید یا از این
 مرحله ترقی کرده خود او صاحب کرامت و یا خارق عادت
 و منظر فعل الله گشت چنان خیال و تصور کن محض قدرت بر این معنی
 دست تصرف با سبب عالم باز میکند و اوضاع ظاهری را
 بهم میزند بلکه کسیکه باین مقام برسد و از اهل این مرتبه باشد
 اراده نمیکند مگر بر آنچه خدا با و راضی است در مقام رضا و
 تسلیم بهر طور خداوند عالم اسباب چیده و در عرف و عادت

فی اسرار الصلوة للشیخ
 عن الباقی ان القلوب مشته
 قلب نکوس لا یبغی شیئاً
 و یو قلب الکافر و قلب
 بکینه و اوفان غیر و الشریع
 فایا کانت منه غلبه علیهم
 و غلبه شیخ فیه مصاح
 و غلبه شیخ الفیقه
 لا یضاهونه الی الیوم
 و قال تعالی و کنت م
 ثلثة فاصحاب المینة و اصحاب
 المینة و اصحاب النشوة
 اصحاب النشوة و اصحاب
 النشوة و اصحاب النشوة
 الایات

بر آن اسباب مترتب ساخته آن اسباب را بهم نمیزند
 در اخبار قدسیه وارد شده است که وای پس وای از برای
 کیکه گوید این امر چنانچه و فلان امر چنانچه شده است چنانکه
 سابقاً نقل شد که آنس گوید و وارده سال در بان رسول الله
 صلی الله علیه و آله بودم و در آن عتبه مقدسه غنودم از آن
 جناب نشیندم در امری که اتفاق می افتاد بگوید کاش
 این امر اتفاق نمی افتاد و در کاری که حاصل نمیشد بگوید ای
 کاش این کار حاصل میشد مشهور است آنکه عمل کمیا با و برسد
 زیاده بر ضرورت عمل و تصرف در فلزات نمیکند اگر از راه
 ظاهراً اسباب فضا دور رود و شبان و آب برای کلین
 که صاحب کشف و کرامت باشند زرد بکر سکی عطش میکنند
 و راضی میشوند و دستنک و طول نمیثوند و ابداً بطور خرق عادت
 اسباب بیری و رفع کرسکی و رفع عطش خود نمی چنند که
 اینکه شرعاً خرق عادت تکلیف شود در آن بهم اکتفا میکنند بقدر

بکجه اراده و قدرت
 خود را در جناب اراده خدا
 باند به سبب کرده و پیش از
 پس از آنکه میخواستند
 با یکدیگر و بقیه نیاز
 در نگاه فادری نیاز
 بکجه میکنند و فخر
 نیاید

ضرورت و الضرورات تنقذ بقدرها

ناکامی من بود ز خود کامیها	و ان سوختگیها همه از غایبها
تا کام دل دوست طلب کردم	کام دل من روانا کامیها
لا شخه عن قللی حب لا لیل	ولکیر من شخف بحبیب و لیل
و من الدلائل ان تراهم کما	کل الامور الی المذک العال

مروی است روزی حضرت عیسی علیه السلام را در باران باران شدید گرفت به طرف میدوید پناهی نمی دید تا رسید به گنجی که شخصی در غار ایستاده بود در حوالی او باران نمی آمد و در غار قرار گرفت تا آن شخص از غار فارغ شد عیسی علیه السلام باو گفت بیا تا دعا کنیم که باران بایستد گفت ای مرد من چگونه دعا کنم و حال چهل سالست در اینجا عبادت میکنم که خدا توبه مرا قبول فرماید و هنوز قبول توبه معلوم نیست چه از خدا خواسته ام اگر توبه من قبول باشد کی از غم سیر از اینجا بفرستد عیسی توبه تو قبول شده و من عیسی بنمیرم بعد از آن فرمود دیگر گناه

کرده گفت روزی از تابستان پرون آدمم هوا بسیار گرم
بود گفتم عجب روز گرمی است مؤلف گوید

کیکه احاطه بظواهر و باطن امور ندارد و از علم باحوال و احوال
عالم و کلیه اقتضات بی خبر است و با سرار قضا و قدر جاهل
و از موارد حکمت و مصالح غافل اگر در این موارد تسلیم و رضا
راه نرود و بحث و ایرادی نماید از راه چل منستی بگذرد

اسکا دستیواند بود *

که پیدانند تنه بر کنار
و امر را موکول بصلح حکیم نمود
که هر چه قیما کرد عین الطاف است

در این رطبه کشتی فرو شدند

پس باید تسلیم راه رفت
بدرد و صاف ترکان نیست
پس فقیر مثلاً با اینکه فقر بالذات

مکروه است ولی بلا حظه اینکه خداوند حکیم او را بحسب
حکمت و مصلحت مبتلا بقدر کرده و از این است بفعل و قضای
خدا راضی شود مانند کسیکه او را حجامت نمایند پس او کار چرامت
میشود بجهت تائی که از او حاصلست ولی از اینجهت که میدانست

نافع مزاج و مُزِيلِ خُونِ فاسد و تَجْوِيزِ حَكِيمِ است راضی باذیت
او میشود و باین معنی خلل میشود بعض اخباری که دلالت دارد بر منع
خوض در مبحث قضا و قدر ^۱ جناب میرعلیه اسلام میفرماید
اَلَا اِنَّ الْقَدْرَ شَرٌّ مِنْ سَرِّ اللّٰهِ وَ سَرٌّ مِنْ شَرِّ اللّٰهِ مَرْفُوعٌ
فِي حِجَابِ اللّٰهِ مَطْوِیٌّ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ مَخْتُومٌ بِحِجَابِ اللّٰهِ
سَابِقٌ فِي عِلْمِ اللّٰهِ وَضَعُ اللّٰهِ الْعِبَادَ عَنْ عِلْمِهِ وَرَفَعَهُ
فَوْقَ شَهَادَاتِهِمْ وَبَلَغَ عَقُولَهُمُ الْحَدِیْثَ
حَقِیْقَةً کسانی که در وجه مصالح و مفاسد بدن بصیرت
ندارند و از چگونگی امراض و معالجات آن بی خبرند تحمل و تسلیم
در معالجات حکیم برای ایشان مشکل شود و با وجود جهالت و
بیخبری بتکلم و تفکر ایشان در اعمال و افعال حکیم ممکن است
مؤدّی بضرع عقیده در کمال حکمت طبیب و باعث ایراد
و اعتراض ایشان براو گردد و اگر شخص قدرت و خدایت حکیم
معتقد شود و ابد اشک و شبهه در حکمت و کمال او نداشته باشد

چنانکه سابق هم
ذکر شد ص

در بر باب با او رضا و تسلیم راه می رود و هرگز بحث و اعتراض نمی نماید
 در زلف تان طعن اسپران نمیندند که خلق بدانند که این رشته که ^{شسته}
 بعضی اهل معرفت گویند خلقت طینت نیک و طینت بد بزرگسی
 که از سر خلقت خیر است محل اشکال میباشد چنانکه مشهور است
 شخصی را جعل بسیار بدش می آمد و در فائده و سر خلقت اتعجب
 میکرد تا مرضی باو عارض شد لا علاج ماند بالاخره مدد او را
 اورا طبیبی با جعل کرد پس ثنایافت بلی کسیکه از نفع و ضرر
 مشک و سرکین خیر است البته مشک را همه تجمید میکنند
 که بوی خوش آن ظاهر است و از سرکین بدش می آید که
 غشوش واضح است و فائده اش محض است ولی مشک
 در محل خودش ضرور است و سرکین هم در جای خود با فائده
 و لایق است احتیاج فرزند بوخته سرکین است و ضرر
 مشک برای او اکثر بعبارة آخری مشک در غیر موضع محل
 خود بدتر از سرکین است و سرکین در محل خود بهتر از مشک است

و بمثل مرضی هست که علاج آن منحصر بستم است پس سم
 با آن بدی طینت آنجا محل حاجت است ولی تا شخص ارتقای
 اشیاء و حدود آنها بی خبر است فکر است او در حکمت آنها خبر حیرت
 نیاوراید و خوبست تسلیم راه برود که در مقدرات خدا شکی نماند
 انتہی و در حدیث قصا و قدر که صدوق علیه الرحمہ

در توحید روایت کرده جناب امیر علیہ السلام میفرماید

أَسُوذُكَ اللَّيْلُ الدَّامِسُ یعنی سیاه و تاریک مثل ماند
 بشی که شدید باشد تاریکی او و کثیر الحیات و الخیرات
 یعنی مایه و مایه های بسیار است یَعْلُو مَرَّةً وَ يَنْفَلُ حَرًّا
 یک دفعه بالا میرود و دفعه دیگر پائین می آید یعنی ذهن در سر او
 نمی ایستد گاه خیال می کند حقیقت مطلب را نفی و بکنه او رسیده
 بعد می بیند که نفی و تحقیق مطلب ابد از رسیده و رفع شبهه
 نگردیده در مرحله پائین مانده فِی قَعْرِ شَمْسٍ تُضِيُّ
 یعنی در تیر آفتابی است که می درخشد لَا يَبْغِي أَنْ يَطْلُعَ

عَلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى الْوَاحِدُ الْفَرْدُ یعنی سزاوار نیست
 که مطلع شود بر او احدی جز خدا تعالی که او واحد فرد است و آن
 شمس تابنده همان صانع و فعل و اثر خداست که نماینده اوست
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَفْهَمَ وَبَيَّرَ
 مؤلف گوید تعجب دارم از محقق کاشانی که با آنکه تتبع و جاس
 در مسئله جبر و تفویض از حقیقت مسئله بسیار دور رفته و چنانکه
 از بعضی مؤلفات او فهمیده میشود برای بنده فعل و اختیاری
 باقی نگذاشته است و بکنک عطا ی خدا داده گشته و فهم این مسئله فوق
 خاص لازم دارد که برای هر کس مقدور نیست و بهر صاحب
 هوس میسر نیست * شرح مجموعه کل مرغ سحر دان
 که نه هر کس در قی خواند معانی نیست لطیفه از جمله شبهات مجربه
 یکی این است اگر بگوئیم افعال عباد و بقدرت و اختیار خودشان
 عباد و با خدا شریک میشوند و تعظیم خدا در این است بگوئیم تمام افعال
 از خداست و اینها در حقیقت عظمت خدا را صغیر کرده اند زیرا که

فعل شده اند و حال آنکه
فعل این افعال
فعل در ترک قطعاً قدرت
صح

با الوهیت فاعل این افعال مخلوق خداست و اینها کماکان کرده اند
در صورت قدرت و استطاعت عبد برای خدا عجزی ثابت
میشود و حال آنکه قادری که بتواند بعبود و مصنوع خود قدرت
و جلالت او بیش از آنست که تواند چنین قدرت و قیامی
بعد خود و در پس عجز بر خدا با عقاید مجرب و ثابت میشود بقیه
عدلیه که ایشان گویند **هُوَ الْمَالِكُ لِمَا يَكُونُ وَأَلْقَا دَلِيلًا**
أَقْدَرُ بِهِمْ عَلَيْهِ فَاقْلُ حَقِيقَةً چنان خیال کن که آن
و اولیاء سلام الله علیهم بر آن و هر وقت و هر جا و زود و کس
خرق عادت میکردند اعجاز و خرق عادت از ایشان ظاهر
نمیشد که در مقام ضرورت و مصلحت غمده جناب امیر المومنین
علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام که فرجه
نما را بسکین دادند خود سازا و اتفاقاً گرسنه و بی نان گذشتند
و رعایت حال فقیر را بر خود اختیار نمودند **آيَةُ مُبَارَكَةٍ**
وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَيْسَرًا نازل شد

و الا بخرق عادت وجود هر قدر زار اراده میگردند همانا موجود شد
 جناب سید الشهدا علیه السلام و عیال و اطفال او بکسر سنگی و غش
 صبر فرموده دست تصرف با وضع و اسباب ظاهره و خافیه
 عالم نکشوند و غرق عادت نکردند مگر در مواقع لزوم آنهم بقدر
 ضرورت و حاجت از این است که ائمه علیهم السلام باطنی
 عصر رجوع میکردند و با این دواهای ظاهری و متعارفی بود
 و معالجه مینمودند و بخرق عادت دفع مرض و رفع ضرر
 از خود و دیگران نمودند مگر در مقام اعجاز و ضرورت و از این است
 کتب رفق و درس خواندن حسین علیهما السلام و سایر ائمه
 که از راه ظاهر اسباب نیز کسب علوم میکردند و بعد از آنکه
 پایه تحصیل ایشان از حوصله تعلیم سایر معلمین بالا رفت خود
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بعض ائمه و امام قبل یا امام
 علاوه بر تعلیم باطنی باز ظاهراً تعلیم علوم میفرمودند و این
 معنی در اخبار کشیده وارد است که جناب رسول صلی الله علیه

زبان مبارک خود را به بان جناب امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت
 و القاء علم کرد و همچنین ائمه طاهرين سلام الله عليهم نسبت یکدیگر
 از راه ظاهر نیز معلوم بودند و هر یک در وقت وفات دیگری
 که جای او باقی بود ظاهر ا تفویض علوم و موارث بسیار
 میکردند لکن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله حکمت مقتضی و ضرورت
 قاضی بود اتمی شود و بحرق عادت عالم با کائنات پاکو
 کرد و الا اگر آنحضرت نیز با ظاهر اسباب عالم علم میداد
 اعجاز قرآنی در قلوب ضعیف که طاهرين هستند و از رموز و بو
 قرآن مجید خبر ندارند چندان واقعی نمیداشت و ممکن بود به
 بعضی در اینکه قرآن آنحضرت از پیش خود آورده قوی شود و چنانکه
 با وجود اتمی بودن آنحضرت باز میگفتند ان ہی الایة
 الاولین همچنین از این سراسر است اینکه جناب ائمه عليهم السلام
 با قدرت بطی الارض بجای های دور که سفر میکردند برابر
 و شتر سوار میشدند و در جنگها با قدرت بهر گونه ضرب و قتل آلات

حرب عاد را بخار میسپردند جناب امیر علیه السلام که در اینمه
 غزوات معنوده فتح نموده اند همه آنها بطور عادت بودند و الا
 هیچ سفی و دیوانه بمیدان انحصار نمی آمد مگر بعض اوقات
 که ضرورت اقتضای خرق عادت کرده و ترک آن باعث
 فساد کلی و موجب ضعف و ضریضه اسلام بود آنوقت
 بقدر ضرورت علی الظاهر اظهار مجز فرموده اند در میدان کربلا
 و بساطینوا هر یک را از شهدا هر قسم خرق عادت و هر نوع
 تصرف و کرامت ممکن و میسر بود منع حرارت آفتاب و رفع
 تشنگی و تحویل آب و قتل جمیع لشکر و اظهار هر گونه فتح و ظفر بر
 اولاد و اصحاب جناب سید الشهدا علیه السلام مقدور و میسر
 بود ولی چون حکمت خداوند متعلق بر این بود که هر چیز در عادت
 هر گونه خاصیت و تقاضا دارد همان خاصیت عادی
 از آن بروز کند تا بهم آنچه در کون و بطون آن ملائین است
 بتمام کون و شهود بر آید و سعادت شهدا و شقاوت اشقیاء

بر روز نماید آن بود که همه احوال و انصار هر چه از آن ملاحظه
 و گفتار میرسید همه را مستعمل بوده و بخلاف عادت بپا داشتند
 بهم نمیزدند بلکه در مقام رضا و تسلیم از این نوع تحمل خویش فرمودند
 هرگاه که عسره تیرزن می آید جانم زیارت بدن می آید
 اعضا از بیکه میرباید از هم یک تیر تو بر تمام تن می آید
 قیل لرا بعه العدویه متی کیون العبد راضیا عن الله
 تعالی نهال اذ اکان سروره بالمصیبه کسر و رده با نعمته
 بر ابعه عدویه گفتند بنده کی راضی شود از خدا گفت و گفت
 بر مصیبت مثل سرت او باشد نعمت و چون ایشان را
 خرق عادت تکلیف نبود از آنجهت با اینکه صغار اولاد مختصر
 مثل جناب سکنه و اطفال شهدا در آن عرصه پر بلا از عیش
 و کسبکی می تاب بودند و دل اهل حرم با حواله شان
 کباب چون بظاہر اسباب بغیر از فرات از جای دیگر
 در آن صحرای تحصیل آب ممکن نبود و آن ملاعین ظاهر آرد و

شادی او

فرات را گرفته مانع بودند آن بود که همه شهدا با تشکی فرمود
 و ذریه رسول از تشکی و سورت عطش ریشان و طول کشند
 جناب علی اکبر علیه السلام فرمود **لَعَلَّ قَتْلَنِي وَ قَتْلَ**
اَحْمَدِ اَهْلِي پس با همه قدرت کلام آنحضرت که
 فرمود **فَاَنْقَضِي شَرِبَةً مِنْ الْمَاءِ حَقِيقَتِ** بود چه مؤثر است
 این فرمایشات آن بزرگوار

شَيْعَتِي اَنْ شَرِبْتُمْ مَاءً عَذْبًا فاذا كروني او مررتم بقتل او و شربت
 و بهین جهت آنحضرت بر عفرجن و بلاء که نصرت و سایر اصناف
 خلق که نصرت ایشان در آن میدان بخلاف ظاهر عادت
 بود اجازه جنگ نداد و اینکه مکر میفرمود **اَمَّا مِنْ نَاصِرٍ**
يَنْصُرُنَا و اما من معین بعیننا همه از روح حقیقت بود
 که با اسباب ظاهره و از اهل این عالم طالب و جویای جهر
 و معین بود تا مردم بنصرت و جان نثاری در راه او اقبال
 با آنحضرت نموده بهره مند و مستفیض شوند و محروم و محذول و ^{منقطع}

نباشند در اسرار الشهاده و کتاب
 بیت الاضران مرویت که از آسمان صحیفه بدست
 آن بزرگوار نازل شد پس چون آزا کشود دید که
 در آن نوشته است آن عهد شهادتی که از آنجناب گرفته
 شده است پیش از خلق کردن این خلق در این دنیا و
 چون پشت آن صحیفه را ملاحظه فرمود دید که بخط واضح و
 جلی نوشته است که **يٰ حَسِينَ نَحْنُ مَا حَقَّنَا عَلَيْكَ**
الْمَوْتَ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الشَّهَادَةَ فَلَا تَحْيَا
وَلَا تَمُوتُ حَتَّىٰ عِنْدَنَا یعنی حسین ما واجب
 نموده ایم بر تو موت را و نازل نکردیم بر تو شهادت
 بلکه ترا نمیگزیدیم و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را
 باز کم نمیکردیم از نصیب تو از آنچه از برای تو در نزد
 خود ذخیره کرده ایم **فَاِنْ شِئْتَ اَنْ نَضْرِبَ**
عَنْكَ هَذِهِ السَّبِيلَةَ فَاعْلَمْ اَنَّا قَدْ جَعَلْنَا السَّمَوَاتِ الْاُولٰئِ

وَالْمَلَائِكَةُ وَاجِبْنَ كُلِّمُ فِي حِكْمَتٍ فَأَمْرُ فِيمَنْ مِنْ إِبْلَاقِ رُؤُوسِ
 الْكَفَرَةِ الْفَجْرَةَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ ^{یعنی ای حسین اگر میخواهی اینکه}
 دور گردانیم از تو این بلیه را بد رستیکه ما قرار داده ایم
 همه آسمانها و زمینها و جمیع ملائکه و جن را در فرمان تو
 پس حکم فرما بر ایشان بهر چه اراده نمائی از هلاک گردانیدن
 این کفره و فخره لعنهم الله ^{فلا عرف مضمون الکتاب}
 فی تلك الصحيفة رفعها الى السماء ورمی بها اليها
^{یعنی چون بآن نامه و آنچه در آن صحیفه نوشته بود آگاهی}
^{بهم رسانید آن نامه را بجانب آسمان بلند گردانید بوی}
 آن انداخت ^{فقال ووددت ان قُتِلَ وُجْهِي}
 سبعين مرة في طاعتك ومحبتك ^{پس عرض}
 کرد که ای پروردگار من دوست میدارم اینکه کشته
 شوم و زنده کرده شوم هفتاد مرتبه در راه تو و در محبت
 تو ^{والتي قد سميت الحيوة بعد قتل الائمة آه آه}

بدستیکه من نیز ارشدم از زندگانی بعد از کشته شدن و کشته
 سیم اذاکان فی قتل نصره و نیک و احیاء
 امرک و حفظ ناموس شرک خصوصاً و قتلک بود
 باشد در شهادت من یاری و نصرت دین تو و زنده شدن
 امر تو و حفظ ناموس شریعت تو ای عزیز
 در استجاب دعای شهدا که احدی را حریفی نیست پس
 بخلاصی خود و هلاک تمام اعدا با خرق عادت اسباب
 دیگر فراهم نمی آوردند و دعای نمیکردند و خودشان را
 از آن ورطه و مملکه خلاص نمینمودند محض بجهت این بود
 اوضاع و اسبابی که با مقتضای قوایل اهل عالم جدید شد
 و حکمت خدا بقاء و تأثیر آنها علاقه گرفته تماماً للحمه
 و تمکیناً للاختیار و توضیحاً للاختیار دست
 تصرف بآن اوضاع زده ابداً اراده غیر اراده خدا
 نمیکردند و خود را در جنب اراده فانی میدانستند

وَلَا يَكُونُ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَكُونُ مَوْتًا وَ
لَا حَيَوةً وَلَا نُشُورًا وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا مَا يَشَاءُ اللَّهُ

عشق آمد و شد چو خونم اندر کشت تا ساخت مرا تهی و پُر ساخت
اجزای وجودم یکی دوست گرفت نامی است من باین و باقی نیست

حتی اگر اندک خطره قلب ایشان میرسد موجب انحطاط
ایشان از این مقام می بود از بهاء الدرجات

منقول است که صبیغ بن ابی روائت میکند در خدمت
امیر المؤمنین ۳ میرفتم شخصی آمده عرض کرد یا علی بیای

کشتی و بسیار از طفلان یتیم که داشتی آنحضرت از این
در غضب شد فرمود اِحْشَا يَكْلَبُ فِي اَحْمالِ دِيمِ

که آن شخص یک سیاهی کردید چون خود را بر آنحال دید
و من جنبانید و فریاد کرد از کمال تضرع و زاری بین

می غلطید چون زیاد بیایی کرد آنحضرت برادر رحم
فرمود لب ب حرکت آورد تا او کماکان بصورت اول با

از مردان را

آمد و در دست و پای شاه ولایت افتاده توبه کرد یکی
 از حضار عرض کرد یا امیر المؤمنین شما را که حق تعالی بزرگوار
 این معجزات قدرت داده چرا معاویه را که با شما در مقام
 مخالفت است دفع نمیکنی آنحضرت فرمود سخن عباد
 مکر مون لا نسبته بالقول و سخن بامره عالمون
 فی العوالم عن ضریس قال سمعت ابا جعفر علیه السلام
 يقول و اناس من اصحابه حوله و اعجب من قوم
 یقولوننا و یجعلوننا ائمة و یصفون بان طاعتنا علیهم
 مفروضة کطاعة الله ثم یکسرون حجبتهم و یخضمون انفسهم
 لضعف قلوبهم فینقصون حقنا و یعیبون بذک علینا
 من اعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسلیم لامرنا
 اترون ان الله تبارک و تعالی اقرض طاعة اولیائه
 علی عباده ثم ینحی عنهم اخبار السموات و الارض و
 یقطع عنهم مواد العلم فیأیرد علیهم مقایه قوام و یخضم

فقال له حرمان جعلت فداك يا ابا جعفر ارايت ما كان
 من امر قيسام علي بن ابي طالب والحسن والحسين
 عليهم السلام وخر وجههم وقياهم بين الله وما اصابوا
 فيه من قبل الطواغيت اياهم والنظر بهم حتى قتلوا
 او غلبوا فقال ابو جعفر عليه السلام يا حرمان ان الله
 تبارك وتعالى قد كان قد رد ذلك عليهم وقضاه و
 امضاه وختمه ثم اجراه فبقى علم من رسول الله صلى
 الله عليه وآله اليهم في ذلك قام علي والحسن والحسين
 عليهم السلام وبعلم صحت من صحت منا ولو انهم يا حرمان
 حيث نزل بهم من امر الله وانظار الطواغيت اذا
 لا جابهم ورفع ذلك عنهم ثم كان انقضاء مدة الطوا
 غيت وذهب ملكهم اسرع من سلك منقطع فقهده و
 كان الذي اصابهم من ذلك يا حرمان لذي نبي اقرب
 ولا لقوية مصيبة خالفوا الله فيها ولكن لم ينزلوا كرامة

عليهم سألوا الله فخرج
 ذلك عنهم وانحوهم
 في طلب ازاله ملك
 الطواغيت

من الله اراد ان يبلغوا فلا تذببتن فمقسم المذاهب
 انتی پس مؤمن باید تحمل هرگونه مصائب و بیات
 باشد قال تعالى وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بَشِيئًا مِّنَ الْخَوْفِ
 وَاجْتِوَاعٍ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ
 بَشِيرِ الصَّابِرِينَ یعنی هرآینه امتحان میکنیم شما را
 با چیزی از خوف و کسب و نقص از اموال و نفس و ثمرات
 و مرده ده بصبر کنندگان

بدست پا چو این جل و عقد خیزد بعیش ناخوش و خوش گزیند
 از انبیا علیهم السلام هر کدام که در نفرین قوم تعجیل کرد
 و حال آنکه هنوز حجت و لطف بر آنها تمام نشده و مؤمن
 از کافری بختی جدا نمشته و موقع هلاکت ایشان نشده بود
 نفرین آن پیغمبر که ترک اولی محبوب بود باعث انحطاط
 شأن او و بارگاه خدا گشت تا بمصائب و آلام و بلایای
 زیاد و چار شد و رحمتها کشید تو بهمانود که یها کرد اغاها

نمود تا خداوند از ترک ادلای او گذشت حضرت ایوب هر وقت
 از مالت قوم خود و لتسکت و طول شد و بدرگاه خدا
 آورد جواب رسید که یا ایوب صبر کن اینها بندگان من هستند
 کفهم غم تو ای بای دل من دل خون شده و این است برای دل من
 بقا بدل خون شده اش باید است انگس که طلب کند رضای دل من
 پس باید صبر کرد و تحمل نمود و مقتضیات کینونات عالم را
 بهم نزد و با همه قدرت برای صرّف شخصی و صلاح نفسی نظم
 کلیه را مختل ننمود که عالم به دیگر مربوط است و من
 قُلْ نَفْسًا مَّا قَتَلْنَا نَاسًا جَمِيعًا وَنَعْمَ مَاقِلٌ
 اگر یک ذره را بر گیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای
 است تمام انبیاء و اولیاء در مقابل قدر و قضای خدا شیو
 تسلیم و رضا را پیش گرفته اند جناب سید الشهدا
 علیه السلام در این مقام فرمود اَللّٰهُ صَبْرًا اَبْلَاكَ
 وَتَسْلِيًا لِّاَمْرِكَ وَقَضَائِكَ لَا مَعْبُودَ غَيْرُكَ و این

مقام را بعضی بفساد فی الله تعبیر کرده اند که شخص
 اراده خود را در جنب اراده حق مضطرب و فانی نماید
 وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَفِي اللَّهْوَ
 قال بعض الرواة فوالله ما رأيت مكسوراً قط قتل و
 واهل بیت و اصحابه ارتباطاً منه ۷ حقیقه
 از این تفصیل معلوم شد که مرمتوکل را نیز رجوع باباب و
 ابوابی که خداوند در عرف و عادت ظاهر آنها را برای
 مسببات و مطلوبات وسیله قرار داده لازم است و
 ترک و اعراض از آنها روانیت و از این جهت بود که شخص
 اعرابی شتر خود را بآرد و گفت تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود از ایند و توکل
 بخدا کن با توکل زانوی انشتر بیند و از حضرت
 صادق علیه السلام مرویت که خدا از برای بندگان خود
 دوست دارد که مطالب خود را از او طلب کنند با سبب

راوی که در قسم بخدا
 من بر زنده می شوم
 که در او و اهل بیت
 اصحاب او شریعت
 و توفیق باشد و از
 سید الشهدا علیه السلام
 ح

که برای آنها مهیت فرموده و تحصیل آنها امر نموده
 و در اسرائیلات وارد شده که موسی بن عمران علی نبینا
 و علیه السلام را مرضی روی داد طایفه بنی اسرائیل نیز در آن
 آمدند و مرض او را شناختند و گفتند فلان دوا علاج آ
 موسی گفت معاجبه نیکم تا خداوند بی واسطه دوا مرا شفا
 بخشد پس ناخوشی او بطول انجامید و خدا با آنحضرت و
 فرستاد که بقرت و جلال خود قسم که ترا شفا نمیدهم تا بدو
 که گفته اند معاجبه کنی پس بنی اسرائیل را فرمود بدوئی
 که گفتند معاجبه من نمائید معاجبه نمودند آنحضرت شفا یافت
 پس خدا حضرت موسی را وحی فرستاد که میخواستی بکل
 خود حکمت مرا باطل کنی آیا که غیر از من دواها و کیا بها و منفعتها
 قرار داده مرویت کی از زهد ترک آبادانها را
 کرده در قله کوهی مقیم شد و گفت از احدی چیزی نمی طلبم
 تا خدا روزی مرا بفرستد پس یک هفته نشست و چیزی باو

رسید و نزدیک بردن شد گفت پروردگار اگر مرانده
 خوابی داشت روزی مرا برسان والا قبض روح مرا کن
 وحی باورسید که بغزت و جلال خودم سو کند که روزی
 بنومید هم تا داخل آبادانی نشوی و میان مردم نشینی
 پس شهر آمد و نشست یکی از برای او طعام آورد و یکی آب
 آورد زاهد از آنها میل نمود و در دل او گذشت که چرا
 خدا چنین کرد وحی باورسید که میخواهی بزه حکمت مرا
 بهم زنی آیا میدانی که من بنده خود را از دست بیکان
 دیگر روزی دهم دوست دارم از اینکه بدست قدرت
 خودم روزی او را برسانم از این سزا این تفضیل خوا
 فهمید که بجا بود بحث حضرات در اینکه میگفتند اَلطَّعَمُ
 مَنْ كَوَيْشَ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ یعنی آیا ما طعام بدیم بر آنکه
 اگر خدا میخواست بر او خود طعام میداد مانند آنها که گفتند
 اگر خدا میخواست ما مشرک نمیشدیم و حال آنکه سبب علاقه

و حال آنکه سبب علاقه گرفتن مشیت منع شرک ایشان
 کمالی خودشان بوده **قَالَ تَعَالَى سَيَقُولُ الَّذِينَ**
اَشْرَكُوا لَوْلَا اِنَّهٗ مَا اَشْرَكْنَا بلی اگر خداوند بگردد
 و جبر میخواست نمیکذاشت ایشان شرک شوند ولی
 بگراهِ نخواسته و محتش را تمام فرموده **كَهَاقُلْ غَرِبْنَا**
قَاتِلِ فِي ذٰلِكَ اٰیَةُ قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ
لَمَذْكُمُ الْجَمِیْنَ و قال تعالی لا اكرهه فی الدین
تَمَّتْ هرگاه تدبیر غائی در اوضاع عالم خواهی دید
 که خداوند اشیا را با اسباب جاری میکند مثلاً با آفتاب
 عالم را روشن و گرم میکند و با ماه سرد میسازد و با آب
 میسوزاند و با آب تر میکند و بی افاضه قدرت او
 خود اسباب قوای مازاد و آثار و افعال هم جاری و مضمی
 نمیشود مگر با اندازه قالیات اشیا و اسباب ظهور مثلاً
 اثر حرارت شمس در برف فوق ظهور اثر اوست در سنگ و گل و

و خشک میکند

بقدر استعداد

و کاتب شلای هر قدر استاد باشد در خط مدام تسلیم و مدام
 و کاغذ او قابل نباشد خطش پنج اعتدال ظاهر نمیشود آتش
 سوزانده است ولی پارچه را که تر باشد نمیزاند بکذا بلا تشبیه
 افعال الله جاری میشود بحسب استعداد اسباب قبول
 قوایل زیرا که بدون فعل و انفعال شیئی موجود نمیشود پس
 در وجود شیئی و تحقق آنهم فعل لازم است و هم قبول و کسر
 بی انکار و انکار بی کسر محقق نمیشود و خداوند خالق و موجد
 جمیع اشیاست خواه بلا واسطه و خواه بواسطه که خود را
 داده و صنع و قدرت خود را با واسطه ظاهر کرده و اگر
 کسی گوید در صورتیکه فعل و اراده عبد هم بدون قضا
 و قدر محقق نمیتواند بود پس این معنی جبر است جواب
 گفته اند که قضا و قدر و مشیت و اراده خدا علت تامه
 فعل خاص جزئی عبد نیست بلکه او علت بعیده و کلیه است
 علت قریبه در خصوص اراده خود عبد است و قضا و قدر

فعل عبدان

علت عبیده یا اینکه شرایط و این منافات نیست
 چه قدرت عبید یعنی توانائی مخلوق بالاتر از این نیست
 بود که توانا باشد بشرط توانائی دادن حق و بشرط باقی
 توانائی او و توانائی عبید در صدور فعل خود محتاج هیچ شرط
 نبوده و هیچ وجه مانعی و حائلی در مقابل توانائی او نباشد منافات
 با مخلوقیت خود او دارد و این معنی منحصر بقدرت مطلقه خداست
 و ظاهر آیه **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ** منافات ندارد
 با آنچه مذکور شد چه هر چند بنده خود خالق فعل خود باشد
 ولی چون بدون قدرت خدا و بی حول و قوه او خود
 بخود نمیتواند نشاء اثری باشد پس ممکن است نسبت
 بواسطه عبد بخداداد چه مخلوق مخلوق خدا البته مخلوق خدا
 میشود ولی نه بی واسطه **وَقَالَ تَعَالٰی اَلَمْ يَخْلُقْ**
غَيْرَ اِلٰهٍ لکن نسبت معصیت که مقصی است نه قضا
 بخدا جایز و روا نیست که بلا شبهه معاصی را باید بعد نسبت

مستقل که

بهمان خداوند میفرماید اِنَّمَا اَوَّلُ بَحْسَاتِكَ مِنْكَ وَاَنْتَ
 بِسَيِّئَاتِكَ مَتَى قَاتِلٌ وَسَيِّدَانِيَّةٌ مَرْتَضَى عِلْمُ الْهَدَى
 رحمه الله در بیان این آیه در کتاب غرر در وجه و جیبی بیان فرمود
 و اَوَّلُ آیه این است اَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ وَاللَّهُ
 خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ قَالَ اِنَّ الْمُرَادَ بِقَوْلِهِ وَمَا تَعْمَلُونَ
 اِی وَا مَا تَعْمَلُونَ فِیهِ مِنْ الْحَجَارَةِ وَالْخَشَبِ وَغَیْرِهِمَا مَا
 کَانُوا یَتَّخِذُونَهُ اَصْنَامًا وَیَعْبُدُونَهَا وَقَدْ ارَادَ مَا ذُکِّرَ
 بِقَوْلِهِ اَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ لِاَنَّهُ لَمْ یُرِ وَاَنْتُمْ تَعْبُدُونَ
 شَيْئًا الَّذِیْ یُفْعَلُ لَكُمْ بَلْ ارَادَ مَا تَفْعَلُونَ فِیهِ لِحُجَّتِ
 کَمَا فِی قَوْلِهِ تَلَقُّفٌ مَا یَا فَعْلُونَ وَتَلَقُّفٌ مَا صَنَعُوا وَاِنَّمَا
 ارَادَ اِنَّ الْعَصَا تَلَقُّفٌ اِجْبَالِ التِّی اُظْهِرَ وَاَسْحَرَهُمْ فِیْهَا
 اَلَّتِی حَتَمَتْهَا صَنَعْتُمْ وَاَفْعَلْتُمْ فَقَالَ مَا صَنَعُوا وَمَا یَفْعَلُونَ
 وَاَرَادَ مَا صَنَعُوا فِیهِ وَمَا یَفْعَلُونَ فِیهِ وَهَذَا سَائِعُ شَيْءٍ
 لِاَنَّهُمْ یَقُولُونَ هَذَا الْبَابُ عَمَلُ التَّجَارِ وَهَذَا الْخَلْجَالُ عَمَلُ الصَّائِغِ

وان كانت الأجسام التي اشير اليها ليست اعمالاً لهم
وانما عملوا فيها فحسن اجراء هذه العبارة وقال تعالى
يعلمون له ما يشاء من محاريب وثمانيل وجنان وانما
اراد المعلوم فيه دون العمل والقائل اذا قال هذا الثوب
عمل فلان لم يفهم منه الا انه عمل فيه وما رأينا قط احد يقول
في الثوب بدلاً من قوله هذا من عمل فلان هذا مما حمله على
فلان والله تعالى اخرج الكلام مخرج التوخيح لهم
لافعالهم والازراء على مذاهبهم فقال تعبدون ما
تختون والله خلقكم وما تعملون ومتى لم يكن قوله وما
تعملون المراد به تعملون فيه ليصير تصدير الكلام اتعبدون
الاصنام التي تختونها والله خلقكم وخلق هذه الاصنام
التي يفعلون فمحيى التخطيط والتصوير لم يكن للكلام معنى
ولا يدخل في باب التوخيح ويصير على ما ذكره الخاف
كأنه قال اتعبدون ما تختون والله خلقكم وخلق عبادكم

فأتى للبتريج وهذا الى ان يكون عذراً اقرب من ان يكون
 لو ما وتوبنا الى آخر ما قال ولقد اجاد فيما افاد على الله
 درمجله دويم بكار في خبر الفتح بن يزيد البحر جاني قلت
 لأبي الحسن عليه السلام هل غير الخالق أكمل خالق قال لا
 الله تبارك وتعالى يقول تبارك الله حسن الخالقين
 فقد اخبر ان في عباده خالقين وغير خالقين منهم عيسى
 عليه السلام خلق من الطين كهيئة الطير باذن الله فنفخ فيه
 طائراً باذن الله وات امرى خلق لهم عجلاً جسد الخوا
 بيان لا ريب في ان خالق الأجسام ليس الا الله تعالى
 واما الأعراض فذهب الأشاعرة الى انها جميعاً مخلوقة
 لله تعالى وذهب الامامية والعزلة الى ان افعال
 العباد وحركاتهم واقعة بقدرتهم واختيارهم فهم
 خالقون لها وما في الآيات من انه تعالى خالق كل شيء
 وامثالها فاما مختص باسوي افعال العباد او قول بان

المعنى انه خالق كل شئ اما بلا واسطة او بواسطة مخلوقاته
 انتهى وفاضل زراقى عليه الرحمه در كتاب مشكلات
 العلوم كويد قال مولينا الرضا عليه السلام لم يزل
 واحدا ليس معه شئ ولا يزال كذلك فلا يق هذا واحد
 وهذا واحد في رتبة ذاته وتقريب المثال لذلك قدوة
 سلطان وقدرة اعوانه من امرائه وولاته وحكامه فان
 هذه كلها شئون قدرته ومظاهرها وقائمة بها ومستمكة
 لديها ولا شئ منها في رتبة حقيقتها وهي محيطة بها احاطة
 قيومية بحيث لو انتفت انتفى الجميع ولا عكس فلا يباينها
 حتى يقال قدرته واحدة وقدرة خدامه واحدة تباينها
 والا ما نفدت باتقانها ولا هي عيستها فالأثار المترتبة
 على قدرة الأتباع ينتهي الى قدرة السلطان حقيقة
 وهي آثارها في الوجود ومع ذلك شرورها ترجع الى تعالى
 انفسهم لا الى السلطان وله تعذيبهم بها وكذا حسناتها

ولاینا فی ذلک کون القُدرة مطلقا من حیث بی کمالا
 و شرفا و قس علی ذلک سلطان بحق بالنبیة الی مخلوقات
 مؤلف کوید بعد از آنکه شخص باین نکته توجیه یافت شد
 و دانست که هر چه در عالم امکان قدرت متعقل شود مثل
 و مابین قدرت خداوند نیست بلکه از شؤون قدرت او و راجع
 با قدر او است خواهد دید که خواه خلق اعراض باشد یا غیر
 خلقت و قدرت حق است و مخلوق خود بخود صاحب این قدرت
 نیست قال تعالی اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکَاءَ خَلَقُوا الْخَلْقَ
 فَتَنَّا بِهِ الْخَلْقَ عَلَیْهِمْ قُلُوبُ الْغَافِلِیْنَ
 عیسی علیه السلام و خلق ابراهیم ۲ کما قال تعالی تَحِی
 الْمَوْتِی وَ اَوْحِی الْغَیْثَ وَ اَنْزَلَ الْغُلُوبَ وَ اَحْیَا الْمَوْتِی
 منافاتی با قول خدا تعالی ندارد که میفرماید هُوَ یُحْیِی وَ یُمِیْتُ
 وَ اَنْزَلَ الْغُلُوبَ وَ اَحْیَا الْمَوْتِی وَ اَنْزَلَ الْغُلُوبَ
 اعراض نیز اشکال باقی است فافهم

اعراض این ۲

متنی بخلقت قدرت
ع

در توحید صدوق علیه الرحمه در حدیث طویلی از
 امیر المؤمنین علیه السلام که مردی از آنحضرت از بعض
 آیات پرسید و آنحضرت یکی یکی جواب داد و تفسیر نمود
 و رفع اشکالات نمود میفرماید وَاَمَّا قَوْلُهُ قُلْ تَعْلَمُونَ
 مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي ذُكِّرَ بِكُمْ وَقَوْلُهُ اللَّهُ تَعَالَى
 اَلْأَنْفُسُ حِينَ مَوْتِهَا وَقَوْلُهُ تَوَفَّتْ رُسُلُنَا
 وَقَوْلُهُ الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَيُؤْكَلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ
 يَشَاءُ بِأَيِّ شَيْءٍ أَمَا الْمَلَكُ فَإِنَّ اللَّهَ يُؤْكَلُهُ بِخَاصَّةٍ مِنْ
 يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَيُؤْكَلُ رُسُلُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَاصَّةً مِنْ يَشَاءُ
 مِنْ خَلْقِهِ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيْسَ كُلُّ الْعِلْمِ
 يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ يَفْتَرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ لِأَنَّ
 مِنْهُمْ الْقَوِيَّ وَالضَّعِيفَ وَلِأَنَّ مِنْهُ مَا يُطَاقُ حَمْلُهُ وَمِنْهُ
 مَا لَا يُطَاقُ حَمْلُهُ إِلَّا أَنْ يُسَيِّلَ اللَّهُ حَمْلَهُ وَاعَانَهُ عَلَيْهِ مِنْ

خاتمه اولیائے واثما کیفیک ان تعلم ان الله هو المحي
 والميت وانه يتوفى النفس على يدي من يشاء
 من خلقه من ملكته وغيرهم قال الرجل فرجت عني فرج
 الله عنك يا امير المؤمنين الحديث ^{در کتاب}
 طبرسی نیز در این معنی از آنحضرت حدیثی روایت کرده که
 در کتاب اربعین خود نقل کرده ام هر کس بخوابد یا بخارج
 کند و از جمله حدیث فرماید این است که آنحضرت فرموده
 ان له اولیاء تجری افعالهم واحکامهم مجری فعله
 فهم العباد المکرمون الذین لا یسبقونه بالقول وهم
 بامرہ یعلمون الی ان قال وبهم ولایة الامر الذین قال الله
 فیهم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
 قال اسئل ما ذاک الامر قال علی علیه السلام
 الذی یتنزل الملائکة فی اللیلة التي یفرق فیها کل امر
 حکیم من خلق ووزق وابل وعل و حیوة وموت و علم

غیب السموات والأرض والحجرات التي لا تبنى
 إلا لله واصفياؤه والشفقة بينه وبين خلقه تمام
 حدیث در احتیاج ضبط است خاتمه
 چون واضح و مدلل شد سعی و طلب بقاعده و راهی که عرف
 و عادت بآن جاری است در اخذ فیض و تحصیل رزق شرط
 و لازم است پس بدان که ابرام و اصرار نیز در این معنی
 لزومی ندارد بلکه غالباً ابرام و اصرار مضرة و باعث محرومی
 خواهد بود و شرعاً مذموم است و حد وسط در سعی و طلب
 محمود و مطلوب است قال صلی الله علیه و آله
 ان روح القدس نفث في روعي ان نفسا لن تموت
 حتى يتكلم رزقها فاتقوا الله واجملوا في الطلب
 و قال امیر المؤمنین علیه السلام ابن آدم ان كنت
 تريد من الدنيا ما يكفيك فان السير منها يكفيك
 وان كنت تريد ما لا يكفيك فان كل ما فيها لا يكفيك

حقیقت دأب و طریقه اصل کلام در این قبیل
 مطالب و مسائل ایراد تفصیل بلکه اطناب و تطویل است
 چنانچه در این مقام اقوال مختلفه از اشاعره و معتزله را با اعتراضات
 و اشکالات و شرح و جوه محتملات و مقربات هر یکی منصفانه
 مینویسند که خوانندگان و مطالعه کنندگان بجهت زیاده تطویل
 و اطناب و کثرت تفصیل در هر باب اصل مسئله را کم میکند
 و از مطلب اصلی دور می افتد و نمیتواند حق مسئله را بفهمد و
 در واقع از آنگونه بیانات جز فزاید اشکالات و کثرت شکوک
 و شبهات حاصلی و ثمری برای مطالعه کنندگان نمیشود
 ولی حقیر غالباً بنده را یکسو انداخته بشرح کلمات معجز آیات
 هدایه پرداختم که با وجود آنرا ذکر اقوال دیگر و عقاید دیگر
 لغو و بی فائده بوده و شرح و ببط و صرف اوقات در آنها بطلان
 فروع عنک قول الشافعی و مالک و حنبل و المروسی عن کتب خیار
 و قال انما قولهم و حدیثهم روی جدهما عن جریر بن عمار

اینگز هر چه نوشتم و کفتم همه را بیزان طبع مستقیم درستی بخ
 و نیک بفهم و نیک یاد گیر مشکل باینگونه واضحی این اسرار را در کتاب
 بدست آری و آبسانی این مطالب را بقهی علوم که الآن در این عصر
 مرسوم است طالبین علم مقدّمات را عبارت از علم لغت و صرف
 و نحو و منطق و حساب و معانی و بیان و بدیع و داند و تلیج را
 منحصر بعلم فقه و اصول ابتداء تحصیل طلاب این عهد کتاب
 صرف میراست فتاوی شرح کبیر و قوانین اگر چه همین
 علوم و این کتابها حق و صحیح و باز از خود لازم تحصیل معنی
 به است باید تحصیل کرد و فهمید لکن هر یک موضوع و غایت
 علیحده دارد مطالب اینها ابتداء دخلی بمسئله جبر و تفویض ندارد
 و اخصت که این مطالب نه در صرف میراست و نه در تصریف
 و در عوامل جبر جانی و در انوزج نه خشنوی و نه در شرح شیو
 و جامی و نه در مطلق و منحصر بعد تفقارانی و نه در محالم و
 قوانین و نه در شرایع و شرح لعه و نه در شرح کبیر و نه

در شرح صغیر بلکه عالمی که در مقدمات استاد سیبویه و اخش
 باشد و در قوانین اصول و شرایع فقه مستم کل و و حید عصر
 و فرید دهر باشد مادام از ناخذ صحیح این مطالب را بدست
 نیاورده و تعلم و تحصیل نکند و رجوع باخبار و احادیث وارد
 در این باب ننماید و از بیانات علماء اطیاب بخیر باشد
 در تحقیق این مطالب در نظر بصیرت مابین او و یکی از عوام
 الناس و اصناف بازار چندان تفاوتی نیست
 بیچاره مدعی کند اظهار علم و فضل نشأته قبول زر و جید زر و
 مدخله این قبیل اشخاص در این مطالب مثل آنست که شخص با
 آهنگری در علم زرگری مدخله نماید یا بعلم جراحی و کتالی و
 بیطاری مشغول در معالجات دیگر طبیب کامل تصرف کند مگر
 اینکه شخص در این مطالب دقیقه نیز بتعلیم استاد از روی علم
 و از راه خودش آنچه لازم است اجتهادی و متبعی کرده باشد
 و در آیات و اخبار اینها لازم غوررسی را بعمل آورده از روی

و کلمات و تحقیقات حکماء و فلاسفه بدست می آید و مقولات
 آنها منحل میگردد که سالها از شفا برای دردمای دل دوا
 خواستم و شفا جستم هرگز ثمری نفهیدم و بارها از پدایه
 هدایت خواستم با آن وسائل که هر مرادی بدست نیاردم
 و جز مزید شبها و کثرت شقوق ایرادات پتیزی که نفس
 بآن انس گیرد و باو مطمئن بشود و از اضطراب شکوک و شبها
 وارده آرامی دهد در آنها ندیدم و نیا فتم نه از شرح مواء
 و قوفی حاصل آمد و نه از شرح مقاصد مقصودی حاصل شد
 و نه از شرح بابی عشر کلمات ثانی عشر مشروح گردید پس
 از عطف عمان در این میدان بعون و توفیق یزدان مؤمن
 توجیه اولیاء رحمن سلام الله علیهم بهر وسیله که ممکن بود
 برخی مطالب دقیقه و معانی رقیقه نفهیدم و راه فهم تحانی
 و لطایف را منحصراً بیانات ائمه علیهم السلام دیدم و کفتم
 چنانکه در گفته یزدان و پیرزن و کسانچه قرآن و خبر نیست نه است

و بعد از این که از شفا برای دردمای دل دوا
 خواستم و شفا جستم هرگز ثمری نفهیدم و بارها از پدایه
 هدایت خواستم با آن وسائل که هر مرادی بدست نیاردم
 و جز مزید شبها و کثرت شقوق ایرادات پتیزی که نفس
 بآن انس گیرد و باو مطمئن بشود و از اضطراب شکوک و شبها
 وارده آرامی دهد در آنها ندیدم و نیا فتم نه از شرح مواء
 و قوفی حاصل آمد و نه از شرح مقاصد مقصودی حاصل شد
 و نه از شرح بابی عشر کلمات ثانی عشر مشروح گردید پس
 از عطف عمان در این میدان بعون و توفیق یزدان مؤمن
 توجیه اولیاء رحمن سلام الله علیهم بهر وسیله که ممکن بود
 برخی مطالب دقیقه و معانی رقیقه نفهیدم و راه فهم تحانی
 و لطایف را منحصراً بیانات ائمه علیهم السلام دیدم و کفتم
 چنانکه در گفته یزدان و پیرزن و کسانچه قرآن و خبر نیست نه است

و این جمله من البدایه
 و این جمله من البدایه

بها نافرموده اند لکل حق حقیقه و ککل صواب نور

حکیم عقل گزینان است	اگر چه بر همه بالاشین است
بر جا شرع بر مسند نشیند	کش خرد بر برون در بنیند
خرد هر چند پوید کاه و بگاه	نیاید جای خبر برون خرگاه
بساطی کش نبوت مجلس است	کجا هر نو الفضولی را در است

فی الأسفار و لیعلم ان معرفة الله تعالى و علم احوال
و علم طریق الآخرة لیس له ادبها الا اعتق دالذی
ملقه العالی او الفقیه وراثه و تلقفا فان المشوف
بالتقلید و المجهود علی الصورة لم یفتح له طریق استحقاق
کما یفتح للکرام الالیین و لا یمثل له ما ینکشف للعافیین
المستغفرین لعالم الصورة و اللذات المحسوسة من
معرفة خلاق انخلایق و حقیقه استحقاق و لا ما هو طریق
تحریر الکلام و المجادله فی تحسین المرام کما هو عادة
المسکلم و لیس ایضا هو مجرد البحث البحت کما هو دأب

بسیار
تأمل
و تفکر
در این
مباحث

اهل النظر وغاية اصحاب المباحث والفكر فاجتمعوا
 ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يراها
 من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور بل ذلك نوع
 يتقين به ثمرة نور يقذف في قلب المؤمن بسبب انصافه
 بعالم القدس والطهارة وخصوصه بالمجاهدة عن كجمل
 والاخلق الذميمة وحب الرياسة والاخلد الى الآ
 والركون الى زخارف الأجساد واثى لاستغفر الله
 كثيراً مما ضيعت شطراً من عسرى في تقع آراء المتفلسفة
 والمجادلين من اهل الكلام وتدقيقاً تفهم وتعلم جريتهم
 في القول وتفطنهم في البحث حتى يبين لي آخر الامر
 بنور الايمان وتائب الله المثلان ان قياهم عقيم و
 صراطهم غير مستقيم فاليقين زمام امرنا اليه والى رسوله
 التنذير المبذر لكل ما بلغنا منه آمناً به وصدقاه و
 نتجمل ان نخمسه له وجهاً عقلياً وسلكاً بحثياً بل اقتدينا

بلکه همه محققین حکما و عرفا بعد از تحقیق بر این معانی اعراف فرموده
حقیقه ایغیز در خانه کتاب مطلب را بنوا هم خلاصه
و مختصر کنم و جان کلام را بدست دهم اگر با دقائق حقایق و لطایف
معارف مناسبت ذاتی داری و فطره از شنیدن آنها
خوشوقت و پر حال می شوی از صحبت صاحب کمال کامل می توانی
شد چنانکه صاحب طبع موزون که بصحبت شعر ارشد شاعر
تواند شد و کسیکه آن مناسبت را ندارد و هوس میکند بطلا
سخن را باب کمال کامل شود بدانند که طبع موزون ندارد
میخواهد بوسیله عروض شاعر شود مثل انفریقین کالائی
وَالْأَصَمُّ وَالْبَصِيرُ وَاسْتَبِیحَ بَلَّ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
لَقَدْ طُفْتُ فِی تِلْكَ الْمَعَادِلِهَا وَصِیْرَتُ طَرَفِی مِیْن تِلْكَ الْمَعَالِمِ
فَلَمْ أَرَ إِلَّا وَضْعًا كَفَّ حَاطِرِ عَلٰی ذَقْنِیْ اَوْ قَارِعَاتِنِ نَادِمِ

و کم قدر اینا من جبال و دَوَل
و کم من جبال قد عَکَّتْ شُرَفُهَا
و ارواحنا فی وِشْیِنا
و کم شَغْرُنا مِنْ شَجْنِ طُولِ عِزِّنا
فبا ووا جمیعاً مُسرِعینَنا
و عاَلُ قِالوا و اجمالُ جبال
و حاصل دنیانا اَدوی و دِبا
سوی ان جَمَعْتْ فیهِ قیل و قال

و در آن اوقات میل تحصیل حکمت الهی در دلم غالب بود لهذا
صحت از کتب حکمت بیان آوردم و از بعضی کجاء بطو
حوش اسم بردم آن شخص گفت موضوع حکمت الهی چیست
گفتم خدا گفت موضوع علم عبارت از آن است که در آن
علم از عوارض ذاتیه آن شیئی گفت کوشود عوارض ذاتیه
خدا چیست که او را موضوع قرار داده اند تا مسائل دیگر
بمیان آمد و حرف طول انجام شد و آن شخص از افراد شیخ
بهائی علیه الرحمه چند فردی بمن خواند و اسحق و عالم زیاده متورقا
چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانی را بر اسم بخوان
دل متور کن با نور جلی چند باشی کاسه لیس بوی علی

من تقصیر
در بیان مجموع مدبران
اگر عده و انصراف دهره و طبعان
استنداده فقیه من لایفقه
از قدم و تیانف من لایفقه
از انفس

حقیقه بتوفیق خداوند
اتفاقاً و توفیقاً بصحبت
ابا بحال فایز شدم

من تقصیر
و تقصیر من تقصیر
قبل و بعد از تقصیر
فایز ان شجره ابراهیم و یونس
قطره و دانه قطره و دانه
مکتوب فیما فاکت و فاکت
ولا مشوره و العلم و الفقه
فی استاء و العلم و الفقه
الله فی قلب من اتبع
و استاء و الفقه و الفقه

اینها القوم الذی فی المدرس	کلی ما حصلتموه و سوسه
فاغسلوا یا قوم عن لوح القواد	کلی علم لیس منی فی العواد
علم چه بود آنکه ره بنمایدت	ز نکت کز اهی ز دل بزایدت
این هوسها از دلت بیرون کن	خوف خشیت از دلت بکن

پس مدتی اوقات خود را ب مطالعه احادیث و رجوع کتب معتبره
 اخبار مصروف داشتم و تتبع در متون احادیث نمودم و
 تعمق و تفکر در معانی آنها بکار بردم و در این بین بمقاد
 بشر عبادی الذین یستمعون القول یتبعون آخسه
 از افواه رجال و کلمات ارباب کمال و اصحاب ذوق حال
 بتقریر و تحریر فرمادیدم و نظرها شنیدم پس
 بهر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان خوش حالان شدم
 تا بهر وسیله ممکن بود در اغلب مطالب و مسائل دقت و غور
 کردم و پس از تمیز حق و باطل و فرق باین عالم و جاهل کمال
 مفتفت بنسکت لا احب الالفین کشته از اغیار بالمره صرف

نظر نموده دست تو تسل بدامن پاک اولیای اظهار زده گفتیم
 اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیَّ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفًا مُّسْلِمًا
 وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اِنْ صَلَوٰتِیْ وَ نُسْکِیْ وَ حَیْاِیْ وَ حَقِّیْ بِنِعْمَةِ
 رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِکَ لَکَ وَ بِذَٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ
 الْمُسْلِمِیْنَ شکر خدا را که بجد الله تعالی نفس را از وسوسه
 صدر آرامی حاصل آمد و قلب را نوعی سکون و اطمینان بهم
 رسید تا در حل شبهات باطله و کشف مطالب حقّه متوسلاً بایده
 از اسوی کسینتم و مجموعه اغیار را یکجا ریختم و بذیل احادیث
 مثبت شده و با جرائد اظهار سلام الله علیم خیک زدما
 و بیانات این تو تسل کستم

هر جمعی که بدیدیم بدو یار شدیم	هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم
کبرای هر حرم حسن تو چون دی نمود	چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم
مصطفی روی حدیث لب لبای زد	هر چه خواندیم از آنوقت که بیدار شدیم
مر از منصب تحقیق انبیاست نصیب	چه آب جویم در جوی خشک پناه

منم آن زید عمر داده بباد	که چون عمر کس بیاد بباد
بنده غلامان شرع بسین	کشته از بند روزگار آزاد
از دو فارغ و ز درد این	در بلا خرم و بخت شاد
دل که بود آن عمر زمانه بمل	شکر نه ز غیب یافت کد
سرم از ناله آشکارا شد	رازم از خون دل برون افتاد

حقیقه

فیض روح از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میجوید
 ایغیر از انسان از حیوان امتیازاتی دارد و صده تحصیل روح
 انسانی باش فانت بالنفس لا با جسم انسان
 دل مانند چشمه است و سر چشمه عالم ملکوت است تو راه آبر
 از درون چشمه انباشته و راهی چند از بیرون کشاده و آبها
 تیره میآید و در چشمه فاسد میشود و در فراجت تولید مرض
 میکند طبیعت را از حالت طبیعی خود بیرون نیاید اگر اینها
 با خلوت و عزلت معنوی مدد و سازی و آب فاسد تنقیح

بیرون کنی و راه اصلی باریاضت بکشی دل تو مجمع و منبع
آب حیات شود و از نفس تو دل‌های مرده زنده گردد و بزبان
حال گوید

دو شوق سحر از غنچه تم داد و ندان ظلمت شب آجیاتم دان
تبصره بحکم اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانُ کَدَامِ مَطْلَبِ اَسْت
که ائمه علیهم السلام بیان نفرموده باشند و کد ام تحقیق است
از او غفلت نموده باشند ای عزیز بر سر از اینکه دخل
شوی بمصدق آیه شریفه که میفرماید وَمِنَ النَّاسِ مَن
يُجَادِلُ فِي السِّلَعِ بَغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ یعنی
از مردم کسی هست که نزاع و جدال میکنند در باب معرفت
و دین و امر خدا بدون علم و بدون هدایت و بی کتابی که روشنایی
دهند است از ظلمات شکوک و شبهات

از برف و دو جنگ نبض می دم	گردن بسوی کمر می خود را کنم
بجز علم شریعت آنچه آموخته اند	فی القبر فیقره هم ولا نفهم

شیده باشی که صراط انشیر برنده تر و از موبارکتر است پس
 انذر که در مراتب معرفت بی سابقه علم جرات ماخلد بر خود او
 بی بصیرت آغاز تحقیق بگذاری اثبات یارده مطلبی بکنی و بهوی
 نفس و خیال خود سخن برانی و باین مقامات متهورانه قدم بگذاری
 و از کمالات و بیانات ائمه دین غفلت غائی **قال تعالی**

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي الدِّينِ غَيْرَ عِلْمٍ

چون تک آهونداری دزدی اسی زبان بسته در این صحرای
قال النبی صلی الله علیه و آله اِنَّمَا دِينُهُ الْعِلْمُ وَعَلَىٰ نَهْجِ
 یعنی آنحضرت که من شهر علم و علی در آنست پس از این فرود
 مرو و غفلت کن * نقطه علم نمودم تو همان سو کن
 ورنه چون شکری از دایره برآشی **حقیقه** هرگاه در را

بر روی خود بسته بینی بدی یا دلیلی یا مفتاحی طلبی پس
 مشو مثل باش بعلاء امت و تخلف ملت که نالک سبیلند
 و فایده طریق کلید نجات هستند و مفتاح شکلات *

تو که یوسفی یقوب باش
تو چو شیرینی فریاد باش

همچو او بر کیه و آشوب باش
چون نه لیلی چو مجنون کز دل

از رفیق ثم الطریق

قطع این مرحله بی سهری ^{نخستین}

ظلمات ترس از خطر کمر ای

و بدانکه مصاحبت ضلحا و صحبت علما را در نفس تاثیر عظیمی است چنانکه

بزرگان گفتند *

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَلَ عَنِ مَرْثَا

ناخندان باغ را خندان کند

صحبت نیکان از نیکان کند

بهشتین مقبلان چو نیکمست

چون نظر شان کیمیائی خود گشت

که تو سنگ خره در فرشتی

چون صاحب دل رسی کو بر شوی

و لا تصحب انما تجمل و ایاک و ایاها

خوش صحبت کسی است که بصفت

ایل صلاح و تقوی و ایل الله موفق باشد و بد صحبت کسی

که بصفت ارباب هوا و هوس گرفتار و فطرتش منحرف و از الطاف

مخصوصه الهی محروم ماند ذلک هو الخسران المبین

و بدانکه مقصود از علما و ضلحا تنها متلبسین لباس آناهیت

بلکہ کافی است کہ حقیقت علم و معرفت و خدا شنائی تقوی
و صلاحیت داشته باشند خواه در آن لباس باشند یا در آن
لباس نباشند * مؤلف

چو خوش باشی دستان شاد
دل تیره بود غم هر گاه
علاقه چو بحر است و مال جوش
دور و زارت شای سیم ^{مردن} روز
چو دنیا ندارد وفا ترک او کن
نقش خوش بال طاوس بکن
بهار نسینی دلیل طلب کن
نظام اردت بسته بال بوستا
اگر نور عشقت نباشد چه حاصل
ربانی نداری از این دام هرگز

دراربعین شیخ بہائی علیہ الرحمہ در حدیث سی و ششم

نعم قال
درويش صفت اشك كلامه
تري پوش * في اهلين
اجزاني اهل انقامه
عليه السلام
انظري من نور انقبالي
وتمكن مني البسلا وليد
اولياءه ويصلح بهم
مجا المؤمنين من الضرر
ذوي حاجه من شفيها بهم
انقبالي روعة المؤمنين
واراظلم اولئك المؤمنين
اولئك انما الله في ارضه
نور الله في عيشهم
قابل استوات كجانب الكواكب
الترربة اهل الارض
من نور يوم القيمة

خیر تا از زمین کشادی طلیم	بر در دوست نشینم و مرادی طلیم
زاد راه محرم دوست نداریم مگر	بکدائی ز در میکده زادی طلیم
نقطه خال تو بر لوح بصرتوانی	مگر از مرد نک دیده مددی طلیم
و نعم ما قال	
دل که آینه شامیت غباری	از خدایطیم صحبت روشن
<p>حقیقه قال قال یوتی الحکمة من شیا و من یوتی الحکمة فتد اوتی خیرا کثیرا بعض علوم مانند نیست که باجث سریرت و فادیت ممکن شود بدست آید بلکه توفیق خاص میخواهد علمائی که ورثه انبیا هستند علمای هستند که علم ظاهر و باطن را جمع نمایند و عامل شوند و صاحب نفس قدیته باشند راست گفتار و درست کردار شوند و کسانی که در میان آنها تقار و بغض و جد می باشد قومی هستند طالب ریاست که از علم ظاهر نصیبی داشته و تحصیل آن برای جاه و شهرت کرده باشند</p>	

فی الکافی عن ابی عبد الله
علیه السلام من اراد ان یستقام
و یدعی عن ابی الحسن علیه السلام
ما ذنبان ضاربان فی غم فخر
بما ضاع باختر فی دین المسلم
من طلب الریاست *
و قدی عن ابی عبد الله علیه السلام
انما کم و یثولوا از و ساء الذین
یزیدون فواتد الخفت انما
حلف بعل الاکث و اکث

یا برضی دیگر از اغراض فاسده یا قومی باشند که از فضیلت
 علم عاری بوده اقتصار بر تبسّم اصطلاحات اهل علم نموده باشند
 و سخن علما را بتقلید ضبط کرده بدون تحصیل بصیرت
 در آن که نفس الامر جا بمانند در لباس اهل علم نه هر که
 چهره برافروخت دلبری داند بنده طلعت آئیم که آنی دارد
 و بد آنکه علم غذای روحانی است چنانکه طیببات ماکولات
 غذای جسمانی است پیمانی که غذای طیب جسمانی بدن
 اصحار را مقوم و مقوی است پیمانی که غذای روحانی
 ارواح اصحاء و نفوس را مقوم و مقوی می باشد نه مریض ^{النفس}
 بلکه در مریض نفس بر مرض میافزاید نعمه الله علی
 الأبرار و نعمة علی الفجار قال الحکیم ارسطاطاليس
 اذا تعلم الجاهل شيئاً من الأدب استحال ذلك الأذى
 فيه جهلاً كما يستحيل طيب الطعام في جوف المريض واءاً
 پس طالب علم اولاً باید نفس خود را از امراض روحانی و دمو ^{جسمانی}

علمی عالم الاصول عن ابی جعفر
 علیه السلام قال من طلب
 نیلایی بالعلم او یاری
 التفتاء او یصرف به وجه
 اناس الیه فلیتبعه
 من ان ران الیه الا ان
 و رقی این
 او لا یبدا
 اشخاص گفته اند
 چه جاه طلب
 علم کرده

تنقیه کند بعد از آن متعرض تحصیل علم شود و آن خیر الزام
 الشقوی حقیقه از علماء متقدمین و
 رُواة و حمله و نقله اخبار و آثار ائمه طاهرین سلام الله
 علیهم اجمعین باید بین قدرها ممنون و تشکر شد که در ضبط
 کلمات و حفظ حدود روایات سعی جزیل فرموده احادیث را
 مدون و مبوب نموده اند که بر آوردن و بهر برای مطالعه کنندگان
 بقدر یاقوت و قابلیت ایشان از آنها ارواح معانی القا
 میشود و روشنائیها و انوار بر قلوب و ابصار مؤمنین
 تابش میکند خواه همه آن معانی و لطایف را خود ایشان
 ملقف بوده باشند و خواه ملقف نشوند و البته بر آوردن
 زمان تحقیق و تدقیق مطالب افزوده و متاخرین علماء بکسر
 مساعیم با حدیث و آیات بیاناتی مفصلتر از متقدمین نموده
 پس از بیانات آنها فاسل نباید شد که ترک الاول للآخر
 وَرَبَّ حَاطِلٍ فَهِيَ إِلَى مَنْ هُوَ أَقْبَرُ مِنْهُ پس و قیقه کی تا آخر

فی معالم الأصول
 عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال اذا رايت العالم محباً لذاته
 فاشوه علی دینکم فان محب
 لشیء یحوط ما احب
 او حی الله الی وادولاً بلی
 ویکت عالماً مقتداً بالذی
 فیصدک عن طریق عبادی
 او کت قطاع طریق عبادی
 اندر بین الی ان ادنی صاحب
 بهر ان از رع حلاوة مناجات
 من قلوبهم

معنی و محل صحیحی بجای و خبری بیان کرد که موافق ضرورت دین
و مطابق قواعد مقررہ علمای راشدین کردید باید او را قبول نمود
هر چند آن معنی صحیح را شخص در تألیفات متقدمین ندیده
و نیافتہ باشد چون خواہر احادیث و اخبار ربان معنی ^{لا}
کند و آن معنی و محل مخالف با ضروریات نشود و البتہ باید
قبول کرد و منکر و منجز نکردید کہ جہلاً بر خود روا دیدن بہتر
از انکار و دقیق معانی کردن است

چون ندیدی شبی سلمازا توچه دانی زبان مرغازا
در شرح دیوان در شرح قول حضرت کہ میفرماید
الْفَضْلُ الْأَوَّلُ الْعِلْمُ عَلَى الْعَمَلِ ^{عَلَى الْمَدَى لِمَنْ اسْتَشَدَّ أَوَّلًا}
مینویسد قال القرانی فی الاحیاء کان اسم الفقه
فی العصر الاول مطلقاً علی علم طریق الآخرة و معرفة قایق
آفات النفوس و مفسدات الأعمال و قوۃ الحاجۃ
بحجارة الدنيا و شدة ^{اینف} التطلع الی نعيم الآخرة و استیلا

علی القلب ویدلک علیه قوله تعالی لیتفقوا فی الدین
 ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهیم و ما به الا نذار و التوفیق
 بهوذا الحکم و هذا الفقه دون تقریبات الطلاق و المقات
 و اسلم و الأجاره فذلک لا یحصل به اذار و تخویف
 بل التجرده علی الدوام یقسی القلب و یتزعج انخشیته منه
 کما ثابده من المتجردين له و علما که سید اصغیا اشار
 ورثه انبیا کفتمه محققان و مجتهدانند که حقایق و دقائق
 اشیا دانند و ایشان نسبت بانسیا وارثان معنویند
 و چنانچه صدقه و زکوة صوری بر فرزندان آنحضرت
 حرام است صدقه و زکوة معنوی که تبعیت و تطیع است
 در مسائل بر فرزندان آنحضرت حرام و علما تا از عقبه تقلید
 نمیکردند و بمقام تحقیق نرسند وارث نباشد انتی
 و شیخنا البهائی رحمه الله در اوائل شهر ربیعین گوید
 لیس المراد بالفقه فی قوله من حفظ علی امتی اربعین شیئا

بعنه الله يوم القيمة فقيصاً عالمياً الفقه بمعنى الفهم فانه
 لا يناسب المقام ولا العلم بالأحكام الشرعية العملية
 عن اولتها التفصيلية فانه معنى مستحدث بل المراد به ^{بصيرة}
 في امر الدين والفقه اكثر ما يأتي في الحديث بهذا المعنى
 والفقيه هو صاحب هذه البصيرة وإليها أشار النبي
 بقوله لا يفقه العبد كل الفقه حتى يموت الناس
 في ذات الله وحتى يرى للقرآن وجوهاً كثيرة
 ثم يقبل على نفسه فيكون لها اشتقاقاً الى ان نقل
 عن بعض الأعلام ان اعلم ايضاً المراد منه قريب مما
 يراد من الفقه لا المعاني المستحدثة كحصول الصورة
 او الصورة الحاصلة عند العقل او ملكة يقدر بها
 على ادراك حقائق وما اشبه ذلك فان العلماء ورثة
 الأنبياء وليس شيء من هذه المعاني ميراث
 الأنبياء وقال تعالى إِنَّمَا نَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

المصطلح

الْعُلَمَاءُ فَهَذَا جَعَلَ الْعِلْمَ مُوجِبًا لِلْخَشْيَةِ لِتَعْلُوقِ الْحُكْمِ عَلَى
الْوَصْفِ فَجُمِعَ مَا ارْتَسَمَ فِي ذَهْنِكَ مِنَ التَّصَوُّرَاتِ وَ
التَّصَدِيقَاتِ الَّتِي لَا تُوجِبُ لَكَ الْخَشْيَةَ وَإِنْ كَانَتْ
فِي كَمَالِ الدَّقَّةِ فَلَيْسَتْ مِنَ الْعِلْمِ فِي شَيْءٍ قَالَ لِعَمْرٍو
أَنَّ كَلَامَ رَشِيقِ ابْنِ قُتَيْبَةَ

أَشَارَةٌ فِيهَا دَرَايَةُ
عِلْمِهَا عِبَارَةٌ عَنْ عِلْمِ رَسْمِيَّةٍ نَسِيتُ كَمَا فِي حَالَاتِ إِنْسَانٍ تُرَى
بِخَشْيَةٍ وَدَرْسُكَ وَرَقَارَانِ ثَمَرِي نَدِيدِ أَرِيشِ نَهَابِي

هَذَا يَأْتِي عَلَى أَعْدَادِ ثَمَرِ زَانٍ نَكْرَدٍ بِرُتُوبِهِ كَرَكْشَفٍ عِلْمِ رَسْمِيٍّ بِرَبْرِ قِلِّ قَالٍ قَدْ صَرَفَ الْعُرْفُ فِي قِلِّ وَقَالٍ كَرْكُ سِيٍّ بِرُتُوبِهِ كَرَكْشَفٍ تَوَدَّ أَيْنَ كَهْفٍ مَشْغُولٍ كَدَامٍ كُلَّ الْعِلْمِ بِوَيِّ الْقُرْآنِ شَغْلَةٍ	فَلَسْفَةٍ بِأَخْوِيَا طَبِّ وَنَجْمِ كَرْكُ بُوْدِثٍ كَرْدُ وَصَفِ فُخْرٍ نَهْ أَزَّ كَهْفِيَّتِي حَاصِلِ عِلَالٍ يَا نَذِيٍّ قُمْ فَتَضَاقِ الْجَالِ هَفْتُ رُوزِي بِأَذَانِ كَرْدُودِ عِلْمِ خَوَائِي بُودَايِ مَرْدِ تَامِ أَلَا أَحَدِيثُ إِلَّا الْقَصَّةُ فِي
--	--

و ما سوی ذاک تبیس الشیخین	أَلْعَلَّ مَا كَانَ فِيهِ قَالَ خَدَّ ثَنَا
<p>انگیز کوشش ده بحرف بعض قاطعان طریق که لاف از کرامت میزنند و با شعبده و تزویر مدعی خرق عادت میشوند بلکه ادعا نیابت خاصه و بابت امام علیه السلام را بنمایند و عوام کالا نعام را از جاده شریعت دور میکنند و هکذا بعض</p>	
<p>گویند جماعتی که رای داریم که تاج ندکال ایشان باشد اگر زمان مستعد ظهور این قبیل</p>	<p>مدعیان ارشاد ☀ و زکوت عارفان پناهی داریم مانیر از این ندکلاهی داریم</p>
<p>اشخاص باشد خود امام علیه السلام ظاهر میشود مادام غایت معلوم است مردم استعداد مشاهده و مرادده این قبیل کالین را ندارند پس بیدار و هشیار باش تا فریب شیطان نخوری قَدْ جَاءَكُمْ بَصَآئِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَن أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَن عَمِيَ</p>	
<p>ای آنکه ز خواب غفلت آگاه گردد اگر جان همیش بشکرت این لطف گشت</p>	<p>فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيضٍ نوری ز کمال خویش بر ابرم کرد</p>

کا حسان و عطا بوقی و نحو کم و فی کتاب التوحید

عن مولانا امیر المؤمنین علیہ السلام انه قال لیس العلم
فی استاء یتزل علیکم ولا فی تحوم الارض فخرج کلم
لکن اعلم مجبول فی قلوبکم تأذوا بآداب الروحانین نظم
لکم وفیه عن امیر المؤمنین علیہ السلام
ما من احد الا وقلبه عیسان یدرک بها الغیب فاذا
اراد الله بعد خیرا افتح له عینی قلبه انتهى
قیل لكل عبد حجة من احضرة الآئیة هی المشاهدة
بقوله ولكل وجهه هو مویجها الآیة والطرق الى الله
بعد نفس الخلاق

توهای دولتی ای متمن	چند باشی حیفه زار غم
شاهباز دست سلطان چرا	در جهان باشی چو بومان مینوا
با که ایان کنشین شای طلب	غافل بگذار آکا بی طلب

ای عزیز دل خود را از زنگت که دورت علایق پاک کن و آزاد

و آزاده باش و سنی نای که اهل دل باشی و ذلک لمن له قلب
 تا در دلت تخم محبت خدا روید و دلت همیشه ذکر و رضای او را
 جوید که بقام محمود برسی عسی ان یحبک ربک مقام محمود
 و آنوقت عالم در اسطرگنی و مالک دل شوی و با عالم قدس
 انسی گیری و در وصف یحول من الیه و قلبیه و اله کردی
 که اهل معرفت گویند در بدایت ازل و تصور حق باطل ناچار است
 و در نهایت دل نیز حجاب دیدار است و جلوه خلوص ارادت درگاه

عن الباقی علی السلام
 کلمات تیره با و کما
 فی اوقیانیه
 خلق صنوع
 شکم در و دیگر

ز این پیش نمی دیدمت اندر دل

دل نیز حجاب بود در داشت پیش

ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه

که بر آهنگ او راه بجای آ

نوا می عشق باران خوش نوا می

چونیکو بشکر باشد یک آهنگ

اگر چه صد نوا خیزد از این چنگ

قل الله ثم درهم فی خوضهم لم یعین

از او هر چه خوانده ایم همه یاد من

الا حدیث دوست که تکرار میکنم

ولا یخفی ان ظهور المحبة الدائمة الكامنة فی العبد و بها و لا یلکون

الآباء أجتنب عما يضادها ويناقضها وهو التقوى
 عما عداها فالجته هي المركب والتقوى هو الزاد
 قال تعالى إِنَّ خَيْرَ لِّزَادِ التَّقْوَى وَاسْلَامٌ خَيْرُ حِمَامٍ
 فإخواني قد جئكم من الله نور وكتاب مبين
 يهدي به الله من اتبع رضوانه سبيل السلام ويخرجهم
 من الظلمات إلى النور والحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين ثم سجد
 مؤلفها الفقير الحقني الحسيني الطباطبائي محمد رفيع
 ابن علي اصغر بن الأمير ارفيع البزرجي ابن الأمير
 أبو طالب وزير ابن الأمير اسلم نايب الصدارة
 طاب ثراهم وجعل الجنة مثوابهم في اليوم الرابع عشر
 من شهر ربيع الثاني من سنة الف وأربعين واحد
 وثمانين في محال شترود من اعمال تبريز وكنت
 أسير فيها غير مقيم في قرية ازيد من يوم وليلة

یونما بخزوی و یونما بال

تحقیق و یونما بخلیص

این اوقات که سال هزار و سیصد یا زده هجری است بعض
اقایان کرام زید توفیقهم در صد و طبع این رساله برآمدند
لذا تجدید نظری نموده بعض احادیث و اخبار نیز را و افزودند
و من باب لکل حق حقیقه و لکل صواب نور مطالب
متفرقه را که همه ب حکمت و مغر کلام بود بعنوان حقیقت جدا
جدا ثبت کردم تا بحمد الله تعالی با تمام این مختصر رساله موفق
شدم و آنچه مقصود بود بان فایز گردیدم کتاب احکمتنا
ثم فصلت من لدن حکیم خیر

گلشن خفایا است الحق	چمنی پشقایا است الحق
غنچهای حدیقه ناز است	تازه کلهای گلشن راز است
شعله شوق جانکده ازانست	زاده طبع پاکبازان است
اقایا چشم بدو دور	اسمانیت پر کوکب نور
نازنین شادی بری غیب	جلوه کرده ز عالم غیب

هزار شکر خداوند را که بزبان و بیان این بنده حقیر و ضعیف
چنین خطاب لطیف جاری ساخت در حقیقت از روزگار بخود
این قدرها امیدواری نداشتم **فَحمْدُ الله ثم حمْدُ الله**
که چنین آثاری از این خاکسار بر روزگار ماند و یادگار شد

ز ما هر ذره خاک افتاده جانی

بماند لها این نظم و ترتیب

که ما رفته باشیم از یادها

بسی میوزد مشکب و بادها

توقع از مطالعه کنندگان این اوراق آنست که حقیر را بدعا
خیر یاد آورند و بعضی خواندن یک صفحه ناقص حکم بصحت
و بطلان آن نمایند تا اطراف مسند و موضوع و محمول و
متممات آن درست بدست نیاید و اول و آخر عبارات
به یکدیگر ختم نشود و هیچ وجه حکمی نکنند و نقل قولی که از دیگران شده
بر من خورده نگیرند از اول رساله تا آخر بی مرض و غرض
مطالعه نمایند و آنچه مقتضی انصاف است معمول دارند
با اعتقاد خود هر چه در این رساله قسلی گردیده تماماً مضایق است

و دلیل اخبار مقتبس از مشکوٰۃ انوار ائمه اطهار سلام الله علیهم
 میباشد چنانکه خواهد آنها از کتب معتبره اخبار ثبت شده بلکه
 آنچه در این رساله کفتم و نوشتم تماماً راجع بضرورت مذهب فقهی
 بیداهت است نباید احدی را محل تأمل و انکار باشد و اگر کسی فضا
 در مقام توقف باشد خویش دارم اولاً اطراف مسئله را
 درست بفهمد و در تحصیل مقصود من تعمق و تدبر نماید مطلب را
 نفهمیده رد نکند و الا نزاع و محاصره با کسی نداشته و در این اثبات
 بر مطلب رضای خدا و فرید بصیرت خود واجباً مقصود دیگر
 ندارم باقتضای وقت بقدر مقدور آنچه سعی و اجتهاد من بود
 تا اینجا بعل آورده این مطالب را موافق ضرورت دین و مذهب
 و مطابق آیات و اخبار فهمیده ام و خطا و خلائی در اینها نمیانم
 و بالتام مدلول اخبار و مستنبط از کلمات ائمه اطهار صلوات
 علیهم سجا آورده ام با وجود این خود را هرگز از سهو و نسیان
 بری نمیتوانم کرد و همیشه نقض و قصور خود متقرون بفرجه خویش

معترفم و کسی نیز در این مقامات تکلیف تقلید و اذعان گفته
نخونده داشته و ندارم که در این بابا هر کسی با جهاد خود
مکلف میباشد و از خدا توفیق و اصلاح قول و عمل منوایم
توقع دارم از آقایان کرام و علماء عظام هر جا بسود و خطای
واقف شوند بقسم عفو و اغراض بمقام اصلاح بر آیند
اللّٰهُمَّ حَفِظْ مِنْ اَزْلَلٍ وَ وَفِّقْ فِي الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ

عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى
كُتِبَ الْعَمَلُ مُوسَى بْنُ جَوَادٍ لَقِّنَا

1511

و انکس که گوید بدستی خیر و شرف بدست
 مستیت و بی خواست خداست پس
 تحقیق بیرون کرده است خدا را از انکس
 و انکس که گوید بدستیکه معاصی بغير
 قوت خداست پس تحقیق دروغ گفته
 بر خدا و انکس که بر خدا دروغ گوید
 خدا را با آش و اخل میکند ختمی

مفتی نماند
که در حدیث (۱۱۳) سطر (۱۶)
از حدیث پنجم تا باری سطر چهارم (۱۱۳)
سویخته باید عوض آن با تبقیر شود
حدیث پنجم در توحید صدوق قال
از ابی عبد الله علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من زعم ان الله كذب فقد كذب
بالنور والفتیاء فقد كذب على الله
ومن عیب ان انجیر و الثریغیة
فقد اخرج الله من سلطان ومن
زعم ان الماصی بغير قوة الله فقد كذب
على الله ومن كذب على الله كذب
على انفسه ومن كذب على نفسه كذب
انما من كذب على نفسه كذب
فداوند تبارك و تعالی بفرموده
امریست که هر کس که

نصف
عنه
و

هوانه تالی شان بر خداوندان خود پوشیده نیست که مسئله بجز و تفویض از سائل عویض اسلام
و محل تملای فرق نام باشد و در هر یک از طرفین آنها آثار و احکام کشیده دارد شده که تقض و ابرام
از اینجا از قول علای اعلام که مؤید و موثق از ملک غلام باشند تحریر و تفسیر نیست از صدر
اسلام تا این زمان خسته فرجام که سنین بجزت بر یکبار و سیصد و یازده رفته از چهارم است و اینجا
وقت غلبه از قهر این دریا کوهری و از و عراین بیداء جوهری که شایسته و شایع اعتماد و شرا و
نطاق استناد شود بدست نیاموده همه هستند سرگردان و پرکار بعضی چون مجتهد درجاء
افراط یابیم و برخی مثل مغوضه در طرف تفریط حیران مانده شرمند از کتب و تحقیق هم که
چکلت اعظام بعروۃ الوثاقی عدل و توحید زده از غرض در این وادی خایف و مضطرب
راه و تاریکی چاه امر بکوت و از فکر در آن منع فرموده جمعی نیز که بتوفیق حق موفق گشته اند
اگر چه سبیل و جامع رازی و حمازی باین محل و مفصل نوشته اند لیکن چنان مغلق و مبهم
گشته اند که شقای علیل و دروای غلیل بر آن متصور نیست و طنب از لال و موجر از غلیل
مانند آرد این ایام بهشت رب العزة این بفسینه فخره و کعبینه فخره که مشون از
لای و جواهر و مضمون که ترک الاول للأخر است از جناب مؤلف ادام الله بقاه کتب
اعاده محض ابتغای مرضات رب العالمین اما للثمنه و اکمال اللدین برای اہل بیت و جہتین
و جمع و تدوین شد بی شایسته نفاق و خالی از مبالغه و اغراق چون بر مضامین عالیہ این کتاب نظر
و بر کمونات این فصل الخطاب و قوف و گذر افند بر حصان ارکان و مناسبت بنیان و
استقامت احکام و اخبار و استشادات آیات و آثار همین مجموعہ و جامع بر مان قاطع و ایتان واقع حاصل آید
که چگونه در ایضاح مقصود و ایصال مطلوب و کشف اعضاء و حل اشکال بالفاظ نفی و عبارات
بیع و آیات حکم و بیانات متقنہ و سحر صال و اعجاز متعال ظاہر فرموده من نمیگویم که آن والا
جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب هذا کتاب فاق فی آخر این سیسی القول بکشف و بیان
اوراقه اشعار و روض زاہر قد تجبستی الثمرات من افانہ بعد در مؤلف فاق الوری بنہ
نقدی فرید زبانه فخر اہل رب العالمین بطہ طہات عزائی رفع جناہ و محض ابتغای این خیرت

از اخبار و احادیث

خیرات جاریات بنت سرتقه صفوة سادات ذی القربان سبیل و الشرف بسبیل عمدة الامراء اعظام سرکار
 حاجی میرزا صادق خان وکیل ثبته الله مواء بسبیل که بر امور خیریه نعم العون و نعم الدلیسند بطبع
 و تکثیر آن نسخه مبارکه با نفاق جزیل کفیل آمد و بجزیره طبعه درجا جلاب خفا بگذاشت و از حجاب احتفا جلوه
 نماند بگذشت و عامت اجدوی گشت چون پاره افلاط و تحریفات از سهو کاتب و محوطایع
 بنظر رسید این عهد اثم جانی المتک بجل الولی حد بن علی بن یوسف بحسینی الطبا طبائی که بدو
 و حمارست عموم تألیفات جناب مؤلف خاصه بر این مجموعه عیف و استفاضه از عواید
 فواید آن مولع و حریص بود بر حسب امر جناب مؤلف مصمم شد که با وجود قصر باع و قلت
 استطاع و فقدان متاع تخلید اسم و تقدیم خدمت را غلطنامه در ذیل این مجموعه وضع کند
 و بقدر فهم لایق خود بخط و ثواب آن اشارت ورزد ولی چون استقراء و استیعاب تحریفات
 اعرابی و زیاده و نقیضه نقاطی مودی اسباب بود از آن اطباء بحکم ضرورت اجتناب نمود مگر
 اشاره بشذوذ و نادری که زبان مسلم جاری گشت و همچنین این عهد اثم متفقا ادعای استقصا
 و استغراق را جارج و جاهد است زیرا داری احاطه خدای حق واحد خاصه تصحیح مطبوعات
 ایرانی که بر امثال عبد جانی قرین اشکال است و با ضیق مجال تعلیق مجال ولا تظلمن من عند
 یوم و لمیته خلاف الذی مرت به استنوات اللهم حفظنی من کل تهازلیم و غارزیم
 و ارحم و اغفر لی و لوالدی و جمیع المؤمنین برحمتک یا ارحم المساکین و احمد الله رب العالمین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۹	متفحور	منضج	۱۷	۷	اولی	اولی
۹	۹	سرکه انجبین	کیرنگین	۱۸	۳	با بین لفظ دیگر و لفظ دارم	در نظر
۹	۱۳	پسح	پسح				
۱۲	۱۴	پی	پیدی میثاء	۲۲	۷	مقتضاد	مقتضا
۱۴	۱	با بین لفظ فرموده اند و لفظ کل	ککل حق حقیقه و ککل صواب	۲۷	۱۳	ما قال	ما قاله
				۲۷	۱۳	علیه السلام	علیهما السلام

صفحه	سطر	خط	قیل	صحیح	صفحه	سطر	خط	قیل	صحیح
۲۷	۱۴		قیل	ولی با افتاب قیام	۸۴	۴		ولی با افتاب قیام	ولی با افتاب قیام
۲۸	۶		یخی مینه	یخی التربینه				یخی التربینه	یخی التربینه
۲۸	۱۲		با امروا	با امروا	۸۵	۵		با امروا	با امروا
۳۲	۷		ثانی	ثانی	۹۳	۷		ثانی	ثانی
۳۲	۹		مبیتین	مبیتین	۹۹	۸		مبیتین	مبیتین
۳۳	۷		ذاکث	ذاکث	۱۰۰	۸		ذاکث	ذاکث
۳۵	۴		مس برای	مس برای				مس برای	مس برای
۴۰	۳		اولا بالذات	اولا بالذات				اولا بالذات	اولا بالذات
۴۱	۸		در بعض	در بعض	۱۰۳	۱۴		در بعض	در بعض
۴۲	۱۱		کنون	کنون	۱۰۴	۵		کنون	کنون
۴۸	۲		لم	لم	۱۱۵	۱۴		لم	لم
۴۸	۱۱		بایع	بایع	۱۱۹	۱۲		بایع	بایع
۵۳	حاشیه		تورش	تورش	۱۲۳	۳		تورش	تورش
۵۸	۵		آنطور	آنطور	۱۲۳	۳		آنطور	آنطور
۶۰	۷		فن	فن	۱۲۳	۱۱		فن	فن
۶۲	۴		در کون	در کون	۱۲۴	۱۲		در کون	در کون
۶۲	۹		و ذاکث	و ذاکث	۱۲۵	۱۴		و ذاکث	و ذاکث
۶۴	۶		رضی	رضی	۱۲۷	۸		رضی	رضی
۶۵	۱		فان قیامه طالع	فان قیامه طالع	۱۴۲	۴		فان قیامه طالع	فان قیامه طالع
۶۵	۱۲		قل قل	قل قل	۱۴۲	۱۰		قل قل	قل قل
۶۷	۳		اعاد الله	اعاد الله	۱۴۳	۲		اعاد الله	اعاد الله
۶۷	۸		وایه این	وایه این	۱۴۳	۳		وایه این	وایه این
۶۸	۱۰		مقارن	مقارن	۱۴۳	۳		مقارن	مقارن
۷۰	۲		آرزو	آرزو	۱۴۵	۴		آرزو	آرزو
۷۰	۱۳		غلام آلت	غلام آلت	۱۴۶	۱		غلام آلت	غلام آلت
۷۱	۱		با کمال	با کمال	۱۴۶	۴		با کمال	با کمال

در کون
در کون
در کون
در کون

صفحه	سطر	فعل	صیغ	ص	ص	ص	ص
۱۴۸	۱۱	احدی نافع	احدی نافع و ضار	۲۰۷	۱	کونید عسبد	کونید فعل عبد
۱۴۹	۱۰	المزکون	المؤمنون	۲۰۷	۱۶	بعد از فاعل باشد	و اینها همه شری است
۱۵۱	۲	بداند دوست	بداند و دوست			نوشته شود	از عدم اطلاع بستر
۱۵۲	۹	بعلی	لعلی				
۱۵۶	حاشیه	الایث اث	الایث اث				
۱۵۶	۹	غریبه نشد	غریبه نشد	۲۰۸	۱۲	ان	ان
۱۵۲	۸	یس قیمت کفنه	پس علت نداشت نشد	۲۰۹	۱۰	القضاة	القضاة
۱۶۵	۹	فله	فله	۲۰۹	۱۳	تصیرت این در	ز محرمی که صاحب
۱۶۶	۳	فله	فله				بش فاعل باشد و شیخ
۱۷۴	حاشیه	النفس	النفس				ابو علی را فرقه مجرّه
۱۷۵	۱	نقوش	نقوش	۲۱۰	۷	بی مأخذ	بی مأخذ
۱۷۷	۷	لها علم	لها علم	۲۱۱	۱۲	تأثیرات را	تأثیرات را
۱۷۸	۹	کلا هم	کلا هم	۲۱۲	۱	مکن برای	برای مکن
۱۸۴	۵	قیض	قیض	۲۱۲	۱۰	ولا لیل	ولا لیل
۱۸۵	۱۲	برس	برس که	۲۱۵	۵	ان فح	ان فح
۱۸۶	۱۲	تقیضی	تقیضی	۲۱۹	۳	شعور	شعور باشد
۱۹۴	۴	ارادته	ارادته	۲۲۵	۱۲	مقصود	مقصود
۱۹۷	۴	او حرز	او حرز	۲۲۵	۱۳	نہا	تنها
۲۰۱	۱۳	ند حکم	ند حکم	۲۲۶	۱۰	باشد انکه کان	باشد انکه کان
۲۰۰	۱۴	باجرة مؤلّه	باجرة مؤلّه			یش لم یکن	یش لم یکن
۲۰۱	۱۴	ابی احسن	ابی احسن	۲۲۸	۱۱	با عل	با عل
۲۰۲	۱۴	معنا	معنا	۲۲۹	۱۱	خیر	خیر
۲۰۳	۲	العباد	العباد	۲۴۷	۵	ظاہری نیباشد	ظاہری محتاج نیباشد
۲۰۶	۱۲	سیصد و نهم	سیصد و نهم	۲۵۱	۱۲	تو	تو مرا
۲۰۶	۱۳	فعل	فعل فی	۲۵۲	۶	مکنی	نہبندی
۲۰۶	۱۴	و افعال	و افعال او	۲۵۲	حاشیه	ان	وان

صفحہ	سطر	صفحہ	سطر	صفحہ	سطر	صفحہ	سطر
۲۵۴	۱۳	طبع اللہ بکرم	طبع اللہ علیہا بکرم	۳۲۷	۱	عینا	صحیح علی
۲۵۵	۶	بلطف خاص	زاید است	۳۴۷	۱۱	تلقت	تلقت
۲۵۶	۵	فی تفسیر الشیخان	فی تفسیر البرهان	۳۵۳	حاشیہ	تارتا	رتارہ
۲۵۷	۱۱	ما امرہ اللہ	ما امر اللہ	۳۶۰	۱	رکریہ	بارکیہ
۲۵۷	۱	حق بینہ و بینہا	حق بینہ و بینہ	۳۶۰	۷	نار	نار
۲۵۷	۱	حق کیسب	فکر یکمل بینہ و بینہ	۳۶۰	۹	سخره در شوی	خارہ و در شوی
۲۵۹	۴	طلب	طلب کن	۳۶۱	حاشیہ	یومن	یومن
۲۷۵	۱	والقیات	والقیات	۳۶۵	حاشیہ	فاتوہ	فاتوہ
۲۷۶	۱۰	العار	العار	۳۶۷	۳	ہذا العلم	ہذا العلم
۲۷۷	۵	سزا	آزرا	۳۶۷	۳	ہذا الفقه	ہذا الفقه
۲۷۷	۱۴	خودا	خودا	۳۶۷	۱۳	تفریحات	تفریحات
۲۷۹	۵	قید	قید	۳۶۷	۱۳	شرح	شرح
۲۸۰	حاشیہ	ما کفنا	لیس کما	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۸۸	۵	ہفت آنکر	ہفت آنکر	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۱	۱	پروردگار	پروردگار	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۱	۵	اشمع	اشمع	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۹	۹	بودن اقل	بودن بعضی	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۹	۹	ظاہری در	ظاہری و مخفی	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۰۱	۱	دنیا و	دنیا و	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۲	کل تمنہا	کل تمنہا	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۳	التدبیر و آئینا	التدبیر فی الدنیا	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۵	من ایس	ایس	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۵	الصافی فی اللہ	الصافی فی اللہ	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۱	معافی فی بدنہ	معافی بدنہ	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۱۲	۱	از تابستان	در تابستان	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم

۳۸۸
۵
۲۹۱
۵
۲۹۹
۹
۲۹۹
۹
۳۰۱
۲
۳۵
۳
۳۵
۵
۳۵
۱
۳۱۲

احمد شہرت العالین
وہندوستان
محمد والدہ آجین

در کارخانه عمده استجاری و اعیان افشار احاج حاجی
احمد آقا سلمه الله تعالى و بعضی اهتمام استاد
استاد علی صورت انطباع پذیرفت ۱۳۱۱ هـ

قیمت کتاب بدون جلد پنجاه و دینار فروش در دکان آهون
احاج حاجی احمد آقا کتاب فروش و ام در هجره حاجی احمد
اشتر فابنجی در سرای دو دوری تیمچه مدقال فروشان

ف
۲۹۷۶۲
CALL No. { ۲۳۵۱ ACC. No. ۳۲۷۵
AUTHOR رفیع تہذیبی مرزا
TITLE حقیقۃ الامم
ف
۲۹۷۶۲



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

